Index Page

1915007

al Present daily	...
, Absent	...
, Sick	...
, on Leave	...
, on Roll	...
" age daily attendance for the	...
onth	...

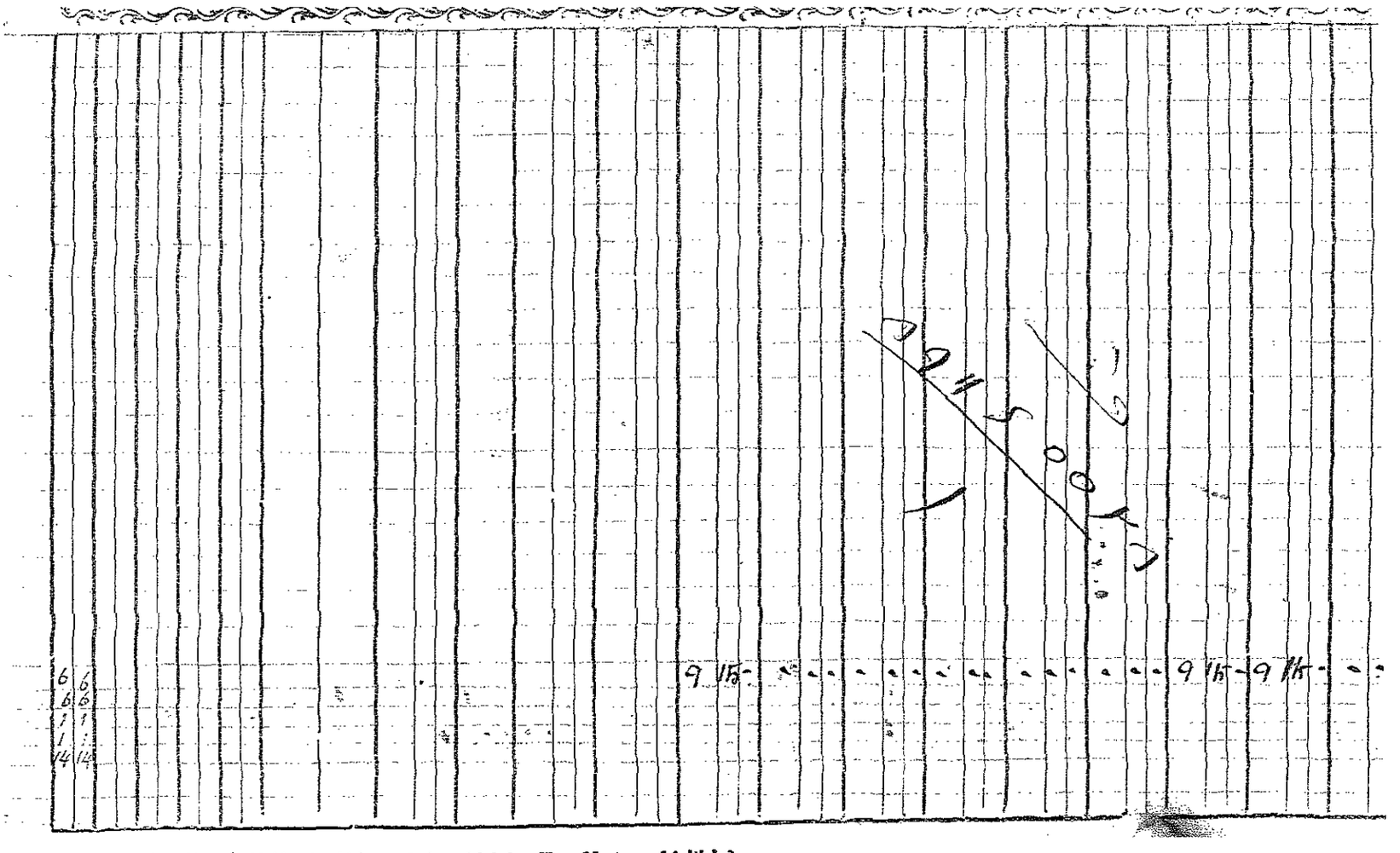

Corrections if unavoidable should be made in red ink by Class Master and initialed.

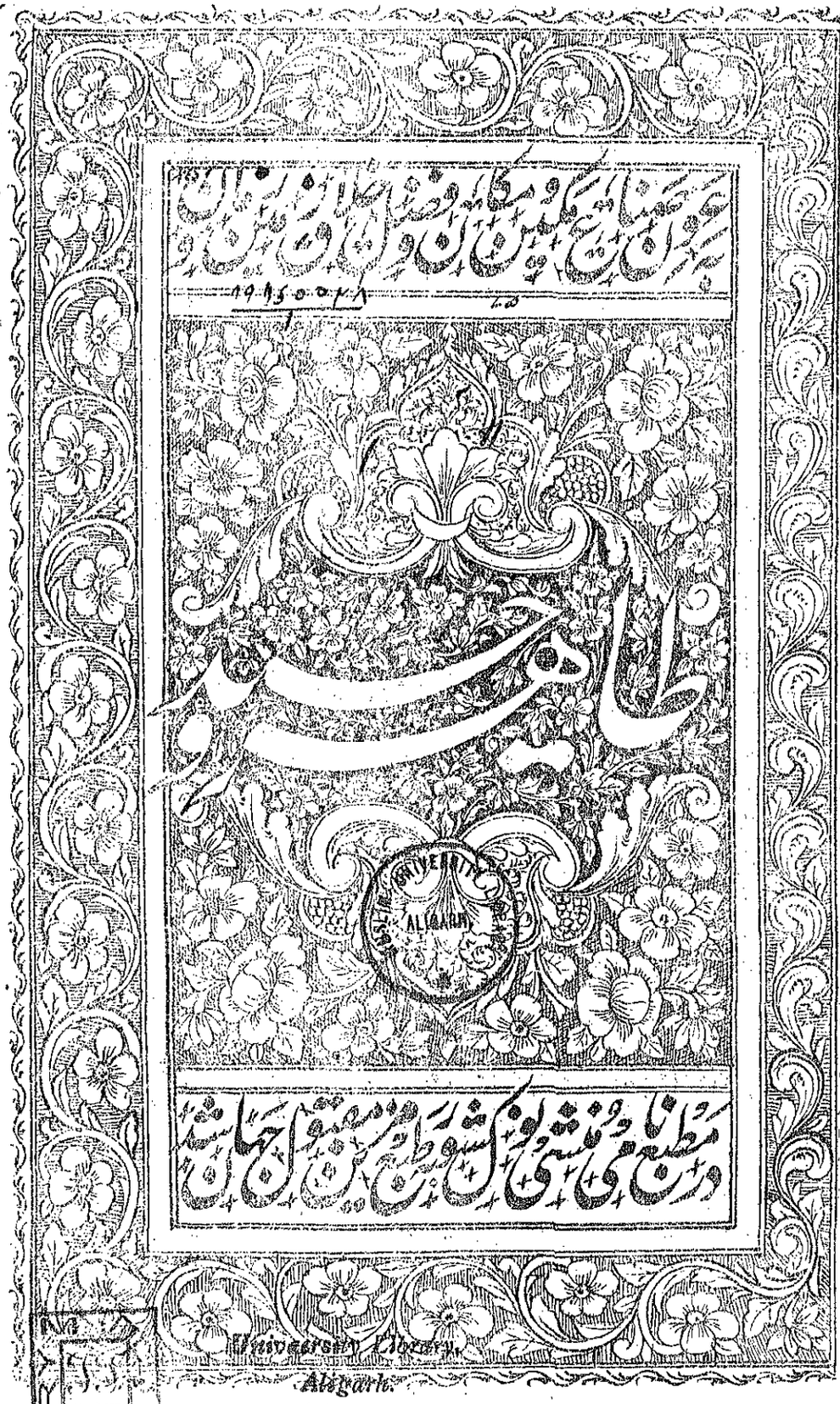

Aligarh.
SUBHANULLAH COLLECTION.

CHECKED 2008
M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE13512

بسم الله الرحمن الرحیم

انا مل تقدیم محمدت تدبیلی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بسبب تعاقب و عالم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد و ذوات اخلاف سلاطین والامقام را بعد از رحلت اسلاف کرام منشار انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی پردهٔ اختفا و نقاب اخفا از جمال محذرات اذکار اظهار مطلب تواند کشود و که فص هستی اعقاب بادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و در الحکم جان بخش گلهای محمدی حدیقهٔ نعت سرور عهد خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامه استمداد طراز تواند بر دست که بر شمه ثنای یکتائی بی همتا گلدسته بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و تا بنان از چهره آرای نبی بر بدستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب

ومشرق الکتائب امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله
واصحابه اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محدث جناب کبریا و تبسط بساط انست
سیما بنیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقاء به منطبع میگرداند که
در گلشن امکان وحدیقه کون و مکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای
رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت و رخا مانند باد و باران در آغوش
هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوای حکمت بالغه خالق ارض و سما بر گذاریم
هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریه هر سحابی شاهدان چمن را سرمایه خنده و شادی
گلهای اردی بهشت رالعل شتاب در آتش ست که جابجا اثار کشاید و اقدام
سیول بهاری از قطره زن آبله دار ست که سرمایه نشو و نمای نونهالان افرازند دار بستجا
که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا
مینمایند از ناگواری مقدمات ذالقه مصادقه رد مرارت آمود نساخته بحلاوت نتایج شیرین کام
شکر الهی میباشند لله الحمد و المنه که اگرچه از رنگذر وقوع قضیه جانگزای سلطان
خلد بهشتیان جنت مکان بخشت تراکم غمام غموم صبح تعیش و دستان صاف عیش
را تیره گردانیده اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر سما امیری
و والا تباری بر وسط السماء دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد
هر چند شالسته شیوه دوستی و دولا و مناسب بسته صدق و صفا آن بود که بعد اصبعای
این قضیه نامرضیه و ارتفای آن اختر برج بسالی ذروه والائی ترقی ذریعه کتابولی و قضیه مجیبی

مشعله تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما البشر طلیعه سعادت افروز
محبان صداقت و اخلاص شده باشد و رسیدن بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی غصبه
که قبل ازایام جلوس سنیه دست صادق الولا بر اورنگ سلطنت ایران بسبب عذر بعضی از نمک حرامان
بتصرف والی هندوستان درآمده بود و پیوسته آن گروه متحول و نزاع و نقاش همواره مشغول
محاربه و قتال میبود و در سنه سابقه که از مخالفت پی در پی که بکرار آزموده و بنا کامی جهان جهان بدنامی
نموده بود مجددا بکنده بدستور سابق بهوس استرداد اراضی قندهار آتش افروز هنگامه گیرودار گردیده بتوفیق
بعون عنایت حضرت رحمان بیمن الطاف بیغایات ملک منان و بصدمه محاربه آنگروه ندامت پیشه
درآمده بلغوای ما النصر الا من عند الله صرصر خذلان صعبیت آن لشکر بیحد و مر گردید و بدین یاری
که بیاس توفیقات سبحانی جهتی رفع دیان جلادت شعار بالتنبیه و تادیب القوم تعین نموده انجناب
مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون متیقن بود که احراز توفیقات
یکجهتان منشا راه نهاج دوستان میگردد از عالم رسوخ محبت و صداقت استحکام قواعد الیام مسرا لفت
لازم دید که اعلام این عطیه انیز علاوه آن امر واجب الرعایت سازد تعدیه بزم الا وجناب متعلی نماید
وچون فرستادن انموذجی از تشعشه کشور فتوحات لازم بود دیگر چه قبل کم تماشای آن نمونه آنا زاد حقیقت مطالعه نشیند
خراب ضعف ای ست یا بعضی از جناس ملک فیح اقتضای ایران بسلم رمضان ارسال محفل خلد شاکل گردیده با
شرح یگانگی و صداقت و مصافات و موت کلب علی سلطان افشار بابقا که حامل صحیفه اوداد ست زرم
ارم نظیر بانی گزارش میدهد بنقش نگار الهام آفرینش و روشنائی بخش دیده بنفش پیوسته لوح اعمال و صحیفه اقبال
آن نیت افزا جاه جلال انتباهل حصول آرزو مسعود سمع گلگن آنخسرو حدیم اهمال از اقتباس انوار مشکوة و مصباح

منور دارالسلام در جواب نامهٔ سلطان مراد که در حقیقت
نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و ثمر بیش رس نهال یگانگی و وداد در تحقیق تخمهٔ ائتلاف و
اتفاق و سرجوش میخانهٔ موافقت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلی حضرت
فلان بالقاب در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه تمامی در بر و ساقی عمال را
باده وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقهٔ نشاط و انبساط را
شیرین و محفل خلد مثال کل سگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت باده رسیده رسیدن آن
زینت بخش دیهیم و کاه بحوالی ممالک بیکران دوستان هواخواه و داغ انتباش را
دو بالا کردانید سبب ازان افزاید از مکتوب شادی دوستدار ازانرا که فیض صحبت
یاران بود مکتوب یارانرا و انچه از تقاکیب ادوار زمان و شورش احوال و اوضاع
هندوستان و نیرنگی چرخ کردان زبان زد خامه فصیح البیان شده بود در مرآت
ضمیر والا جلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست
روشنست که مهر فروزانرا وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بمقتضای اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوارنما جایزست موجب
نقصان ضیا و بها و منشا زوال فروغ جهان آرای نشود و از نگونیهٔ
عوارض هیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدارش نمیگردد و خاطر والا بفنایت خالق ارض و سما
و دوستی دوستان صادق الولا مطمئن و داشته مستغرب عذب توکل را
غالب آورده کلفت نگردانند که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرتو از

شبهای دیجور نا چار و پراگندگی ابر های تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروز بی اختیار
ست شرحیکه در باب فرستادن عساکر و تصرف ملک بیکره بزبان خامه اظهار جاری شده بود
بسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار
فوق الغایت ست مناسب شیمه وداد و ملائم طریق دوستی و اتحاد چنان مینماید که
در بزم افروز مجلس انس و ستان تا سحر سفت سینه جد امجد الاشان خود نمایند که بعد از
نشایابی کیفیت ملاقات سعادت نشان و سیر تفرجات ملک بیکران ایران موقع محاوره و مشاهده
بعون عنایت خالق انس و جان متمنیاست خاطر را الا بطریق احسن بحصول پیوندد و در باب
آوردن بعضی اسباب از الکاء هر بوره که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم
ذوالفقارخان صادر شد که دران باب انچه لازم و اند یشه آورد انشاء الله تعالی بعد از تکمیل
اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بیکر راضی نشده در باب آنواقف رموز سیاست و جلالت
امور عظیمه منتظر نظیر کسی را نخواهد بود بجهت سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته رسوم
و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز و ادان بزم پادشاه و جلال ست تعین شده متعاقب
احراز این سعادت خواهد نمود ضمیر انور مطلع ضیا گستر را بشوائب وقوع حوادث مکدر نباشته
خوش وقت خواهند بود آفتاب حصول آمال از افق اقبال مامول را اختلال طالع و لامع باد
جواب نامه خواندکار روم که مصحوب آمیغل آقا فرستاده شد مکتوب بهارستان
یگانگی و التیام و شمامه جامع روائح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و الاثر شجره همیشه بهار
حدیقه صادق و صفا اعنی نامه بوالفتح عنوان محبوت ختام اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت

خورشید طلعت مشتری ورایت طراز وسادهٔ سعادت جهانبانی زینت بخش ارایک آلای
سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای غزوات وجهاد حافظ ناصر بلاد وعباد
مصقل زنگ زدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت حامی سریر احدیقه همیشه بهارین دولت
بهارعالم افروز بوستان عدالت هژبر دشمن شکار رغابات شهامت ولبالت حاکم
گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث تخم مطالب آمال افراد خلایق سلطان البحرین
وخاقان البرین ثانی سکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین بانبساط بساط عدل واحسان
ناشر الویه برّ وامتنان لازال کاسمه محمد در ساعتی بسعادات ارضی وسمای مشحون زمانی بفیوضات
الهی مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد ومآرب بمقالید الطاف خالق آسمان وزمین
بروی اولیای دولت ابد قرین گشوده وزنگار عوائق وموانع بالکلیه بمصقل توفیقات گوناگون ازمرات
جمال شاهد مرام زدوده وروی گردان بساط دوستی از در عجز وانکسار در آمده طالب رخصت یاد
وبادهٔ کشان محفل اطاعت ازدم دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان
رموز وداد وستاد رحیق مکتا دلی واتحاد زبدة الاماثل وعمدة الاقران اسمعیل آقازید
قدره نشر روایح مصادقت وموالفت نموده مشام کیهتی را عنبر آگین وبزم دوستی و
ولا را ارم زمین گردانیده وبگزارش کلمات محبت امیز واحوال صداقت انگیز باعث
تشیید صداقت محکم بنا وترصیص اساس دوستی وولا گردید چون ازدر واخ ازاهیر
آن گلستان خلت ومنبت تخم محبت ومودت چنین استشمام شد که حال آنصحیفه اعجاز
طراز لازم الاغراز بعلت کثرت تشعب وفساد از طریق دور وصعوبت

آن فخر عمیق مدیت که از خدمت والا و از حریم خورشید سیمای آسمان ساجد گشته
و پسندخاطر دوستی ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجایات
باقرب ازمنه استخبار آن کرده شود لهذا مقرب الحضرت بهمنا محمد خان بیگ یساول بحبت
استعلام این مطلب اتم تعیین یافت که مقید بزیاتی احوال و اثقال نشده باخف وجهی که
شاغل و مانع نگردد و امر مزبور قیام نماید و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح
نزدیک و دور در قبضه اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور کارپرداز مصالح جمهور است در اثنای
روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه و روز یوم النشور اعنی والی هندوستان
ازین تنگنای پرشر و شور و اختلاف دواعی اولاد بادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بیکران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
یقدر اینچنه عیار آن محک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و در این ایام
که شاهد اخبار بپیرایه صدق پوشیده و شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر نصرت توامان
بیاری و مددگاری سلطان مراد بخش بابقابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت
نشان ست و بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این دیار بسته
درگاه بی نیاز دارد و تعین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت شاهزاده مذکور
وارسال لشکر سیلاب سرعت در یاشور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور
متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت در افق اقبال از افتاب عنایت ملک متعال مستغنی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مراد بخش

نسیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروزاید فروغ الفاظ و معانی
خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفتاد و رنگ اعنی نامه مسودت
خجسته پیرو تقبلکه ابواب فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال بازوا باز حدائق کامجوئی در تشتران
بو و فیض ورود ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکانگی را غالیه نسیم گرداینده انچه در باب
قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه در زبان نامه مطلب نگارشده بود موجب ملال
ضمیر آسمان سای تمع رشناس گردید آری بنای کاخ مردم خاکنشین هستی را بر آب روان عمر گذران
نهاده اند و افراد موجودات و اجادیکه ممکنات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق دیده
تامل ملاحظه کرده شود این امور یکره در کارخانه حکمت بالغه مصلحت بسیج امور عین خیر و محض صواب
و صلاح هست چه تا گریبان اکمام بدست نسائم بهار چاک نگردد دودانه از لوح عزت لباسی جان جانان
در مغاک نرود و شگوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برخاسته نگردد دوالاید و
انفاس گرامی پیدا است که گرد وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که بر شته بقای
و بی ثباتی دوخته شده متمزق نگردد و در رخسار شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در حین
وقوع انقسام موزمل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
نساخته فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری
جناب کبریا گشایند اشعار یکه در باب مراعات مبانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود
بعون عنایت الهی منجو عیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع
ملبوس شد قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از غسا کر نصرت نشان بسر کردگی فدایان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای اجماعت مزبور نیز قریب به سی هزار نفر خود را جان نثار
در دارالقرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند و در حین ورود والا رقیمه اعجاز طراز
لازم الاعزاز منشا شیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر
منصوره در اکناک خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در جنبکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد
حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر آسمان مهر را مطمئن و خرسند خواهند داشت که بهیچ وجه
من الوجوه خود دار نخواهد شد و ایلچی زبابدانی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرموده
که علی الشروع الحال از سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده
مراجعت نماید که انچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب دار و بزم حضور
سراسر سرور خواهد گردید مراد ات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ
حاسدان بچیره دستی اقبال بیزوال شکسته و باطل باد مکتوب بیکه بوالی بیجاپور نوشته شده
سلاطین بلند اقبال محشر توان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان خال کوکب
درخشان در آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان از دور بلقاع بالغ و عالی رسیدن شعاع منیر
و امینی مدون اقامت بمنیه و برهان برد یده وران روشن ست همچنین شمائل صداقت مخائل
سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بمنیونت پیوسته منظور نظر فیض گستر
خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از پیش دیده و دقیقه شناس اکسیر خواص دوری
ننموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان مفت با وجود اشتغال باشغال بیکران گیتی ستانی
و جهانبانی بتخصیص در هنگامیکه آن سلطنت پناه بیاوری غزت و مظاهرت و معاضدت

فوت رفته مروی از زبقیه اطاعت خصم تعالب خدلیت کشیده بقلم تیغ زمرد فام جوهر
خود ابراوراق خلود و دوام و لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانید مدت مصروف
و معطوف بانتظام امور سلطنت آلولاتبار و تدبیر و نگونساری دشمنان مدبر دار غدار
بیبو و خاطر حقیقت مناظر با بطالت بیکران و کثرة و عدت کمالات ملائک حمایت ایران
خوشوقت ساخته در نیوقت که اورنگ سلطنت و آرای هندوستان مانند کشتی طوفان
رسیده و بناب ملکدار لیشیل از اقطار اسطار تعاقب حوادث گل نمیده است فرصت را کنگوهر
گران بهای ثانی آئین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام انزالا مقام در تحصیل کام دل
عزیز شهرت تمام با فرمانروایان دکن مانند اوتار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین شهباز
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و وثار ساخته دولت سعادت را از دین حبیب الاداء
تلافی و مدار کیسکبار ساز ند چون در نیوقت سلطنت پناه موی الیه محرک سلسلهٔ دوستی قدیم
گردیده بود فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت ترصین و تزئین آن بنیاد مشید
بافزایش نسبتی مجدد روانه آنخدود گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه
موی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت
اثمار و ارهای حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب و امانی اکثر سلاطین ازان شیرین
گردیده بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیروی عنایات
جاعل ارضین و سموات و بخشنده مقاصد و مرادات عاکر مشیار نیز از یجانب در
الطاف و شرارهٔ دولت اشرار کار را بر مدار و سیلاب بهار خواهند نمود

پیوسته ابواب خواهش مدعیات را بافتتاح این سنهٔ اقلام عنبر فام و دواقتان مشورت است
و پیغام مفتوح داشته بکمونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را بموقف
ابلاغ و اعلام درآورند که استادگان پایه سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف
آن منبا درت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوب بکیه بوالی دکن نوشته شد

از ابتدا اظهار موافقت و مخالصت و انوار اغصان یگانگی و مرافقت اعنی نامه محبت آغاز
مفتوحات انجام و مکنون نخاو اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخشیر عرائس و داد سابقه
و مشید مبانی معاضدت و یکتا ولی لاحق ست و چنیکه باده کامیابی و کامرانی پوستان
ساقی عنایت سبحانی و رجام و زیور شاهد مطلب بوالی تمام بود نشر و راجم مطالب نموده
سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستانسرای خاطر عنایت مقیم گردید چون
از گلهای حروف و نقوش انگلستان دقائق حقائق رواجم استقامت مزاج و هاج استشمام شد
موجب امتساط خاطر مطلع و الا آسمان ساگشت از انجا که زمان حاجتمند دوستان یکدیگر
نقود دوستی میباشد مناسب آنمینی چنان نمود که در اوقاتیکه اعاکب باد بپاتیج غبار فتنه و فساد نموده
بدست وقاحت پرده از رخسار پرگیان افعال برداشت کشیده بودند بزلال استمداد و استعانت منسوبان و دودمان
خلافت نشان گرد نشان غبار کدورت و بسپر دار کی و قایت و حمایت عساکر نصرت آثار پرده نوس رخسار
آن ناخوش منظران کرده البیت گردند علاوه بنسبتی زائد بر موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت
تاسیس اساس مهر بری و شرفت انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده و بساط جسارت نوردیده

گردد باری چون تلافی مافات میسور و تدارک ما فرط مقدور ست بظاهرست الطاف بیکران
صاحب نیرو و قوت بازو باشند و درین ایام که اقوام سریر سلطنت و فرمانفرمای هندوستان
متزلزل و لباس دارائی آندیار متغیر و متبدل ست شایسته همت غیرت اندیش و ناموس حمیت
سلطنت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین
و خالق ماء و طین و اعجاز و لای عقده کشای حضرات سدره مرتبات ائمه معصومین زده
بتیغ سکافات و مار از روزگار آنگروه غدار که بغض شیعان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت
و دثار ساخته اند برآورند و ضمیر پرتوت بتخمیر زبهه ابواب از غائله انیقنی مطمئن آسوده دارند که بتوفیق
عنایت الهی و رعنت بان دولت گردون مدار فیروزی شعار و تدبیر و نگوشتار اعادی بعنایت
شعار انچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل راه نخواهد شد و یکی از آثار
سیلان خاطر اقدس و طبع مقدس باحکام قوائم سلطنت آن شالسته صنوف عنایات الهی که
حکم تمرکز یافته رسیده و از انکه در اینوقت نامه همایون که چون آیت قضا و اجب الاتباعست ما بهم ایجابیه
صدور یافت که بآئین سلطنت پناه و لنعوان بادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته
در رفع اعادی خذلیت نهاد و در تمهید مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوات قدم متحد القول
و موافق الفعل باشد که بمعاضدت این اتحاد و مناصحه تسلط اعادی باتمام و در تلافی برودی با انجام
انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر
همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کما ینبغی مطلع بوده
بر اساس آن کما ینبغی و سعی سلاطین سلف به پیوندد اتحادی مجدد مشید گردد و لساط کسر و
بنیان

آن مسافران حظائر قدسی باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلانزاد روانه حضور سراسر سرور فرخنده فرجام
که بر کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته برسانیدن قرده دوستکامی خاطر والا را
قرین مسرت گردانده چون طبع آسمان پیوند وضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود قرده خوشوقتی
آنعالیجاه میباشد علی الشروع الحال خجسته انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر والا را
اعلام نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته سایه نشین
عنایت حضرت سبحانی وحامی موجبات سعادت دوجهانی باشند ؛

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

تمهیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت شدید چمن آرای بهارستان اتحاد
والتیام طراوت بخش گلهای بستان آغاز وانجام اعنی نامه فلان که بمیامنی نفوذ اشتیاق
شخص محبت وسفارت وامین نفوذ پیغش پیغام دوستی وصداقت شالسته خدمت
سلاطین نشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که لبشاطگی الطاف
حضرت ذوالجلال ومجلس آرائی اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت کمال لموده ابواب
هشت بهشت مطلب را بی لبوافت هفت اختر ثابت شبهت بروسی لترنمان نساط
سلطنت والاشکوه کشوده بود فیض ورود آسمانی ارزانی فرموده کام موافقت
وکجهتی شیرین لبستان سرای یگانه دلی رنگین بزم حضور نمودار واین گلچین گزیدار ان
حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عرائب سراسر نگارستان بدست یافته والا گلچین یاض ضمایر گردید
واز گلهای بیگانه ان بامین آشنائی بوی بهار یکجهتی ویگانگی شنیدند شرحیکه در باب ورتاد ان سیاه

ظفر توامان زبان زد خامهٔ اعجاز بیان شده بود در صفحهٔ بارضمیر آسمان پیوند رخت اقامت
کشود و چون قبل از ورود در رقیمهٔ موقت عنوان از سائر مفاوضات صداقت رسوم بارگاه
مفهوم و معلوم شده بود بلفتوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درستش بدان
مصمم و مبنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهانمطاع و منشور لازم الاتباع
باسم سنگرپیکیان امرای ممالک بیکران عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان صادر
گردیده بود که تهیهٔ تدارک خود نموده گوش برآواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه
بدین امر مامور گردند تهیه سر انجام سفر پیشگاه را سرعت امتثال فرمان اذعان نگرد و درین
ایام سعادت فرجام که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام امداد انعام شد بمباشرت
وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد دوم ممالک هندوستان ست لازم بود
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد مجددا ارقام مطاع
شرف صدور یافت که هریک از افراد لشکر و احاد این بحر قیامت اثر فکر باحتیاج چهار پنج ساله خود
کرده بطریق استجمال روانه سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در عین حصاد حاصل در صدد یکبار
حاضر شوند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و امتداد مدت اگر آرزوقه مذخوره وفا
بعساکر منتها ننماید از هرگونه تنگی معاش و فقدان اسباب امتعاش تعب نبرند
نکشند با وجود دوسه سال مبارزان آن عرصه هیجا و هزبران آن هنگامه وغا چندین
هزار رأس اسپ خانه زاد تازی نژاد از الجیهای خاصه شریفه
بدارالخلافه دولت و دارالقرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع

۱۵

این راه دور و دراز وطی تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود را سستی و زبونی
عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باجتمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی
و تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپابوس خصمت سرافراز گشته
نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد در رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل
براثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق
و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان
و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر کرمان و خراسان و
سیستان و سایر ممالک بیکران زیر سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دارالقرار قندهار بانگام
نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا سینه توی حمل و بهشتن حاصل در حدود کابل
بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتشبار شکارانداز که مهره تفنگ شانرا
در رحم شیاطین آتشفشان خاصیت نجوم ثاقب بقدر بتافتن طروف بر روح آب افلاک فلک پایه
شکسته باد از راه بندر سورت روانه خدمت گردیدند و بعون عنایت الهی و اقبال مصون از اختلال
باسباب حصول مطالب آن طرازنده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین میباشد
و اما دهه ابواب دخول آمدکار از اطراف و جوانب کشاده است و اگر اندکی تاخیر و درنگ و سیاه محشر نمود بر انحدود و اقع شود
چنانچه پیرایه نگارش پوشیده از راه دوری آن فهم عمیق زیادتی تاکید و توثیق است و بغیر ازین که تهیه اسباب
و جهره مسافت ایام موقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون مقتضی است که از کیفیت حال سعادت اشتمال و جگونگی
بعضی امور که بعد ازسال حکمت افاضت پناه موکب السعود وقوع یافته اطلاع حاصل نموده شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و حوادث

در مقام ابلاغ و اعلان درآورده مکشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک
هندوستان بارادهٔ ظفرقرین آن شاهنشاه تاج و نگین محق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خبیم
بفرجام انتقام خواهد کشید. ایچه رای جهان آرای و رهنمای صواب دید باسائر مرغوبات
خاطر والا علی الاسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود و کهین تائید برآرنده مامول شاهد مدعا پیرایهٔ
حصول پوشد بکوکب مراد از افق حصول طالع و بنجم فیروزی بخشش کامرانی درخشان و ساطع باد

نامه که بپادشاه والاجاه و رنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی نیایش لاانتهای اساس که کهنه زبان و دیرین بیان
از کشیدن آن قاصر و ناتوان و از تعقل آن فاتر و پاشنه شتر سرای کبریای ملک الملکی که متقرس
چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و تجرهٔ بدیع الازهار و جوداز گلشن وسیع الفضای قدرتش
شاخی ست دیدهٔ فیقه شناس سوزآفرینش و زمینیست بصحرای بیمتهای قدرتش کشاده و روشنی افزای
و انشنان چراغی ست در راه سفرنشان نهاده و مورگردان اصنداد را از خانهٔ خلقتش لباس
اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بر دوش و میگساران میکدهٔ عرفان را فروغ مهر سپهر بادهٔ الیست
مدام در جوش زبان شیرین سخنان تنگ شکرستان شکر طراز از خوان نوالش انگشت شهادت بکام
کشیده و نگاه سرمستان آگاهی بادهٔ الیست بدعا رسیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان چه اجد
باغچهٔ کون و مکان دیده ام این باغ پر از رنگ و بو چو یک گل رعناست شب و روز او چو نقد و در و مینا عدو
و صلات صلوات نامحدود و هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن
ایجاد و نتیجه صنوبری و کبری سبد او سعادت آفتاب جهانتاب سمان هدایت آب بقا چشمه سار لطف و

غایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین درخشان گوهر صدف پرتوی آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت
و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسرا پیشوای صفوف ارواح متعبدان
مسجد اقصی نظم مصطفی پادشاه بهر دو سرا آفتاب جهان غزو علا حکمت حق چو پختگان جهان
بود دانش خمیر مایه آن جمله هستی تن ست او جانست او ز عالم چو لعل از کانست
و ثنای بیمنتها باندازه نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر حلالش آشتی
و مژده انت منی از دوستان قدر و منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة
امام المتقین قامع المشرکین نصیر الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب
مفرق الکتائب فرد وقت آنکه یزدان علیم و لیست دو عالم دو کف
کریم و لیست صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد
جناب کبریا و بسط بساط لعنت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تحمیر
اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری نجابت خورشید طلعت عطارد فطنت
زینت بخش و ساده جاه و جلال تاج آرائک فرخندگی و اقبال مصقل مرآت
مطالب نمای دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس
مضمار خصم افگن و دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت بار بیشتر
سالکان صراط مستقیم وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فرودین ریاض
همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی سیراب

منهل عذب افتتاه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کاهی شهاب ثاقب سپهر جرات
و جلادت نهنگ لجّهٔ بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام السلطنت و
النصفة و المعدلة و الشهامت و البسالة و الجلالة و الرفعة و العشقة و الاقبال سلطان
اورنگ زیب بتطلع میگرداند که در نیوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به بیرقی و خلق انس و جان
و جاعل ملکین و مکان سحاب کامیابی و خوش دلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات
ارتشاشیت بر چهرهٔ اقبال کشاده است بمبانجی مخبران صدق آئین مژدهٔ جلوس آنگوهر فروزان
بحر لسالت و شجاعت و جوهر تیغ و دشمن شکار جرات و حسابرت بر سریر والا سلطنت موروثی
گورکانی و مسادهٔ لازم السعادت جهانبانی که بفحوای صدق انتمای توتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و بمقتضای آیهٔ وافی هدایه
ان الارض لله یورثها من تشاء من عباده و العاقبة للمتقین بتهنیت و اصابت پذیرد و موافقت
کارگزاران تقدیر پیرایه چنین وقوع پوشیده سامعه افروز گشته حسرت بر حسرت و خوشدلی بر خوشدلی
برافزوده بهواخواهی پیرگردون نظیر دولت ممکن شناسد از انجا که مبانی ائتلاف و التیام مبانی گزیدگان
این دودمان سلسلهٔ والا مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته و معالم دوستی مترقب میبود که آن مبنیه
ارکان اقبال و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را بهر گونه مسببی که دوام اساس استقرار امر جهانبانی در کار باشد
بلقام اعلام تردد که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن بامور گردند چون تمامی ارکان مافات بهون عنایت ایزدی
مقدور و ملحوظات شئون دوستی یکسته منظور بود بهر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد بازخامهٔ اظهار نگارد
بعبد العزیز خان و الی بلخ نوشته شد نسیم گلشن خلت و ملوفت و شمیم بهارستان صداقت

ومودت که نخلهٔ نشای مشام اتحاد و یگانگی و گزنشان بستان سرای منافرت و بیگانگی ست
اعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبدالعزیزخان بوساطت بندهٔ الاماثل
والاقران قولم حاجی در ساعتی باصفا سعادت مشحون و زمانی باهتمام برکات مقرون که
ابواب آمد کار بر چهرهٔ بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام دل بمرام آماده بود نشتر و اهم بجنبش
نموده باعث امتیاز کلهای لبتا شمر آمد دل محزون و خاطر حایرون شده و چون از مجموعهٔ آن گشتن
نظام استشمام شمائم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ اشتیاق رسایغ خاطر
فردوس مظاهر گشود و زبدة الاشباه ذوی الاحترام از سعادت مجالست مجلس اقدس کرده خصوصت
انصراف حاصل نموده بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال
آنمرکز دایرهٔ جاه و جلال کی از بار یافتگان کریاس آسمان اساس منقرب مناقب بندهٔ الاشباه
موعی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که بر سانیدن مژدهٔ استقامت فراج و مزاج
دوستنازاد یگانه بتبسم و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر سعادت
بمقام اعلام و اعلان در آورند که کارگزاران دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و
پرداختن آن ما مور گردند همواره ساغر کامرانی از باده لطایف الهی مالال و کوکب بخت سعادت قرین مهال و
شکال باد و در جواب نامه که بعبدالعزیزخان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و ولا
و زلال چشمه سار بغیش صدف صفا شیرازه قلوب قدرشناسان مراتب اتحاد و یگانگی و صورتنمای
شاهدان یکدلی و وداد اعنی نامه والا مکتوب آسمانی خان والاشان عبدالعزیزخان که صحیفه نمایان
کشور سفارت و دستور نیکوکاری حاجی جامی مشتهر بشید مبانی دوستی ارسال یافته بود در ساعت مسعود و زمانی محمود که

اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل کشاده بود
و باغ الفت را نسیم روح افزای مودت عنبر آگین و مشک انداز و گرد انیده باعث ایراق نخل
خوش ثمر دوستی جاوید شد شرحیکه در باب ایفای عهد ارسال خجسته متصور و بصوبه کابل وقوع
سوانحیکه عرفت الله بفسخ العزائم مفسر آن تواند بود در قمزده خامه مهوالفت گردیده بود صورت نگار
مرآت اطلاع شد یقین حاصل است که سلاطین و نشان که بهمین نشره دوحه امکان و رشک فرمای
سحاب میمانند عموما و آن دریافته دقائق توافق گفتار و کردار خصوصا در سبز کردن خرفیکه از
پیوند دوستی خیزد و شمر نام نیک بار شد بذل جهد مینمایند و شاهد این معنی قبل ازین و دوالا تازه کردن ۱۲
مودت عنوان بمیامنی مسطر و دین صحیح البیان پیرایه عیان پوشیده بود و بمعاضدت تلقین راه
بیت المعمور قلب محبت اساس خجسته شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهرست که نخل مثمر از نیکه
سالی برنده بی نقصی و خاصیت برومندی بهم نمیرسد انشاء الله تعالی هر وقت که این نخم محبت
بآبیاری سحاب لطف الهی بار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود انچه در باب آشنائی با دشمنان
که بگانه رسم آشنائیست نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بران ممتاز اقلیم دقیقه شناسی
پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موسی الیه دار و ممالک محروسه گردیدند
بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر دست میزبان فرض عین و معین فرض میباشد انچه شایان آن مقام
و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده هائیکه در خاطر داشتند بنا بر خاطر آن
والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت ازان وادی نموده سالک
طریق استقامت آن نگردیدند بدانان که نوشته شد والا که از زبده خواهش تمام بسلطنت پناه مفوض

۴۱

در باب آشنائی

اسباب آشنائی

آن سلطنت پناه

آشنائی دار ۱۲

سلطنت پناه الیه

اشارتست بسوی

وسخن آوردن

عبد الصمد خان

بود و در بعضی نسخه

بسوی سلطنت پناه

بالکل

نسخه ۱۲

نسخه ۱۲

نسخه ۱۲

مشتمل بر توجه آنخدیو در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت آنوالاجاه را علیه
ستم مراتب دوستی آنوالامکان شمرده مرقوم داشته بودند که آنخدیو دگر دانید با آنکه خدام معتلی مکان موصوف بسیار
مرتبه مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استشمام روائح عدم رضامندی آنوالا
جاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند و فرخص ساختن
ایلچی آیات که سامعه فروز شده ایجاب دارد که بعد از ورود ایلچی و ایاقات و رسیدن
اعیان و سرخیلان آنجماعت بتقبیل سده والا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی که سررشته ثابت
سریان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت مزبور که بمقتضای
نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مألوف خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت
باشند و اگر ارادهٔ توطن آنخدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر عاطر خان نامبرده غرمیت
ایشان شود روانه گردند اگر جمعی ازان گروه روانهٔ آنخدود شده باشد خیر اگر نه پیرایهٔ صدق کفیار
پوشیده و جمعی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف و الئتیام چنانچه وسط نامه گرامی
تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض ست پیوسته با علام صحت ذات ستوده صفات
مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده فاتح ابواب یگانگی گشته تا انقراض زمان بنیان مشیدالارکان
آن از تطرق اختلال مصئون خواهد بود شهنداً فتاب دولت اگر کسوف نقصان و زمان کوکب
مرام از افق حصول درخشان باد صلحنامه که نزد عبد العزیز خان
فرستاده که موافق آن قلمی نمایند
محمد ست بیرون از قیاس مؤلف القلوب راست که از التیام دو حرف کن بیگانگان

اضداد را بهم در مقام توافق داشته از خانهٔ صنع لباس آشنائی پوشیده و با یکدیگر
صلح و صلاح را مزجهٔ این خود پسند انرا که از زبر جاگزای وحشت معموم بود باصلام آورده
در آستین کشور شهود وجود باتقنیت کوشیده و پشتهٔ متین شرع مبین
علت غائی بمجموع انسان و حاصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید خلق
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشان اعتقادات و آرای فرق مختلفه را
شیرازهٔ اتحاد و بستند و بهنیروی یگانگی و موافقت غرات مسلمین بنیان ثبات و قرار محالفان
دین متین و معاندان ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین
فرمی شان را که از اجزای رضا جوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جاندار و سرمزاج
فاسد ایام گردانید و ازین شهد روح افزا نداق خواهش لذت شناسان را
بحلاوت راحت استراحت رسانید نظم مرا و ارسد سرور سرے بر جهان که آراست
از عدل باغ جهان ترنجے عدل پرور حکیم علیم که روشن کند شمع گل از نسیم
ببین شاهد لاله را در چمن که از شعله دارد بهر پیرهن ترنجے عدالتش چنان شد جهان را خلل
که آتش کشد آب را در بغل لله الحمد و المنة و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده
ازمة الاشیاء و الصلوة و السلام علی محمد رسوله ما دامت الارض
و السماء و علی آله و اصحابه الذین نجم شموس الهدی و بدور الدجی و لقد
بر ضمیر واقفان و قائق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش بسیط اوراق
آخشیجان مخفی و مستور نخواهد بود که بناے ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس

کارکنان پیشگاه امکان برالفت واتحاد نهاده اند و باین مفتاح ابواب نجاح
وفلاح بروی امانی وآمال عالم وعالمیان کشاده چندین هزار قافله از نگار رنگ وانوار
گوناگون که هر ساله از زاده ور عدم بعالم ناسوت آمده وشد غیاثیه وبارا قامت وکمال
انشراح بال فشگفته روئی در صحن گلستان میکشاید از نتایج حسن تحالف والتیامی است
که اتفاق خاک وآب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو ضد بی اراده وشعور که
در دیده بصیرت ارباب حقیقت صفت تعال نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه وامور
خطیره گردد پیداست که توالف وتوافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان
اقلیم بلند اختران اند مثمر چه نتایج جلیله امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام که اورنگ بادشاهی عرصه گستان بوجود وافر اکمل ومفاخر ومباهی بمقتضای امور
مزبوره بمحوای صدق انما المؤمنون واتقوا الله وافضلکم اذاتکم بینکم همت والا نهمت مصروف
معطوف بران میداریم که بپیوسته مرآت مصافات ومصادقت از غبار نفاق وزنگار وحشت
پیراد حقگزاری بوده عموم ناس باهم ورمقام آشتیناس باشند وچهره آسایش واطمینان راکه شاهد
جهانیان ومعشوق پیر وجوانست درین آئینه جهان نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل والاقران
حسن قریش بیگی کزارظرف دانان موزه مصادقت ومصالحت است جهت تبیین این مرام ونشیید مبانی
ائتلاف والتیام وانه یزعم الاوحل سعادت اعلی حضرت والاتبت پیشگاه نصرت بادشاه جمجاه فریدون
فر باعث رفاه حال وتیسیر آرزوی بیگانه وآشنا است گردانیده بودیم وآنسلطان الاشان سکندر سیر
سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیه باعظم اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال وحصول امانی وآمال

عموم خلائق و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه
عمده یگانان سلطان عالم بتوفیق احسنت تحصیل این بیت الامان جهانیان که بمعمار عدالت
سلاطین و نشان سرفت باوج کیوان افراشته و اساس ساخته اند در و تیکه منتخب اولاد و اقربان
و خلاصه حرکات سپهر نگارگون تواند بود شاهزادگان عالیشان و امرا و اعیان صاحب
اختیار این دولت و ارباب سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت و اشتند شاهد این مدعا
پیرایه حصول پوشیدند این وثیقه آئینه نگاشته خامه ثوق و رسوخ گردید که تا انقراض دوران
و انصراف دوران مجتمع العمل سلاطین و نشان توران و ایران بوده باشند تا باهم در مقام
توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان این دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و ارغام
انوف دشمنان خاکسار باد پیما بالشدستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و در
آوان دولت و زمان سلطنت این دو والاجاه قدر قدرت الی آخر الزمان این
دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغما یکدیگر در امان بوده اهم عباد
و برایا باهم نگروند و اگر یکی از طرفین را دشمنی روی نماید در امداد و اعانت او بقدر توان طاقت
خود اهمال نگذارند و این وثیقه را منشور الاداب و دستور العمل انسته متعرض محال متعلقه هم نشوند
هر کس که در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت
الهی باشد و ثواب این خیر مستمر و این امر مستمر روزگار فرخنده آثار این دولت برگزیده حضرت پروردگار
و ملاذ و ملجای صغار و کبار باد ادام الله اللیل و النهار و اصل گردد ثم ان حمد الله تعالی سمعه فاتحا
و ختمه علی الذین یحبون ربه و الصلوة و السلام علی محمد و آله ظاهرا و باطنا ما عمه

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر دوستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانهٔ الطاف بیپایان الهی سرشار و ممتلی تحصیل کام و کمیت وصول عیش بمدام آب رفتار و صرصر شمار باد بعد از ربط و ادی نسیم الفضائل الطیار و دستی و دولاکه ضمیر خورشید ضیا دلی سیاحی تحریر خامهٔ نقش پذیری نماید بعلم حضور از جزئیات آن دارد بر لوح ابلاغ مینگارد که دوستان منظر داشتنیان وحدانی را که روابط یکرنگی و علائق یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مستحکم بوده پیوسته در احوال هر وقتی از اوقات خصوصا آوان نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی فنا خواهان آن میباشد که از استدلالی که بران متمشی اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتی که قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده دوری مرتفع و مثل دوستی محبت باشد باتفاق از حلاوت المحبت شیرین کام و از کاس کامیابی سرخوش و شاد میگردند و اگر بعضی موانع صوری و عدم کشف حجب مجبوری آن نعمت عدیم المثل مفقود باشد بیشتر این اتحاد و الفت که از کیفیت المحبت مشترک و چگونگی المحبت بمقتضای لا یدرک کله لا یترک کله بار سال النموذجی دوستانرا با خود شریک سازند لهذا در یوقت که روضهٔ مینو نشان را زندان که از کثرت گلهای رنگارنگ و نور ریاحین بمنوار و امان گلچین بل عرصهٔ خلد برین بدیده نظارگیان مشکل پسند درسی آید بمصداق مسرات وقفات جاه جلال و مهبط خیام عزت و اقبال گردیده و هر روز البشر بجا پناهای گران و زن و شکار مقدور و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه انجا

سوز درونه سر و نا ریخ و مطالعه لسباطین مشحونه نا را بسیر تاریخ تحصیل خوشدلی نموده باین
چراغهای خورشید ضیا شمع دماغ سے افروز دستاب چنان نمود و که چند را بس آسیب
و چند و قرابادهٔ شیرازی که هنگامهٔ صید افگنی را از آن آهین مزم عیش خوشدلی را از
یا یوت رنگین آئین زمین بست در عالم انجا و مصوب فلان ارسال دارد که تهیهٔ نشین بزم سیما
نیز در بیضی با این دست یگانگی و دست سیم شهند و چون فرستادن باده قلم نیزه های
خوشگوار در ذائقهٔ الهیت ناگوار و بیزه میمود و از هر قسم مزه که لازم سید است چند
امید که پیوسته هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند نامه
بوالی ملک روس نوشته شد جواهر سپاس بیکران و نقود درود بیپایان نثار
جناب وهاب بی تواند بود که آب روان حکم جاری را چنین غرائب آئین اصناف
انسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم تصرف وجود بخشنده
باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت
بالغهٔ تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که بکر قرم ازان فصل شتا و بهار و موسم تموز
و آبا بر دست بر لوح هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از
بحر ذخار حکمت بنواے قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق
خدائے گردانید و مذاق هر ایک از شمه لبان مشعل عذب شناخت را
از چاشنی معرفت انگشت شده چشانیده و صلوة بیمنتها بر سید و سرور
انبیا و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که انوار

باسره ایمان ما چون فاتحه خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه بحث و کسب مبدء و معاد
بادا بعد از گلدسته بندی بارستان محمدت و منقبت بر آمر ضیاء صداقت انتباه
پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که نامه مودت خاتمه که در نیوقت مصحوب ایلچیان
بجهت ترصین مبانی مصادقت و موالفت که اباعن جد فیمابین سلاطین نشان و برگزیدگان
این دو دولت محکم بنا و استحکام و شتداد یافته بود در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب
دوستی ذخائر اتنظیم و تشیق ملک و ملت دین و دولت فراغت حاصل نموده و رهای حصول ما
و آمال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار کشوده دشمنان در زوایا گمنامی حصار و معاندان
در دشت بیسر انجام متواری بودند و رایات نصرت آیات بمتزیات حظه محبت عنوان یافتند
امید و شکار بشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی بر مجوالات جدید
بود باعث ازدیاد و استحکام مبانی وداد و دیر بنیاد شد و انچه در هر باب ایلچیان
کاردان بوساطت ارکان دولت ابدمدت معروض داشتند بزیور جواب شرف حصول یافت
گردید و چون ایلچیان مزبور مدتی بود که از خدمت موفور المسرت و دراز بزم حضور و محفل پر نور مهجور مانده بودند
جهت استعلام چگونگی ذات شریف خاقان قلی سلطان را بزم ایلچیگری روانه بصوب اصفهان فرمودیم
شایسته آنکه با علام چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار یکونات خاطر محبت ذخار مبادرت نمایند
کیتا دلی گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طلوع و لامع باد تمامه که بعد الخیر خان
در پیشگاه حضرت مغفرت پناه محمد خان والد ماجد نوشته شده بود ایلچیان
آیا سه عظام انوجه و اخلاف کرام پایدار و علاوت اثار موجب پختهار اشتهار میباشد

بنای سلسلهٔ چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان تمر آنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان
استوار و مرساس این دولت و الا بد عالم اقبال آکنشور و الا تبار پایدار باد بعد از
اظهار محبت یکدیگر ان ممدوحت بپایان کرد و مستمعان اخوان بدان آرزو شک میدارد و بر بوع
اجلاع مواعلام مینگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان از مسمار وجود انفس و جان بر آب
عمر گذران گذشته و خیمهٔ هستی ابدان فرسایش صفیر عذاب شتابان دستوان استوان
برافراشته پیوسته این بناهای رفیع ایمن از تردد انفاس و تزلزل و این خیمه گردون
تماس از هبوب نسیم حوادث در انتقال میباشد اگر با فگندن لنگر اندیشه اطاقت پیشه
کشتی هیات انسانی از محمد شه چار موجهٔ این بحر ظلمات سنه این توانستی شد متاع هستی ابدان
مسلمین و انذر را شدین سلاطین ماضین غرق بحر فنا نیستی نگردیده و تخته از این کارگاه
نگونسار را بسر نمی کشید چون این منزل دلنشین جای توقف و شالیستان نگرفت بایستی
ارباب هوش آن نماند بود کرا زیارت بیابان پر نیب و منزل موهوم فریب دل خود
ستفه انتظام بیابان آنمنزل جنت نشان ستبر داشته بقدر حین بیشتر نگذارند
رزاق انس و جان بدان موقف ست قناعت نموده بر فوت مطلوب و تلف شدن
متاسف و متاسف نگردیده شربت مرارت آموخته را چشیده و لباس طاقت حیات را بحیله
و چندین دانه بیت زرشتهٔ نفس ما را پاره معدوم ست ؛ که دل بسته نا پایدار جان بسته
دگر و همگنان بعلف یزدانی شرح کمن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال از دیباچهٔ خاطر
از دامن ضمیر فشانده نذارند گران جوهر آگاه دانند نیاز دل با کرد گار بهمدی آباد علوی

یقین حاصل ست که آنسرکرده ارباب ریاست نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت دین و احب الادا حیات را بدامن محمدخان لیالی ایام سپرده گوهر خود شناسند
فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده از آئینه خاطر را غبار آلود و کلفت نخواهند گردانید
و عمر عزیز که قدر آن بشناختنی ست از روی آگاهی در تحصیل مرضیات حقیقی صرف نموده ایام حیات
را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستدار در وقوع این قضیه شریک غالب خود
تصور خواهند فرمود چون در حینیکه آنسفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان
از دایره عزوز لبهای سرور میفرمودند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل نجف
منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم
وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیاء اوصیا میباشد لهذا بر دوست
همت لازم نمود که شخصی را که بصفت ذکا باذالی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان
سلطنت پناه مغفرت دستگاه آن زبده اولاد و رنگ سلطنت فرستند که تحقیق و تصدیق و تفتیش مسیلان
خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لنعم ما قیل الاشباه فلا زار و انه خدمت
ساعی نمود که بدانجا رساند آفتاب ضیاء اقتضا نماید مقرر فرمائیم که پیشکاران
دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد و نامه که
در طلب قند پارسا دشاه هندوستان نوشته تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و هو اللطیف الخبیر حواله هیچ نمایش بیرون از قیاس و لائے

استدلالی محدث لایزالی است اساس کسی در بساط نظم خرد دیده بین و فهم شناس سایل و باقوت
آفتاب و ماه را حجم آیینه دار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از خانه خانه
و ترکیب لباس اتحاد و ائتلام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استتار گردانیده و اوراق
پریشان موجودات را که صحائف کتب حکمت آسمانی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام
شهریاران عالمیان شعار بشیر آیه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمت کده امکان که در گمشدگان
تیه حیرت اند بسیاحی ضیای شموس عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود
و بناخن تدبیر فرمانروایان خبر اندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود بعضی از سلاطین
ذیشان از السعادت ابتهال ان الله یامر بالعدل و الاحسان شادان هموار و بر بندگان مرحوم و ازاد
فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بیغایت و درگذاشتن
نعمت ریاحین بستانرا که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پایه نسیم بهار در ساحت گلستان
وجد اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را محبت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بانبه بعضی
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان افروخت ابیات ساخته از لطف بی خاکیان
چار حد باغچه کهن و نهان دیدم این باغ پر از رنگ و بو شبی گل رعناست شب و روز او شده قدر تش
آورده برون بی تعب یوسف روز از چه تاریک شب یک گل خورد و ست ز خاشاک بهار یکسو ز از فرزانگی
روزگار شد و دو نامعدود و بر حدیقه طراز گلشن اتحاد شمشیر شجستان سیدو معاد و اسطه نزول رحمت الهی آنچه
عبارت دانش آگاهی بهین ثمره و خجسته بر گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد و سپهر کبود بسلم آمد کریمه اذکروا
نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید و پیشوا احاقین ملت محمد کازل تا ابد بر حسب

درآمد بخاطر و یا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیت و واضح و لائح خواهد بود که همواره سلاطین معدلت آئین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و دولا مقصور میباشد و دیده و دیدن همت بلند نهمت ایشان از حمد از امعان جزئیات پوشیده و در تاکید و تشدید این مبانی الهی بحیث انظار کرسیل کوشش میفرمودند اگر نظر بر ولایت بدر و فرزند انوده خرابه قندهار را باین فرزند عدالت اشتمال مسعد قاندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک فسیح الفضای دوستی جاوید که ابرو و بهبود و نضارت ایام از طرق خلل و نقصان مصون و مامون خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمجاری رای رزین انخضر و عدالت آئین این بنای رفیع اساس صوت تشیید و تحصین مافیه ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان باشند علی مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان مزید دعای پیر و جوان خواهند بود

نامه که بعد فتح قلعه قندهار بپادشاه غفران پناه نوشته

کوهر الفاظیکه جوهریان اندیشه آنرا بزیور اکلیل مقال و اندر لعل آبدار معانی که صیقل ادراک نکته سنجان منقود شاباش و آفرینش ستانند شایسته آن نواند بود که کرسی بلند پایه سخن بآن بدان جواهر زواهر تربیع داده و تمام نامی آسمیه سامی طراز ایران مسند الانتانند و از ابکار همیشه بهار یکتا و لی را بمشکناه مدد و ساختن ان سریر گردون نظیر از تسنیم تسلیم اعلان و اظهار بر اطراف بریم دوستی و دولا افشانند که از نسیم عنبر آگین این باغ جان و مباغ نکهت کشایان گلشن وداد تازه و صفیر عندلیب اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد و لله الحمد و المنته که اگر چه بحسب ظاهر فائت نعمت عدیم البدل محال است و ادراک صحبت نست اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بستان بر چهره قلوب دوستان کشاده اسباب مکالمه غائبانه که بمنزله مبادله نامه و پیغام حاصل

میگردد آماده ست امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مارب برین
بوستان بخیران دراز باد بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از اشراقات غیبی مستضی و مستنیر ست بر لوح ابلاغ منه کار و چون از اغاز عروج معارج دارائی
ایران و ارتقای مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر خوشناس و ضمیر حقایقت
اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک استانه مقدسه منوره عرشی و رحل رضیه
علیه ساکنها الف الف سلام و تحیه روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم مے بود درین ایام سعادت انجام که از
مهام کلی و جزوی آنخدود بالکلیه فراغت حاصل کردید مناسب چنان نمود که رقیمه
همت والا نهضت را از رتبه این دو شین واجب لاوا آزاد ساخته این تقریب پرسش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از شمول افاضه انوار عنایت
شاملہ چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بوعیکه مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در
حین ورود این بار بجهت رعایت قرب و جوار و ارتباط و التیام آبای عظام آنرا الاتباع لازم دانست
که بار سال صحیفه که مذکر شیوه دوستی و اتحاد قدیم باشد محک سلسله ارتباط گردد و چون
مبین و معین ست که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت از تضارع
محبت مبانیت و منافرت در ربود و نبود و ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث ست باهم
مصالحه متخواهد بود دوران تذکره نگهبتی و یکتا دلی اشعار بخواهش قندهار شده بود و مقرون بل
متیقن بود که نظر بر وابطه مذکوره و نوه همت والا آن عم بزرگوار از انجاح مامول تقدم قبول میش خواهد فرمود علی هذا

نامهٔ عبد العزیز خان نوشته مرآت بنیاد چهرهٔ حسن مصافات وعنبک
دورنمای شاهد ملاقات وگلبرگ دوحهٔ دوستی وصداقت سحاب نیسان تمیادلی مودت
یعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبد العزیز خان در وقتیکه دوستگان حصول آمال
مآرب ایشان هر هفت در حجال اقبال وگزار فراغبال انجمن افروز ومجلس طراز بودند فروغ دود
بخشیده دماغ یگانگی واتحاد ومشام صداقت ومودت عنبر آگین گردانید شرحیکه در باب
سلطنت پناه ابو النصار یحیان والی اورگنج پیرایهٔ اعلان واظهار پوشیده بود که چون بدیم سرو
صرصر غیب هم موجب پژمردگی گلشن مراعات آن برگزیدهٔ قرون واداوار وبرادر والاتبار
آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده وهم در تخریب بعضی از اقطاع واربع ومنهب وتضییع
عقار وضیاع مشکان افلاک کوشیده بجهتی از متعلقان ودودمان ولایت نشان تباه حال او
مامور گردند در نظر ارقیان جبههٔ عیان نماید بر آیینهٔ ضمیر منیر که از مستقل غایات آگهی مستفاد
منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک رابطه خواران این دودمان ابد توامان
انتظام داشت وبه نیروی استظهار باطمان این دولت دیرینیاد به نیل حکومت مورد ستها
واجداد استعداد یافته واز تاریخی که لمعات غایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت
ازلی ترقی نموده اسلے یومنا هذا در احکام سر رشتهٔ نیکو خدمتی سامی وسلوک
رضا جوئے را مراقب ومراعیست ودر کیش مروت آثار واضرار شخصیکه همواره سر رشتهٔ
فرمان چشم حیطه بر پاید ارسے عهود وپیمان داشته باشد بدون صدور جریمهٔ محظوظ از
قاعدهٔ مرحمت ذاتی ومروت جبلی دور ست لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناظم

پاسداری عهود دوستی و دوستان بی نیل مامول ساج گردیده مشاهده دیده دریافت والا
خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن شیره روزگار بکرار
باستغراق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرحلقه محبوبان درگه آن منظور انظار الطاف کردگار
بود که بعد از وقوع دوستی فیابین خان عظیم الشان والامکان و این نیازمند درگاه
بی نیاز که ریاض دلکشای ایران را از فیض قدوم رشک گلستان جنان ساخته بقضا
آن خان والاشان مهبط مکان برین امر سلسله جنبان گردید و بعد از امتزاج املاک متسرجه الابواع
سر رشته آمد و شد و رد و خورد چنانچه فیابین نور و ظلمت و شب و روز قائم است تا غایت گشید
حالا که آن گمگشته راه تدابیر اندیشه را تباه و دست امید از چاره کار کوتاه دیده گروه هائے
ناهنجار خود النسبت بآن دودمان والاتبار رکنار گذاشته و انچه در آوان سیاه مستی اقتدار
تجرے کرده بود دفعتاً مانند سیما انگاشته در کشایش باب جدل برآورده دوستی او جائے
سیکو شده و فروع افعال خود را که مانند آتش در شب تاریکا یانست بپرده تدبیر میپوشید
در پرده خزیده بین دریغ و بعید مینماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی
چنان دیگر باره صاف و طبع والاے تجربه اندوز بفحواے حدیث لا یلدغ المؤمن
من جحر واحد مرتین فریفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی کوشش
ملتمسش که زبان خامه ماستر جاع آن گویا شده بود بمصحوب ملازمان آنسفر گزین ملاقبا
من حیث لا یشعر منه شیئ من الاشیاء ارسال شد چون یکے از ادائے
حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران بندگان ایراث معارف اولاد الشیاست

دال مجمع بیضه گرفتن

بیقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثهٔ مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام
و سمند حصول مرام خوشنان و در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد بنامهٔ

که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از
تشیید مبانی اتحاد و وفاق بمکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق مستور نماند که بنا بر آنکه سلاطین
مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقهٔ خاطر والا
مرفوع عشت همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان
در حقیقت مهتم اسباب کامرانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور
نظر والا میباشد و مدتی بود که از کماهی احوال و اوضاع السلطنت پناه اطلاع حاصل نبود
لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نیر عنایات حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی
منتظم و شعبهای حدائق کامجوئی و کامیابی از نسیم لطف الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام
این مرام و حصول این مکام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد
و چنانچه در گزشته وداد و ائتلاف انتظام امور دینیه و دوستان منظور نظر است هم چنین مستمر
سرای آخرویه ایشان نیز در آئینهٔ ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بسامع یاران یگانگان مطرز صفات
جاه و جلال رسیده که آنسلاله سلسلهٔ چنگیز خانی بکرامات و رصد و نهیبات و تعیینات سکان
دیار ماوراء النهر بی آنکه از سکان و دوآبهٔ مهار باب و اهالی آنولایت امری دیگر واقع
برین حرکت صادر شده باشد و آمد مردم [illegible] بخطور احداث شورش و فتور باعث

ناخوشنودی رب غفور باز خواست و مواخذهٔ یوم المنشور میگردد و بمقتضای طینت
حضرت رحمان که مؤمن و مشرکه در درگاه خداوندگار یکسانند رفاه حال افراد
ناس در نظر والای قدرشناس پله تساوی دارد و معهذا مدتی شد که والی الاقدر
آنولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت ست لازم بود که باظهار امری که در حقیقت
خیر نشاتین آن عالیجاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندمج ست
مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال سبب پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی
حضرتین وبال متعال و نتیجه اش لنگردد و یقین حاصل ست که بعد از تحقق
و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آنعالیجاه مرضی السجایا ست
مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود همواره
سمند دولت در زرین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مارب رنگین باد و در جواب
نامهٔ عبد العزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات و بوستان
موالفت و مصافات اعنی نامهٔ صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیر آب
از چشمهٔ سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت
حضرت یزدان جهان بکام و هر هفت شاهد مطلب در آغوش تمام بود نکهت بیگانگی و یکتایی
بمشام اتحاد رساند و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از نهاد متهج
مسرور گرداند چون در کیش صداقت و نظر فت جوهر رنگین الفت پسندیده و دیده و دریافت
جوهریان دانش و صیرفیان بینش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین

است که در رعایت این امر ستوده نسبت باضافت اهم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار
ایشان عالمجک قبول طبع سعلی رسیده پیوسته سلسله جنان و رابطه دوستی و یکجهتی بوده
مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت ابد مدت
دوران عدت بانجام ان مامور گردند نامه که بعبد العزیز خان نوشته تا از نتایج
اتصالات اجرام علوی و اقتران احمات سفلی خوش نشینان موالید احال
منتظم و شیرازهٔ کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتئم است
ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت و نسالت
دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زمینده مسند بلند پایه چنگیز خانی طراز زنده
تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان ارتشتت و تفرق مصئون و گلهای کامجوئی
ان سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون بادلعد البسط
بساط اظهار یکتا دلی و مودت برمرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز آفرینش و تماشائیان لوحهٔ دانش و بینش مخفی و مستور نمیست که غرض اصلی و مطلب
کلی سلاطین معدلت آیین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس
نهال یگانگی و الفت آنست که کافهٔ جمهور و ساکنان ثغور دران بنیان رفیع الشان
از تلاطم آفتاب حوادث استظلال نموده از اثمار آن وجوه اطمینان لذت یابند و کام دل تمام
باشند و از انروز که نار و پود دخان صدق نشان رسولان طرفین آیکیان
جانبین نسیج سلامت و مودت و پرند مصالحت و محبت لقوش اتمام پذیرفته تا

تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آنوالاشان بلندمکان بعضی امور که منافی
و مناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون ناظر بر رعایت این امر
اهم کرده حرکات آنگروه خسران پژوه مقرون بعفو و اغماض فرموده عساکر نصرت مآثر
باوجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سائر ملاد رخصت تلافی
و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلی خان از روی خامت عاقبت نیندیشیده بخواهی آنعادهٔ کا بطبیعة
دست غارت و یغما بدو آب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده یا از حد مراعات دو
بیرون نهاده اند چون بیقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی
آنوالاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصهٔ اعلام
و اظهار رسد که اگر آنگروه بسیر و یا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه موسی الیه
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آنگروه درآمده من بعد ایشانرا
بنوعی ضبط نماید که احدی را اینخیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الاشاره
از منعی مطلع نبوده بفرمان آن گردون جناب مالک رقاب تدارک شود یا منفعتی
بفرموده سلطنت پناه فروگذار نمایند لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق
وزوی دراهر نخواهد بود مامور گردد و آن والامکان را ایشان این
معنی را دانسته در دوستی و یگانگی دانسته مؤکد مودت و مشید بنای استوار
یکدیگر دانسته باشند باقی حالات رجوع بتقریر فلانست اعتماد خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت
وحدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل زنگار
وحشت و بیگانگی اعنی نامه موودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای
نقوش بدیعه مانی و ریاض خلوت دوستان ثانی آئینین ارژنگ است مصحوب عمدة الاماثل
وزبدة الاشباه فارس میدان سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فهیم بیانی چین پیرای
حاجب میر آخور درخشیکه ابواب فیوضات بهار راز یاچین و از هار بر رخ روزگار کشاده
وسائق فرودین بیگساران لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده از ورود
مسعود چهره کشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی
شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که بر هنمائی گمکرده راهی سالک طریق ضلال بوده
سراز ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود او زبکیه قمزوه قلم موالات
شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آنحضرت بشیوه بسته و بود
باعث ابتهاج لامتناهی و مسرت لاتقدر و لاتحصی شد یقین ست که بنای عموا اهل کذب
ونفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر تنفیس نخواهد بود و چراغ اقبال مستدعی تنکیس
ارباب وفاق استداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت بصوب کابل
رباز دخامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق و اذعانست که تخم برومند
سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام ست از آبیاری سحاب ائتلاف
عهود سرسبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته

فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه وترقیات بی اندازه مسرت افزای
قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت واقبال را بهار و اثمار حصول مقاصد شاخسار

نامه که بابوالغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازی خان که مشتمل بر فتح مبین و
نگونساری کفره فلماق بدین رقمزده خامه ملالات ختامه شده در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات
غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سایر گذار آمال دراز بود بمصحوب فلان نفیس
ورود ارزانی داشته چون منتی از فضلان اعدا انکدولت مرصوصه البناء و منتی
بر تخریص سبانی موت و ولابود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنابر شیوه
مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آباء کرام آن سلطنت پناه است یومناهذا النسبت
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بران مصروف ست که آن سلاله سلسله چنگیزخانی
را تسلط و قهرمانی و قاصدان اندولت والا را تذلت و تیره روزی بصیرت باد شایسته شیوه
اتحاد و ملایم سجیه کریمه و داد آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوست تخمیر
گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند. لایزال کواکب اقبال سابق کمال باد

نامه که لقطب شاه والی دکن نوشته شده اغصان شجره ریاض الفت

وداد و ثمر خجسته اثر یکتا دلی و اتحاد داعی صحیفه مودت طراز و مضامین صداقت
انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت
و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین یادگار قرین

سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ اثبت و کامرانی المخصوص بعنایة الملک الاله نظام السلطنة
و الجلالة و العدالة و الشوکة و الاثبة و النصفة و العز و الامتنان سلطان محمد قطب شاه
که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قویم ست در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی
در کف ساقی الطاف سبحانی لبریزند عاد شاهد کامیابی و مطلب روائی در حوالی بزم دولت
روز افزون بدلکش ترین صورتی جلوه نما بود نشر شیم الفت و محبتی نموده انبساط بخش
خاطر هر گزین موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات
کام خواهش را شهد آلود و رو البطد و الیام گردانید انچه از عهادرات احوال فرخنده مآل و
بد عهدی و ناستودگی اعمال و الی هندوستان و اتباع رقیه الاوضاع او پیرایه ابلاغ
و اعلام پوشیده بود در خلوتکدهٔ ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوهٔ ظهور نمود
مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه
آن گروه بد عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدست بیشرمی
پرده از رخسار قول و قرار بیدار خود بر میداشتند بتمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمهٔ مراسم
دولتخواهی و محرک مواد ولا بد قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت
اولیای دولت قیروزی آیت نوار فساد و عناد آنگروه مخذول را بقبضهٔ که بنیض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیدند
تا اثر معاضدت و موافقت منسوبان و دومان و الا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات
و پای جسارت معاندان کشیده و بریده میگردید بارے چون ایام تلاشی

وانتقام بانی وسبابب معاونت ومعاضدت جمیا من الطاف سبحانی برحسب مرام آماده وبالفعل
بامداد ابواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدرهٔ مرتبات امجدهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
قوی دل ومطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت والظفر قرین وباشاهد کامیابی ومطلب واله همشیر
خواهند بود ودرین ایام که اساس دولت ودودمان گورکانی ودر اختلال وقوائم سریر سلطنت بتسلسله
متفرق البنیان از سیلاب حوادث در انقلاب واست مناسب غیرت دینداری ومقتضی ناموس سلطنت وتاجداری
چنان مینماید که باصدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آئین آن محمد قواعد
آداب دانی نگارش یافته برسم وآئینیکه آبا عظام والامقام عمل مینمودند شیوهٔ مرضیهٔ وفاق وحسن
واتفاق بحدی وضع مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان را کمال عجز وهراس حاصل
وراه خیال تسلط واقتدار چون ابواب کامیابی مسدود وباطل گردد وبموافقت ایام در تحصیل نام
ونشر اعادی بدفرجام کوشیده بمشعلهٔ تیغ بیدریغ تدارک وتلافی عرصهٔ مال وساحت اقبال اضیاع وضیاع
نبخشند واز انجاکه شمائل اخلاص واوضاع آن بنده محبان عقیدت کیش باوجود انطماس پیوسته منظور نظر
عاطفت اثر میباشد خاطر مهرگزین شرف را بانتظام اسباب کامرانی ودوام سلطنت وجهانبانی باعانی بر تصور
نموده ورطی تحصیل مطالب بخیه شکسته علام الله بر سر آن ظهار آرزومند که در هر باب شرائط معاونت بنهضه ظهور
رسد ودیعوقت بجهت تشییدمبانی الفت وداد بنده زاده قدیم مرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را وانمود بانجام
فرمودیم که در خلوت سرای حضور بنشر رسائل محبت وداد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات مکنونات خاطر کجوانه
باعتماد راست گفتار او دست مراحبت نموده بفرده دوستکامی انعامی منبت خاطر مهرآگین شرف اقتران بنسبت گزارد
مستدار الیه انبار بتوجه خمیر نوید دریافت استفتاح احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده مرغوبات مخزونهٔ خاطر شریف را

باش سایهٔ انهاد اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت ایشان کارگزاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تأییدات شگفته و خندان ریاض کامرانی همیشه سرسبز و بارآور باد

نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد

ناگهان عنبر شمیم صدائق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد و رهبار بستان یکجهتی و التیام رائحه بخش مشام دوستدالت شناسان بخت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک المنان دام اقباله و تبایع ایامه و در گلشن سلطنت و فرمانروائی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات سحاب امیدات عنایات ایشان طراوت پذیرباد بعد از رعایت طریق اظهار محبت بیپایان بروح ابلاغ جلوهٔ نگارش میباید که بر اوراق شهود و عوائم و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم ست که آبای عالیمقام آن نقاوهٔ دودمان عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق اتفاق و یگانگی و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی بشرف و الا عقده کشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام بدامان فیروزی اشتمال دولت اقبال ابد الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علو شان و بلند آوازگی آن عاظم سلاطین الامکنه است استوار ساخته بر لال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرمانروائی تکچین مراد و بمساعدت همت عالی نصرت منسوبان این آستان خلافت نشان مطلب و کامیاب

کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یکیازان مسافران عالم قدس بدوام
خلوص عقیدت اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان بانتظام اسباب آمیزش و
التیام دائمی مشید و مستحکم میبود همچنین فیمابین آن و سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفا
و طریقه پسندیده حسن اتفاق بحدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت
هر یکیازایشان خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت مستطاب
اندیشه تسلط و اقتدار در ضمیر بجاعل چون نقش بر آب نمیبود باوجود ظهور و شیوع انتیاب
حقیقت طراز چون یکچندان محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم
تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل
و رسائل از هیچجانب بمبانی نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و یکدلی قدیم
غبار آلوده مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت
که مدتهاست مدید نیروی موافقت معاضدت این دودمان معلی و دست جرائت از دامان احوال
خیرمآل ایشان بریده و پای جسارت از تاخت آن مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا
اتفاق افتاده به نهب و غارت اموال مسلمانان رشیدیان سرگرم بادیه بد عهدی
و دلیری ساخت اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن بر دیده کشای سوانح آنخدود بوسائل
رسائل مرغوب مجدد اساس روابط قدیم گردیده اندازانجا که خاطر مهرآئین حقیقت گزین
متوجه انتظام احوال خیرمآل و افزونی اسباب کامرانی و کامگاری اقبال ایشان میباشد
بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن بندهٔ اخلاص کیشان بنده زاده قدیم مرزا

محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آنصوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت خاص
از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض سرمایه بخش بهجتی و وداد گشته بعد از
ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی اسرع الحال مراجعت نموده بشروه رسانی استقامت احوال
فیروزی اشتمال آن تعالیجاه خاطر مهر مفزوغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند
چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور و مغفور بسمع اشرف همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت
بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشارالیه را بدین امر لازم لادا مامور فرمودیم که در
کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال انگیز روی داده به صیقل ادای تهنیت مسندآرای
آن شایسته اورنگ فرمانروائی و سلطنت مصفا سازد از انجا که جنس عزیز گران بهای حیات و منزل
بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آموز زوال و فنا چشیدنی است پیداست که آن آگاه دل
خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را از ان گزیر نیست خود را بالغم واندوه
آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در این وقت که بناء دولت دودمان
گورکانی از سیلاب منافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرمانروائی آن طایفه
بعهد سست بنیاد هم نشین بی ثباتی در زوال است مقتضی ناموس سلطنت و دینداری و شایسته
حمیت سلطنت شعاری چنان مینماید که برسم و آئین آبا عظام با سلطنت پناه مشارالیه متفق
و هم باز و سر برکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده چون ایام ملاقات را انتظام باقی و
اسباب مظاهرت این دودمان الا بعنایت قادر توانا حسب المرام آماده و مهیا و غایه
امنیه مطمین خاطر باشند و در تحصیل نام و تدبیر و نگو ساری خصم بدفرجام رنگ کدورت از آئینه اقبال

زد و ده نوعی نمایند که آهنگ مخالفت و دینداری سامعه فروز جهانیان گشته
بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را کمال رعب و هراس حاصل زده خیال التسلط
و احتیال چون ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین علاوه ذات محبت
و اعتقاد و این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در سلک طریق کاجوئی و مطلب ائی مطالب
لازم الاظهار را با مرغوبات دلکنوات ضمیر مخالصت تحریر پرداخته آنها و اعلام پوشیده کما کان
درگاه سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند درین سواد بوالاجاه مشار الیه نیز سفارشات
مشفقانه رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهرست که لآلی مضامین حقیقت آئین از زیور حسن قبول
خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بجلیه کامرانی و زیور نصرت شاهانی آراسته و محلی باد
نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده تا شاهبان نامه بستان سرای اسرار نهان و ستایان
خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده کشان میکده راز دولت شناسان سالی حقیقت
و مجاز اند در گلشن نشاط عنصری و بوستان عالم هیولائی گلهای رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد
بعیار زمزالفت و مصادقت نشان داده اند و گروهی را که بوی بهار [illegible] بشام قدر دانی رسیده
همواره ازین باده بی خمار سرشار و با نهایت مستی مانند عندلیب از دقائق سرشته محبت
جزو دار میباشند لهذا بیکجهتی خاطر محبت ذخار و ضمیر صداقت آثار مصروف باسداد آراین
والا گنجوری این گوهر گران بهاست و تقربیات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنبان این
امر واجب الرعایت میگردد و درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که نیر عنایت [illegible]
انس و جان بالطاف بینهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و آمانی گشاده و سبب جلوه

۵۱

بار سبب آماده است فلانی را از شایع این احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد
مطلب روی بجام و بادهٔ حراز مطالب و جام با دنامه که بعبد العزیز جان نوشته
پیوسته ساغر سطوت و اقبال و پیمانهٔ جانبازی و اجلال از بادهٔ مطلب روان مالامال بوده
نثار باب کامرانی جاوید باشند بعد از بسط خواهش ضمیر آسمان پیمایند باحراز اتفاقات
ارجمند بر لوح ابلاغ صحیفهٔ اظهار ننگارد که چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت
اشتمال دوستان بود مت همت شناسان نظری فرض و ادای آن مانند فرائض خمسه
فرض است در غیولاکه فلان روانه بود تحفه که در نظر همت والا در آید جز بست حال خوشوقتی
انوالاثار رفیع مقدار منیت لازم دانست که بار سال این نامه دوستی محرک سلسلهٔ یکجهتی گردیده
استعلام چگونگی ذات مرضیهٔ آسیجات نماید و قدری از شراب بعد که قفل دلهارا کلید مافیات
و رد کبیر و جازا قولنست چراغ راه یگانگی نموده بعد از تردماغ از این حدائق میکده
یگانگی باظهار شادکامی مزاج وهاج که بادهٔ بیخار مخموران محفل وریست و باغ آشنا سازد را
نشاط بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت نامه که بسط حال مراد بخش شنوده
تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات تر پیش رس بوستان حسن اتفاق بلبل دستان
طراز صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صداقت است عنکتوت الا دنامه
در وقتیکه شواهد مرام و عرائس کام در خلوت سرای حصول و جمال قرین وصول از
هر جهت تماشای آراسته پیرایه بخجسته مژده ذات شریف در کارند آشفته مانند بهار
بچمن و شمع با انجمن فیض رو دارزانی داشته بانشر روائح خلت و چاشنی حلاوت بعباحوت

واحسان یکتا دلی و محبت و اتحاد سخنان و لاویز صداقت مشام دوستی و ذائقه بگفتن و شنیدن گوش
مرا و ارباب عبر آموز و شکر اندوز و مجمع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی که نتیجه اثمار آبدار
مطالب ست و اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگیست شگفتن آغاز نهاد
و حاصل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد آیینی که شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عشرت
که از غبار وجود اغیار معرا و از عشق نامحرمان مخدرات اسرار مصفا بود و دلائل رموز گنجینه را
که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت و اسرار جواهر رموز و اهرا سرار شده بود موقف
عرض سازند و بدستور حال سخنان موقت اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهند
نامه که بابو الغازیخان نوشته رواج بوستان حسن عقیدت و اخلاص شمائم
بهارستان محبتی و اختصاص عنامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابو الغازیخان
در حینیکه ابواب بیت الحمد کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمال
گشوده و مشاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناسان
و مطرح اشعه دریافت خاطر قدسی اقتباس گردید شنود فیکه از دوستی و یکدلی و دوخواهی زبان خامه
شمامه مشروحا باد اسه آن ناطق گردیده بود منظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب
بنوعیکه مقرون بصلاح و دولت روز افزون و سلطنت بادمقرون باشد بندگان درگاه خلافت
پناه و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید
گزارش سفیر سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد نموده بخیه
شوکت پناه سلطنت عالیجاه را نیز در هر باب بمخاطر اخلاص فخار رسد بنویسند یا بو بگویند

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال حصول
موجبات جاه و جلال خود و انسته مطالبی و آرزوئیکه داشته باشند سعی و حذا رند که صورت حصول
و پیرایهٔ قبول یابد آفتاب سلطنت و اجلال از افق سعادت و اجلال طالع باد فتحنامه قلعهٔ
قندهار چون سلطان دارالملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ نسیم الفضای شهور و
سنین پیوسته نواب همایون ما را با آئین حضرت خیر البشر مبعوث برا سود و احمر خاتم النبیین
سید المرسلین خلاصهٔ الماء والطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
عالم آرا است بمقتضای آیهٔ کریمه وَاَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا بلشکر آسمانی و جنود مسعود نهانی
مظاهرت و مکاصدت میفرماید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا و خلافت کبری
که حدیقهٔ همیشه بهار ایران از آب تیغ درخشان ماطراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شگفتن از آبیاری اعلام نصرت فرجام بار آمده در موسم اعادی چون میوه های
رسیده پیش از جلوهٔ کمیت بادرفتار در پای افتاده هر کس از تیرهٔ روزان اکه
ارادهٔ دامن افشانی برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی تاشش فیستی سوخته
و نهال زندگی اشرار خصومت شعار مانند چنار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین ایخال
و مقولی بمقال که در بین آوان از کمین خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان
گردیده است که اولاد و اخلاف تورانیان هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب
مغلقهٔ قلعهٔ دارالقرار قندهار را بالبداهه بسیوف جانکشا باز نمودند مضطرب و دار
در فکر تلافی و اندیشه تدارک میبود و قبل ازین نیز اورنگ میبا ارشید و سعادت خان اعتماد الدوله

خود را با جمعے کثیر و جمے غفیر و فیلان کوہ بنیان بقصد استرداد قندہار فرستادہ سیل مقصود
در کمال سہولت و فضیحت مراجعت نمودہ بودند دیگر بارہ بہ تبدیل این خیال محال و تغییر
وسعد اللہ خانرا با گروہے انبوہ و فیلان کوہ شکوہ و توپہاے ارژدر خروش و سہ بازدان
آہن پوش تعین نمودہ خود نیز با دارا شکوہ و ولیعہد و سائر اولاد خود بجانب آمدہ
بجان و جہان در سگالش این امر ساعے میبود چون بعد از رفتن چنانکہ رسوے جہانیان
و انگشت نماے پیر و جوان شدہ بودند مجددا پختن نان این آرزو ہا آبش تر نشد خاتم و تیغ و تخت
انیکام و دشوار و ناتمام مینمود و بحض خبر آمدن ایشان نبا برآنکہ بجز زنہار سپاہ بیشمار و لشکر بیشمار
باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانے عباد میشد بصرصر حکم نافذ این بحر بیکران و رجوش
و این دریاے بیپایان و خروش نیامدہ بود و بعد از انکہ تیقن گردید کہ آشفتہ و ماغ سوے تدبیر
مرضے نیست کہ بتقویتے رسوے علاج پذیرد و دواے ہندوستان لامحالہ بمقتضاے اجل مرگ
خجالت خود را تبین خواہد نمود حکم بجمعیت عساکر منصورہ کردہ مقرر فرمودیم کہ جمعے پیشتر از
سپہ سالار لشکر گردن فتان بیگ بر بنہاے عنایت اللہے و پیشوائے اقبال نیز ایشان شتابند
بر جناح استعجال بجہت دفع انگروہ مخذول روانہ شدہ سپہ سالار نیز با امراء عساکر عراق و آنسوے جیحون
و ہتر وان و قراباغ و نجور و مشغد و دارالمرز و قلمرو علیشکر و فارس و کوہ کیلویہ و کرمان و سائر عساکر
نوا ماں متعاقب روانہ شدند و الویہ دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت مستقر خلافت در حرکت آمدند و در
بیست و یکم ماہ جمادی الاول سنہ ۱۰۶۸ ہجری کہ بعد از انکہ حال عرض ممالک محروسہ بیکران و بکمال عساکر در تصرف آزادہ قہار آن مباشد و جمعیت ایشان معلوم
و بر جزئیات آن اطلاع کردہ میشود و میسر نیست بقدر یکہ عساکر جمع خانہ جنگ ایشان قدرے بر دل سپہ جرار

و یورش لشکر بعنوان حشر سعی نموده قوتار خان و سایر مستحقان جانفشانی نمیزد و جلادت
و مردانگی داده بسیاری ازان قوم گمنام را آوارهٔ وطلت آباد عدم گردانیدند و بعد از صفای آن
رایات منصوره مانند شام مجور که از طلیعهٔ صبح عالم فروز قبل از طلوع نیر دولت سوز رخت هستی بعالم
میکشد بمحض آوازهٔ توجه رایات جاه جلال بصوب مدینه بوی علیه السلام که منتشر بالا بر
سیتره شهر آوارهٔ دشت و بال و نکال گشته با نهایت پریشانی و کمال بیابانی سالک طریق فرار
گردیدند باید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند بشکرانهٔ این فتح مبین بسجدات شکر تقدیم
رسانند نامهٔ فتح که بعد از استیصال و ادراکشوه نوشته شده آنکه سلطنت پناه
فلان بنوازشات خسروانه عنوان امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد خوانان معنی
صحیفهٔ امکان و تماشائیان عرائس هر هفت کرده مخفی نیست که چراغ را که دست
حضرت عزت جل شانه برافروخته باشد از زوال و پراکندن پروانه طبیعتان کلمتین فروغ
این چراغ اندازیاب تشنیدن و از گداختن پیه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نرسد
و با مرآت صافیدولتی که مصقل حکمت بالغهٔ خطاب کبریا نگرداند آن نموده باشد هر
نماید هر آیینه از زاویهٔ ناکامی بخویشتن و مقام پرخاش و ستیز در آمده باشد بدین امیدوار
از انکه والی هندوستان و نوبت در مقام استرداد و از اقرار قندهار در آمده بی نیل مقصود
سبیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود بر گردیده بود
بتکلیف خشک و تر و پریشان و ماغی که در ولایت بیدولت خود دارد دیگر باره هوس نیفتد نموده را شکوه
و بعهد خود را که از سر نو او را در عهد آن پادشاه حسرت دستگاه تمیز و ادراک کشرتی تمام و عهد

وعدتی، الاکلام وفیلان کوه شکار و توپهای اژدرآثار بصوب صواب قندهار فرستاده
جانب کلام و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی چنان در نظر نکته دان
غریب و بعید نموده که بفحوای من حفر بئرا لاخیه جلت به الندامة از کار خود منتبه گردیده و دیگرباره
در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف
ولایات معموره ساکن دارند نفاذ یافته بود اینجانب را فوز عظیم شمرده در ربدن نقب وجود شبیه
و سایر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فروگذاشت ننمودند و چون گوشمال
المتقوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه
فرض عین و عین فرض بود خان بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار
و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که بسم مقتلا بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف
آن نخاذیل را بدایرهٔ احاطه درآورده در سد طریق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند
و مقرر شد که علی قلیخان سپهسالار نیز با بسائر عساکر که بحر بیست پرجوش روانه شده اگر محض
آوازهٔ لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار را قرار اختیار نموده باشند بعقل سلیم و رای مستقیم
رنگ دای محبود انتظام سرشتان گردد و در ایات نصرت انتظام نیز بایدهٔ طیبهٔ اسلام رحمت
آمده آن تیره بختان بدمآل بهوس خیال محال نارسیدن لشکر خصم افگن عدو مال شتافته
و در ربدن سبیه نقب خاکدان بار بر فرق اعتبار نجنبیده و ذوالفقار خان بیگلربیگی و سایر غازیان
ظفر نشان مستحفظان قلعه رفیع البنیان منع الارکان هر روزه بر سر سبیه ایشان ریخته
جمعی کثیر و جمع غفیر از ایشان بجا فتیان آوازه دایره عدم میگردانیدند و تا مدت شش ماه که عساکر

نصرت ماثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر است بیکران در نهایت
بعید و پایان جمعیت نماید آنقوم پریشان کرد از مشغول بکار میبوند بعد از انقطاع نزدیک شدند
لشکر قیامت اثر بجمعیتی تمام تصویر نمود از طلوع مخبر بازان اسواتی شمع بزم فلک چهارم
برگفن و سط السماء نائره جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از ان بدبختان
طعمه ثعابین لقوب و افاعی تفنگ و خنجران تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند بناکاه
وخجلت سراز ننگ و نام بار ادبار بر مطایا یاس رسوائی بسته بشیوه بخت و رسم سابق آوارگی
فرار گشتند و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آنگروه مخذول نموده
جمعی کثیر از ان سیاقتبان را طعمه تیغ آتشبار ساختند و سنان آبدار شعار نمودند و نخجیر فیل
بدست آورده آنقوم ثعالب خدیعت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنه
که بمجرد فتح چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلند
قدر ما الامسامع ساکنان صومع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد
بمژده این فتح مبین سجدات شکر آنچه بتقدیر سانیده بدعای استدامت دولت ابدمدت
مواظبت نماید فتحنامه بستیصال چنتا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و
مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از
روز یکه بر النفس قضا توسن دولت را رام نواب همایون مانموده و ابواب انجام مطالب
و تاریب بر روی آمال ما کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد
تر مشهود صدیقه مامولست از آغاز ابتسام صبح دولت و استفراز روح افزای روح افزای سلطنت

مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین است همواره گلستان
همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات او تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید
با تشار مضمون بلاغت مشحون وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بلند آوازه است و معاندان این دولت والا
مانند معارضان مرآت صفا شتبل افتاده اعدام خود گرفتار و از مکامن خود متصل در آزار ند و چون
که مقالید سیوف و رشحات اقلام ظفر نشان بحواله اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُوْرِثُهَا مَنْ یَّشَآءُ مِنْ
عِبَادِهٖ از گشایش ابواب مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمینداور و توابع و سایر حصون
و قلاع آنحدود که هریک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات
میزد و فراغت حاصل نموده دار السلطنت هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و والی هندوستان
که با تیره بختی و سیاه روئی تمام زاده از اصغای این خبر در هیجان اندیشه ها افتاد و تحیر شته بخیال
محال و تصور فاسد یکه لازم تنگ ظرفان همیز میباشد اورنگ زیب ولد رشید خود را با سعد خان
و بهادر خان و رستم خان و سکندر و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و آله قلیخان
با عساکر تمام و کثرتی بالا کلام بقصد استرداد دار القرار قندهار مزبور روانه کرده
و چون در حین ورود والویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنت مزبور
حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هریک از امرا را با سپاه خود مقرر
فرمودیم که بیکی از منازل قافله که روفا نجیب مردم ایشان تواند نمود رفته
تشمین و ارتباب و آماده جنگ سپاه خود باشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر
منصوره انگروه بیشکوه مانند خیل و باب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند قلیچ خانرا با دوازده هزار نفر روانه
گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور قیام نماید و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد
داشت در بردن جرو نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده
بدل جهد مینمودند و ایالت پناه صحراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار پای ثبات و
قرار افشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران شیوه فرستاده
خرمن حیات آن تیره کوکبان را بآتش تیغ درخشان باد فنا میداد و بضرب توپها صاعقه بار
و رعد خروش شعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان در
تحول و تبدیل بود بمضمون صدق مشحون فَاَصَّدَعَ بِمَا تُؤْمَرُ از خفتگاه بیخبری در آمده
و مضاجع که نفراش المثبوث مشغول خواب ابد میگردانیدند تا آنکه سپاه نصرت شعار
و لشکر غلبات آثار بسر کردگی قورچی باشی و قولار اقاسی بجمعیت وافر همتگی که خورشید را
از کثرت و افر دحام تابیدن بر کرهٔ زمین میسر نمیگردید و خود خورده بین از ملاحظهٔ آن سپاه
تیکرار ابیات مشغول بود مثنوی گرفته باقبال صاحبقران ۞ زمین را
سپاه آسمان راسنان ۞ نه آن لشکر و نیزه و تیر بود جهان نیستانی پر از شیر بود ۞
بدفع و رفع آنجماعت بیعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و
نظر علیخان سرگروه جمعی مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
منصور جمعی از مستحفظان صحبا غفلت که پای از گلیم احتیاط بیرون نهاده اموال
اسباب بجا یاوه فقر ادست دراز نموده باشند و در تقصیر آباد تسلط ایشان تقصیر ننمایند و مقرب

انخاقان مشارالیه و نظرعلیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفرتوامان بفیروزه
عمل نموده بسبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرتیک با خنجرخان و اله قلیخان و
قباد خان که با موازی سه هزار نفر تباخت زمین داور رفته باغنائم بسیار مراجعت نموده بودند
ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بیاس ثبات و قرار آنقوم را خراب و ویران نموده
قلیخان بعد از وقوع انچنین فتحی مبین مجال توقف در لست ندیده سالک طریق زیمت گردیده امیرخان
و نظرعلیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشخرامان از دنبال دخان باد جولان میتاز قلیخانرا
تا اردوی نکبت اثر او رنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از سپاه
و شمن شکار مردان کارزار علانیه باردوی خام انجماعت ریخته بسیاری از انقوم بد اختر را
سالک طریق مقهر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام درنگ نبوده
بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان و کهنی و قلیخان و سائر امرای خود را که
بدیدجرات امتیاز داشتند با فیلان کوه شال ساقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود مسعود
مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و التسویه صفوف بهادران صف شکن و لیران
مردانگی کمر و زهیجا بار وصل شاهدان غنا جیم میدهند دست جرات آستین جلادت بالا زده
بر القوم بیوجود حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم
و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهان سپهر بگوش
هوش شنیده رستم خان و قلیخان و سائر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ کرتاب صدمه شیران
نیستان بچنگل نیاورده ببال عجز و اضطرار روبه فرار آمده هراسان و لرزان داخل اردوی

او رنگ زیب شد نما و رنگ زیب از ملاحظه آنحال در غرقاب اندیشه شاه ثابت ثوابت
افتاده مخصی بجز از شیوه مستوده هندوستان که عبارت از گزنیه باشد ندیده با کل اسباب
وعساکر خیاب و خاسر و ستاخواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بلفواے جاه و الحق و
تنها همت اینباطل ثبات بیخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گناهے گردیدند چون بر مضمون
رقیم اشرف مطلع گردید بسجدات شکر تقدیر سا سینده نقاره شادے بلند آوازه گردانید

رقمی که بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزنامچه سمار قضا و قدر قلمه ذات بروج چهارم حضرا
رنگ بستے ریخته و از میل و نهار و زد و بخت بر این حصار استوار آویخته مفتاح ابواب
مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضاے وجود
یعنی بسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کشایش دریچه باب الابواب
اعجاز کامل خیر البشر دیده و دران دو بین بار صدق اینمعنی شاهد است روشن و تابان قفل
آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقے کوثر بر خیمه عادلیه بست متمرکز
فلله الحمد و المنه که باینفتاح جهانگشائی از آثار عظام و اسلاف کرام دست بدست
بنواب کامیاب همایون رسیده و این گل همیشه بهار از صدائق آمال ما بابیار سحاب لطف الهی و میداز
آغاز طلوع سپهر اقبال و نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما باز و دستها قیام گیری
و جهان ستانی بر عالم دراز است و با وجود سپهر پنجه صاحبقرانی و قوت بازوے اقبال سلیمانی پیوسته
همت والا و نیت معلا بمقتضای عدالت کامله و مرحمت شامله بران مصروف است که موزنیهی بقابلت

بخشش و نگهداری
صد اول سیصد و
یازده و ۱۲ رکشه
اهل قلعه
اسباب آنچه
بگذارند و
کشایش و
بسته افلاک
حضرت و
علیه السلام
۹۳
بابت
احسان
نشر

پی سپر مراکب مسعود وجنود نامحدود نشده نخست بر تخت زوال نصائح وسواعظ چشم
غنودگان خواب غفلت را سرمایه تنبه آگاهی کرامت فرمایم وابواب دخول دار السلام بر
بررو آشنا وبیگانه نکشائیم که هر کسکه براه نمائی دیده بیدار خود را باین مامن جانیان ساید
از تصادم خلل وتعرض خوار وذلیل مصئون ومحروس ماند واگر ما بخواست تیره بختی در گذشته روزگار
ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجه استیلا واقتدار سیاه نصرت پناه گردد در یوم النشور
که عدالت بیشکاران عیش مسرور وظلم اندوز از اطلس شب دیجور ست دامان اعمال
غبار آلود وبال ونکال نباشد لهذا در حینی که الویه دولت واعلام فتح ونصرت
بدنیجوب در حرکت ست آمد تیره روزان نسبت را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب
در محاق بود لمحض رضاجوئی خلائق ناحال خلائق از زور بازو وشوکت وجیره دستی جنود
فتح ونصرت آگاهی فرمودیم تا آنگروه خذلان پژوه مناهضت مصادمه را پیرایه
پرده دیده آگاهی وقفل زبان عجز ندوزی وعذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را
تلقی بقبول نمودند تا آنکه بمقتضای تدابیر سلطنت عظمی وخلافت کبری جنود
مسعود را بهدم آن بنیان واقنا واعدام آن گم گشتگان تیه غوایت وعصیان مامور
فرمودیم وچنانچه حسب الحکم والا وفرمان معلا که یکی از محصورین ومقهورین
تقریر مینماید ابواب انحصار تو بر تو بقبضه تسخیر سیوف درخشان سپاه
بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر برانقوم بی سر وپا دراز گردیده بنیان
وجود صغیر وکبیر وجوان وپیر ازین سبیل بی امان ویران وکاخ حیات

پردلان نفوج باطاک یکسان شد چون اخبار و آثار شیوه این دودمان والا
سلسله معلات اقتضا آثار اسلافنا الکرام جزو مت بهمت عین فرض و فرض عین
میدانم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دست اقبال آگاهی
فرمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان کشوده قبل از آنکه
کار بیورش بخیر گشته عساکر منصوره بفحوای اِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبُونَ تصرف در برج
و بارهٔ قلعه حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد در آید بازار اطاعت بیگ و مصر مگاه
آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف آرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت
این آستان خلافت مکان در سر و پرواز معراج سعادت جاوید در نظر داشته باشند بفحوای
حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران
و هندوستان تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم نشود
باتبعه کحقه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارکنان
دانش و بینش درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر ملاش را
ازگشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام را بر طرهٔ مفتول شاهان چین و تاتار و لاجه کار
و سخن بار بگمت نسیم بهار ترجیح میدهند و سعد اوفر جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه
که حصر آن بر خیال دوراندیشان متعذر و احاطهٔ تعداد آن بدستیار اعداد لایتناهی
متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشتن این چار دیوار
استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهانتاب

از سبب وشرح فتحه قلعه مبارکه ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان استخلاص
آنملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و مدت سیاه زبانزد جهانیان
بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاکی که بنیاد بنجی آن چندین روزه
پایه ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منضوده که با صدمات امواج
بحار و شورش سیلاب بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزنند پایه ثبات و یارای
قرار نیست و عنقریب بلون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتشدستی و فداکاری
جرات سرشار غازیان نصرت شعار که بهنگ نقد جان بر کف متر صد فرمان اند و صدمات
توپهای ارژو ها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان برج قلعه
مانند برج چرخ اخضر در دور است از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت در
اقبال طالع و لامع خواهد گردید بتقیکه طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا
ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را بمیامن عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت
رحمت بی اثر خواهد بود در قصیکه بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده
آنکه چون بفحوای صدق انتما کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت پادشاهانه
و الاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که در رعایت
احوال رعایا و زیردستان معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که
بسبب تنقیط و بیدادی ایشان رعایا و تجار و مسافرین در عهد امنیت راحت

عنود و زنگ تعصر قه از خاطر متردد ین سالکین سبیل زدوده بفراغبال کسب معاش
مهر انجام اسباب استعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صعوتان ابلیس سیرت
و بشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت و مروت باعمال شنیعه کژدمی قیام مینمایند
و اندوخته مستمندان را با نقد حیات از تجار خیر مدار که سرشته شیرازه رفاهیت سکان
هر دیار میباشند لهذا بر دست همت طرفین مرقعه فرمانفرمائی جاپنین که حدیقه پیرایان آمال
خلائق و چمن آرایان رضای خلق و خالق اند واجب و لازم ست که اگر آب خودرائی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از زمایض همیشه بهار مصالحه سرابلا کشد باره آمد و شد
خیالند یشان آن خاربن افگنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد مبین ایند عاو ماحصل این
آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام و ولایات متصله بولایات ممالک محروسه یا
از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و متردد ین و منسوبان دولت ابد قرین
سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن باجوج صفتان که در ردیف سد سکندری
مصالحه و دوستی طرفین سد مینمایند فلان ست که بر سر جمعی از مسلمانان
ریخته اموال ایشان را غصه نهاده و دمار ایشان را تباه و منثور ا نموده و بدین یک شیوه
ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج
عناد و بغی و عناد ست و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب
صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیامده تعدی
احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه آن مفسد بداختر تنبیه نیافته کرر ارتکاب

این امر نما بند مقننه آنست که بمودی بامور عظیمه گردیده در جمیع اسفار بعما کمه و
مسالمه افتد و بعد ازان تدارک آن دشوار خواهد بود مناسب نشیمه خیز اندیش آنکه
کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه گردو نگذارند
که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از ره نگذرند مدتی آن مخاذیل را مستقر
سلطنت و تعین عشیره بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان نقالب ندیعه انجام این امر دو
مدت متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یکانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر
منسوبان این دولت و الا آنطائفه را بسلاح خود رسانند محمول بر نوعی دیگر خواهند فرمود

رقعیکه بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکر کش وجود دوسپه آرای هستی بود بجا کبست صبح
نشر الویه کینونیت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات افراد کائنات نموده و شقه ایب فروغ تابت خورشید
ماه الفرمان قدر کن ایم کشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بشعار رنگی ممتاز و هر موجی از بحر
بیکران این جیوش را بعلامتی سر فراز ساخته شقه لوای عسکر روز ابتلا محمول فروغ مهر منیر بلوای اعلام
سیاه شب کلی تا گاهای کواکب ثابت و سیار فرین بست طائف لاله و گل یکگان سپهر جلو بهار
نهم فوج را انباجدا گانه در پیرایه خاص و نوع افراز حسن منظرست چون تاسی نوع اهل ارواجبات
و تابع بودن خود بکل از مفترضات میباشد لهذا بنحو اظهر حضرت رحمان که محور آرجهانیانه
یک گل ازان باغ جنت نشان ست مقرر فرمودیم که هر یک از رنگ بیگانی امرا عظام را نشانی ظاهر علامتی
باهر باشد که بدان ز هنگامه هیجا و زمان مقابله عدا که مرا از انفصل غنچگی گلهای مطالب هنگام رسیدن اثمار

آرب ست از هم ممتاز باشند بنابر ان شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علیحکه مطرز آیات بینات
فتح و نصرت بنان مالیت پناه شفقت قرین بوده مصحوب فلان ارسال فرمودیم
رقیمکه بمرز استقیم کتابدار دریالچگیری هند نوشته
مرز استقیم کتابدار خاصه شریف بصنوف توجهات شاهانه والوف نوازشات بادشاهانه
عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از انجا که بوارق عنایات ازلی و سوانح اشراقات
سعادت لم یزلی از بدو طلوع نیر جهانبانی و مبدء ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی
چیلغ ابد فروغ ایندولت والا را از زیر توالی انوار کسوة مینا مصباح برافروخته
و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار با تش بی امان این شمع فروزان سوخته
پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی بپیک نسیم بر روی متابان ایندولت والا
باز بود و دست اقتدار و یاری دولت مصون از کدورت با ثمار حدایق مطالب و مآرب دراز
هم میباشد و درین ایام سعادت فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان
نازندان بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان
بامتیاز اشتهار و الوان یاجین از هار و اصناف صید و شکار دارد و خان تاب غربت والا
گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سراد قات آسمان کردار خیم
شادروان خورشید انوار گردیده چون از تارنخیکه آنوالا قصد عزاسم بندگی از
خدمت والا و درگاه سپهر جاه گشته عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال
سعادت اشتمال سطوت و جلالت پناه فلان بارگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر

ALIGARH.

ازین صفای طینت رتبه تقدم بر بینش ارباب نظر یافته فروغ عنایت و انوار مرحمت از اب
همایون ماکه چون همایش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام ست بمقتضای انا شئ بمعادن
کمعادن الذهب و الفضة بعضی از بندگان را بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد بمرتبه
والا قرب سرفراز میسازد و پایه قدرش را از اکفا و امثال بر افرازد و مصداق این کلام
و مصدق این مرام صورت احوال فلانست که از تارنخجیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات
بیکران گشته بوما فیوما بل آنا فانا بقتضای طبیعت حسن خدمت و اظهار کاردانی و
کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از پیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکتومه که بگاوش
اندیشه آن اخلاص پیشه از معدن خفا و اختفا بپیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید
معادن طلا و نقره ملک ایرانست که از عهد باستان الی الان نشان آن در زمین و بازمانی
عفاد تلی وجود کیمیای بود و صورت وقوع آن در آمینه احتمال نمیدید شوارے
چهره مینمود در عهد وزارت و ایام کفایت و زارت پناه موے الیه مسیحا نجاے
اهم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازهٔ ظهور این امر غریب از حدود روم تا فرنگ
رسید و بازاے انجذبت سنگاے بود دست خیالے موے الیه مجدا منظور انظار
احسان و الطاف بیپایان فرمودیم رقیمکه در باب طلب مولانا محمد محسن
کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن بنهایت بیکران خردمندی مستعمال
بوده بداند که چون پاسداری سنگر هر چیزے بازاے، انعام منعم و وجوب
تحمید و رخوراکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزوی از اجزاے موجودات و هر فردی از افراد

کائنات مرات تماشا نمایند بدین مدعا وجهت واضح این مستمنی ست از وجود دوام چشم کرد[گار]
چون آفتاب عالمتاب روشن ست که سرگرم این آرزوست و از ذکر مدام در پیدا ست
که سرگشته این حسب وجود از این قرار برگردد که از درگاه عنایت کریم مطلق باعطای
گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمانروای نوع بشر که عمده عطایا و زبده مزایای
بخشاینده عطایاست اختصاص یافته باشند رعایت اینمعنی بیشتر از دیگران لازم مراعات آن
فرض و متحتم ست و چنانچه این فرقه والا و طبقه سعلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشد
بر ارقان کمر عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب پیدای و کیش تفقیه و پیدای
فرض عین و عین فرض ست که معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر نفوس ملت
نمایند و لله الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون بالا از آثار طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اشتراق
بهارستان جاه و جلال پیوسته بمعاونت تایید حضرت رحمان خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک
مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و در نیوقت که تقویت ایمان و استحصال ایقان بر سوالف
ایام رجحان دارد مطمح نظر والا و مرکز خاطر سعلی آنست که گاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین واجبی
بشهادت عدول مومنین ست بتمام نامدیمیابد که چون بر مضمون فرمان واجب الذعان اطلاع حاصل نماید زود
امیدوارانه روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استرضای فرمانروای صوت و منصبیت
عمده عبادات و خلاصه طاعات داند

رقمیکه بمهمت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم بیهود که فلک را
از دولباس اطلس در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر ست بمقتضای حکمت شامله

وفحوای قدرت کاملهٔ هر قدری را از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرات صفات
کمال و آئینهٔ پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا
آنچه مشاهده می‌نماید بایف بنیان رموز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل اجلهٔ هر دانش و بینش
گردد هنگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام مایهٔ اندوز گرم این کارگاه پود و بی آرام
این حیث وجوشید و خورشید را العقل و را کتش ست که لعل از کان و گهر را در گستان جامهٔ رنگ
پوشاند و ابر مدرار بهار را پیاپی تردد از قطره زن آبله دار ست که عریانان ستان اغصان اشجار را
بخلع رنگارنگ نوبهار رساند و طاوس اسپنجی و حصول امید عوی در بارگاه شاهان و نشان و خسروان
نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب فلک اقتدار از سایرا فراد کائنات بیشتر تواند بود
کطلال محاکات اشخاص امر لازم و سایه را نسبت ذات کار ست معتم و چنانچه قالبیت مواد
در سایهٔ استمداد تقاطیس جذب عنایات مبذول فیاض میباشد لهذا بیگی خدمت و خلوص نیت
بندگان نجایب عطایای خسروان نشان میگردد و لهذا بنابر ظهور اخلاص و بندگی و حسن نیت و
اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ زید دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه و شرذمه از الطاف
بادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشارالیه فرموده از ابتدای فلان سال معاودت پنج دست
از ثواب پوشیده و نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه با انعام مشارالیه
شفقت مرحمت فرموده بدستور بوزارت پناه محمدی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام
رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانند و حساب جمعان
بیوتات هر ساله را اصل ساخته در عهده شناسند رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع

منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری
یعنی بادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان
قدر اول فلک والائی و برتری و ماه زائد النور کمال شان در نصف النهار بلند اختریت
در دیدهٔ رصد بندان فلک دانش و مجسطی کشایان لوحهٔ بینش نهایت مهر درخشان و
خورشید تابان میباشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدر نشینان مکارم اکرام بوستانی
و زایچهٔ شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با ثواب مختلفه و پیرایهای مسکیهٔ الفوائح
انگشت نمای شاخسار و صاحب امتیاز دارالاشتهار قلمرو نوبهار میسازد بر ذمت
همت حقشناس نیز واجب و لازم ست که رعایت حال جمیع کسانی که چون مثال دیدهٔ اخلاص
بندگی اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب وجود وافر الجود نواب همایون پادشاه
نمایند لهذا در نیوقت نیاز شفقت شاهانه در بارهٔ ملک المخلصین مرزا محمد شفیع منجم خاصهٔ شریفه
اثواب پوشیدهٔ روز تحویل با فاوت نیاه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم رقم
سیور غال طیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معالج ابدان ارضیین و سموات
که اورده و شرائین انواع حیوان عروق و اعراق اصناف اوراق و اعضان بساحت
دریافت و عرصهٔ شناخت او را هیئت راست و رهنمائی بیکم و کاست از روزیکه
نبض شخص دولت عرق دارائی و سلطنت را با نامل حسن تدبیرات همایون مادهٔ و نباد
اصلاح مزاج فاسد ایام را برفع شدارهٔ عدالت مانده پیوسته مکنون خاطر و الاو مرکوز
ضمیر معلا آنست که چنیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه بسلسلهٔ بندگی آبا و اجداد نموده باشد

مشمول عوارف شاهانه وعواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شده
دیباچه رقم تشخیص چون خاطره ریا مقاطر سلاطین باتمکین که مجمع البحرین مروت
وسخا وجامع السعادتین اولی واخری ست پیوسته در بحر فخار تفکر و دریاب
بی انتهای تدبر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب ودود ست میباشد
وچنین مفهوم رای عالم آرای میگرداند که اختلاف این کام منوط ومربوط برآنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار
وغلامان فدویت دثار که حسن خدمات ونیکو بندگی ایشان بمحک امتحان قبول رسیده باشد
تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان سایه وبرایا بفرق اقبال وصلاح واتقیا مرفه الحال
باشند لهذا فلانرا تعیین فرمودیم ودیباچه رقمی چون آب وهوای ریاض دولت
والا وحدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که دوحه قدمت خدمت در شبار ور
ونهال بندگی مثمر وسایه گستر بوده غارسان اکام مطلب یابی از ثمار آن شیرین حدیقه طراز
بزم طرب آرای توان از بهار انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلانرا
مرحمت فرمودیم دیباچه تمسکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده بر بنیایان رموز انفس وآفاق وخوانندگان نقوش
حکمت این عهیشطاق پوشیده نیست که شناسائی طراز هر قماشی
موقوف دانستن پیرائه هر انداز کار هر پیشه ورزی وپیشه هر صنعتگری ست چنانچه
از احقاق قامت قابلیت سلاطین دنیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت وسیاست تارو
وداستر دارد مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر وکارکنان کارخانه تقدیر ست همچنین دیباچه

پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص اشعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص و بیدا آلا
شهریاران رفیع مقدار میباشد لله الحمد و المنة که از بدو جلوس برا ورنگ بلند خاقانی
و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده
هریک از ملتزمان بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند
چون بهین تشریفیکه اندرین امسی را بمرور زمان و انصراف دوران بران عنوان دستور مساعی
منیت اسم بنیل و ذکر جمیل ست لهذا در نیوقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته
اعتماد الدوله محمد بیگ بالقابه بلباس القاب عالیجاه موسی الیه را که چه پایان نجابت
قابلیت اوست مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان دفاتر اقدام
و احکام و فرامین منشیان و عنوانات آنها را مثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصئون
دانند دیباچه رستمی بمیرزای وحید الزمانی چون منهل مذهب عطا
و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول
مآرب سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل ست
و پیوسته منال آمال اخلاص مندان ازین نامعین در نشو و نما و عدوق و اغصان آن
از نشئه این زلال کوثر مثال زمین بپای و آسمان سا میباشد لهذا رشحی ازین بحر
بیپایان و قطره از باران این سحاب صرف مزرعهٔ امید فلان گردید از تاریخ فلان
دیباچه رستمی حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که انسان
عین را مردمک شیمی موز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و

طاق نهاد نظر را در بصیرت بیضی و قوس شبکه قوت آسمان پرواز و نیروی عرش تاز
کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذبیحات را از اعتدال مزاج
شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صولت التیام و اتحاد بخشیده و درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت مانند قوای
ترکیب قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب برهم تافته است تماشا و الای دارائی و ملک آرائی
از رشته احسان سلاطین ذیشان تمار احتیاج بندگان صولت التیام یافته دلا اگر پادشاه
کشور بدن و فرمانفرمای معموره تمنات اگر نبت نفیس باجزای اعضای فرق و قدم یکسان
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از دست اندازی لشکر بیگانه امراض و علل معطل
میگردد و اگر تفت و روب اطافش که فراش دولت سرای سلطان دل ست دست از کار
کشد معاملات تعفن ضمائر و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صولت که راه قوافل
سنجی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و اخلاصمندان درست اعتقاد
کوشش میفرمایند و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب
استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان درخواست استفاضه نمایند
لهذا فلک را از پرتو احسان سربلند ساخته و پیاجه رسیده تا آنکه خسروان ذیشان
در سوزخوانان لوح امکان که در دبستان کَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا مکتسب حقایق
سرافرازاند بفحوای صدق انتماس مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ازین

کتاب سماوی رموز بستار اسرار میخوانند وغوامض این مشکلات را بوجهی میدانند
چه خوانای این دفتر حکمت را علم ما مبور ضروری حضوری و هر آئینه حضور معلومات در دایره تحقیق
ضروری میباشد از قسمت عدل نعمت بسیط روح و منبسط بودن آن در اعضای
کالبد بیک نسبت معلوم ست که احسان و انعام بادشاهان نظر بکمال و بندگان نیز عام
میباشد و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت ست ظاهر میگردد که ریاست عامه
به نیروی ضعیف توانای تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری برقرار
ست بهوشیاری پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای
این صحیفه قدرت نیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم ست
ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرؤس پیدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد
انفاس و جوب پژوهش احوال خدمت سگالان بر مرایای ضمائر خسروان هویدا
و لله الحمد و المنه که از بدو جلوس آورنگ سلطنت و اقبال و ابتداء انگاره بر ساده عظمت
و اجلال همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان
پیشگاه عموماً و یاریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره مند
گردند لهذا بنا بر شفقت شاهانه در بارهٔ فلان فرمودیم و بیاچه رقمیکه حسب
وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار السعادت امکان صفوف
وجود آشیان بقیام بندگی و سجود آذعان بکتائی ملک منان اشتغال
نموده از طوع بندگی طوق اطاعت بگردن دارند عادت عدالت عادل مطلق بر آن بخ

جریان یافته کرا فراد لشکریه انسان از بر شته اطاعت بادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد گسسته
بمعنی اعتدال حقیقی که مقتضای وحدت مطلق ست نزدیک گرداند لهذا بر دست همت بادشاهان
ذوی الاقتدار که سایه آثار بر تو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات
این معنی در هر محله از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را که متصف بصفت امانت و
دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به پیروی کارد انی ایشان منتظم و شمل جمعیت
شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان و اضح و لائح
ست شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده و بیاچه رقمی چون
حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم جسمانی ست از اخلاط اربعه
اسطقسات و اعضای رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده و وجود بادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط
اجزای ابدان ست مقرر داشته که بمباینجی این پیشکاران قدرت آلهی اوضاع عالم
امکان را منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه منبسط حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن
و طبیب سیاران سمومه تن ست از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل بیشتر میباشد
همچنین عاطفت و مراقبت جمعی ازارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز
خانواده حکمت و فضیلت گشته زبانداز طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج
شده باشند و بکار خسروان گردون کرباس ملک عموم ناس آیند بر دست همت قدر شناس
واجب و لازم و فرض و متحتم ست و بیاچه رقمی فلان بداند که چون

هر موهبتی از مواهب خطاب کبریا و عطیه‌ئی از عطیات خالق ارض و سما را شکرے خاص میباید
که ما دون آنرا بدان از عهدهٔ شکرگزاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه
شکر جارحهٔ زبان عبارتش از آنست که پیوسته لجام حضرت رب العزت رطب اللسان بوده
باجراء مادهٔ معین محامد خالق مطروف و ظرف از آن جدول صوت و حرف چون جویبارها
سرسبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بر بخشش درهم و دینار در
دامان خواهش از خاک مذلت بردارد و همچنین شکر عطیهٔ عظمی و نعمت والاے سلطنت
و جهانبانی رباد شاهے و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک دار
و ضعیفان و فقرا و رعایا خبردار بوده در کمال تیقظ و بیدارے بطلب حضرت باری اشتغال
نمایند چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بیواسطه از مدعن و محالیکه در اقاصی
بلاد ممالک محروسه باشد بعرض مقدس رسانیده از خوان عدالت استمداد و توانند نمود
لهذا بنا بر سهولیت وقوع این امر اهم مقدم رفرمودیم بر سعی که جهت
اجراے آب و سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته
دهقان کشت زار وجود کائنات و غارس نهال هستے موجودات که مزرع آسمان
از آبیاری قدرت بالغهٔ او اخضر و نهال زبان باثمار رنگین شکر و سپاس بار بروت از احراز
عیون نموده و ماه که باعث رنگینی بهار و خوان صدائق سفید و سیاه است چراغے در راه شکر
اهل منعش افروخته و جهانیان را بروشن ترین وجهے راه و رسم آباد سے آموخته
که باجیاے ارباب حاجات که همکار بنده همیشه حضرت مسیحا و اجساد عیون و

که صیت این اتحاد بوقوع ایتلاف تازه بلند آوازه گشته از ثمار این پیوند دوستی عزت
اوراق سعادت انوار کام مطلب روای منسوبان این سلسله جلیله شیرین گردد و تبلیغ
ایشان عادر عهدهٔ تقریر میرزا مقیم کتابدار شده بود و مقرب الحضرت موسی الیه تا چین
صدور این فرمان جلی الشان واجب الاذعان معروض نداشته که بتقدیم آن قیام نموده و
وچون آنسیادت پناه شایستهٔ آن هست که از استعفای فلک بنیان برجوع خدمات بین الاقران
سرافراز گردد میباید که شاهد فرمانرا باتفاق مقرب الحضرت مزبور در محفل اظهار و اعلان
پیرایهٔ تقریر و بیان پوشیده اگر صدور نامهٔ والا و تعین مستعدی از بندگان درگاه
جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که دران باب بدان چه امر فرمائیم
بندگان و منسوبان این دولت ابد مدت دوران عدت بتقدیم رسانند خاطر بندگی
ذخایر را بعنایت بیغایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی
خود را بیشتر از پیشتر بمنصهٔ ظهور برساند و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض
رساند که بزیور قبول و حصول محلی گردد رقمی که به بوداق سلطان

نفنگچی آقاسی در ایام ایلچیگری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بیغایت شاهانه و مرحمت بی نهایت
بادشاهانه منفخر و سرافراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که در نیوقت
مصحوب رفعت و عوالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و ستانی
خلائق امید گاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف بادشاه الاجاه گردون بارگاه

سپاه فرستاده بود در هنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان بخت جوانان
صاحبقرانی بر زیر ش سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار عوائق و موانع
عیش و عشرت بمنسائم الطاف الهی رفته و ولات اطراف در دولت جاه و جلال عرش
آستان و سلاطین ماکمین در محفل بهشت مثال مانند ساغر بجذبات در دوران بودند بنظر کیمیا اثر
رسید برگ بان که بدفعات ارسال یافته بود تخصیص بارجامه لاهوری بهوی نوبهار دارالخلد
بزم ارم نشان شربت سبز وریان وارد گردید بنابر عنایت شاهانه در بار آنغلامزاده خلاع فاخره
پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود
که اعلیحضرت بادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب بنابر مراعات یکجهتی و یکانگی مقدمه
فرموده اند که بتعاقب ارسال برگ سبزهای بوستان یاد آوری شگفته و خندان باشد اینمعنی موجب
اشتهار از اهیر بستانسرای خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتا و دو تمهید ابواب
مغایرت و بیگانگی بالکلیه مسدود است انچه از ثمار حلاوت آثار مختصه امید یار مرغوب خاطر والای
آن بادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که
بندگان درگاه گردون پیشگاه بارسال آن مامور گردند در عریضه علیحده اظهار سپاس خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت
بادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خویش ایالت و شوکت پناه فاضلخان
شده بود بران غلامزاده بوا سبجه ظاهر است که در حینیکه جان نثار خان برسم
حجابت بدرگاه خلائق پناه آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن مامور شده مسئله عارضیت جمعی نامردم
ایندیار بود و چون در انوقت تراکم غبار نفاق مانع دخول شاهد سخن بمجلس عتاب و قبول نبود بدینجهت حصول

در نیوقت که بحمد الله تعالی الغبار از رخ روزگار رفته و گلهای شگفتی بر شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران موسی الیه را مرخص فرموده ارقام مطاعه لازم الاطاعت باسم بگلربیگیان عظام و امراء کرام و ورزای دولت الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشارالیه نشده او را در کمال رفاه حال و فراغ بال بمنسوبان و متعلقان و احفال و اثقال رانده نمایند و علی قلی بیگ بمشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شده چون از اثر بخشیگیه آن غلامزاده دیرین از رجم ارجم تر زمین و مراجع مجلس خلد آیین مجبور گشته بمیامن الطاف ازلی و عنایات لم یزلی و فتوحات بیپایان قرین حال اولیای دولت قاهره شده و از اخلاص شعار تشنه زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و خلافت اکتناه عالیجاه عمده الولات المتشیخة نظام الجلالة و الشوکة و الشهامة و البسالة طهموث خان فرمانفرمای بلک وسیع الفضاء گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی تخت قاهره و اقبال باهره آن پادشاه گردون بارگاه فروتر جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مفروض بمقهور بأس و سطوت السلطان ظفر توأمان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت اغتر و نیساه و حشر و تشابک اشجار و آجام و تضایق ممر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته مادهٔ فساد و نافرمانی او منقطع و منقلع نشده بود و در زمان زمامداری جهان آرای نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بسلوک طریق

آستان ولایت نشان محمد طاهر محاسب نویس بهشت نشان فرموده از ابتدا آفلان
دیباچه رقمی در باب تفنگچی آقاسی گری بود اق سلطان
چون نشان حکم اندازی ضمیر همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضروری جمعی را که بصفت کاردانی
موصوف بوده اما عن جد درین آستان ملک پاسبان درگاه خلائق پناه بخدمات ارجمند
و مناصب بلند سرافراز گردانند تعین فرمائیم لهذا اشعه از شفقت شاهانه دوخته عنایت
بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از
ابتدای فلان دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشتند
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق اعنان تعالی لها نیشان منشور جهانگشای
نواب همایون مالک الرقاب اعوانی السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین
ساخته و کافه انام را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامله
نواخته میوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تاثیر آنست که عموم خلائق
بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده
و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار نور دیده باشد و تمشیت این امر اهم و سرانجام وقوع این
غرض مصمم موقوف بتعین شخصیت که بصفت ستوده تمیز و ادراک سدید متصف بوده باشد
و مصداق انیعمال صفت احوال فلانست که ارتاد و اکتیاط صلاحیت انجام خدمت مرقوم

از وجهات کارداني واجب ولازم ست لهذا اشعهٔ از شفقت شاهانه وعنایت بادشاهانه شامل
حال وکافل امانی وآمال رفعت واقبال پناه مزبور فرموده از آنجا که فلان وبیاجه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ چون پیوسته مکنون خاطر خطیر ومرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا وآفتاب جهانتاب شریعت غرا
از غبار خلاف وغیم اختلاف منجلی بوده شعشعهٔ این مهر عالم افروز همواره تابان ودرخشان
باشد وحصول این مامول موقوف برآنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت وقبضهٔ اقتدار
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری وپرهیزگاری ونجابت ومصلاح آراسته باشد بمقتضای
امتثال صورت احوال وبیاجه رقمی بسردار علی بیگ لشکرآرای سپاه دیار شهود حافظ الثغور
کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بمین محافظتش از دست اندازی تاراج گران فنا مصون
ومحروس ست ازروی که زمام مهام انام را در کف کفایت وقبضهٔ درایت نواب همایون ما گذاشته
مکنون خاطر والا ومضمر ضمیر اعلا آنست که رعایا وبرایای ممالک محروسه مرفه الحال وعشرج البال
بوده بدعاگوی دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند ونیل این مرام بحصول انتظام منوط ومربوط برآنست که جمیع
ازبندگان را که بصفت ضبط وربط وسلیقه وکاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین
فرمایم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا وسپاه قیام واقدام نمایند چون مصدق این مقام
صورت احوال فلانست وبیاجه رقمی برای کسیکه در سلک بندگان تربیت وبهارستان عنایت که از ریزش
سحاب کرم ابر مطیر احسان ربیع فصل سرسبز وریانست توقف دارد وچندین گلهای کام ومرام از اطراف مرام
پیوسته آماده مهیا میباشد واز جویبار خشک بیموده حصول مطلب متعذر باشد خوش نشینان این حدیقه خلد عنوان را

وقت خوش که هر سحر گی را آئینهٔ تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام خود بمقتضای
مناسب از شاخسار مامول میچیند بنابرین هر خردمندان اندیش پژوه پوشیده نیست که سعادتمند را
کرداوه و پرورده این گلستان باشد سبب حصول تا چه غایت و حاصل است لهذا بنابر تقدمت
و اعتقاد و اعتماد نواب همایون مابر فلان رقمیکه بسیر اصدر الدین محمد مشتوفی
الممالک نوشته از روزیکه مستوفی دیوان قضا بقلم تقرب الملک عن تشار فرقانی
انام هر اد عنفوان خلود و دفتر و دام نظام نواب کامیاب همایون ابواب با جمع نموده
و پیشکش حوال کافه برایا بخوان افضال و انعام ما حوالنسته موده پیوسته مرکوز
خاطر والا و مطمح ضمیر اعلا لهنست که جمعی از کارشناسان که زبور راستی و راستی
محلی بوده خدمت ایشان با گمن چه بلبغه طهور رسیده از اشال و اقران ممتاز و سرفراز
فرمائیم لهذا دیباچهٔ رقمی ناظر بلبغه پر فیوض شد و منظور آمال بایا و عباد
از روزیکه سررشتهٔ مهام انام و حل و عقد امور کافهٔ خاص و عام را در کف کفایت
و قبضهٔ درایت نواب کامیاب همایون ما گذشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف
و معطوف بر آنست که بغواسے اجرا الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیکه از
سلالهٔ خاندان طیبین و طاهرین بوده باشند ایشانرا بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران
ممتاز و سرفراز فرمائیم و دیباچهٔ رقمی بحمیشد خان قولار آقاسی مضمون
حضرت آفریدگار و سایگ جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشتهٔ مهام غلامان شیرازه
امور بندگان بسبب تعین جمعی از یکجهتان عقیدت شعار که عیار بندگی ایشان محک امتحان

رسیده باشد منتظم و منسجم بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید
درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان
خاصهٔ شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده
در هیوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان و بیاچه رستمی باغور لوخان
الیشک آقاسی چون از روزیکه سحاب مبطر عالمگیر سلطنت و الا گوهر افشان بر آفتاب
جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانستانی جهاندارے فروزان و تابان است از
ریزش این ابر گوهر بار و تابش خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان با خلاص نشان بندگان
صادق الاذعان را گلهاے مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان میباشد و ساکنان
حدیقهٔ بهشت مثال دولت ابد الاتصال بدست اعتقاد از چوب خشک اشجار کام چیده اند و در
ظل ظلیل بفراغ بال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا بنابر حسن خدمات و صفوفیگری با واحد فلان
و بیاچه رستمی بزمان سلطان حاکم بحرین از روزیکه گوهر آبدار خلافت
و نجابت بار و آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش و مشیهٔ سعادت
پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فخر تارک ناز و نواب همایون
گشته پیوسته بمنظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر سعادت آنست که جمعے از بندگان
درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته
متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور انظار عنایات فرموده تمام مهام جمعے
از عباد الله که بصفت تشیع و صلاح و دیندارے متصف باشند و قضیه کفایت و حسن رعایت ایشان گذارنده

دیباچهٔ رستمی چون ذات کامل الصفات نواب همایون ماکه بسمو نسب و علو حسب
بصواب صدق انتساب مرج البحرین یکتیقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز
تمام دارد و بمقتضای اینمعنی گوهر قابلیت خانه زاد آن اصناف نیت و صفای طویت را
بفنون افضال و صنوف نوازشات تعالیشه آن میگردد و ندکه فیض خاتم خواتیم جود و تفویض
ممالک نامحصور توانند نمود و صورت استقبال از اینده احوال فلان جلوه نماید و پیدا بود
وارد که از نسبت بندگی این خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انوار عنایت گردیده
بر شیمه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا دیباچهٔ رستمی در نظارت
بقعهٔ بخجف از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که نایب مناب کارخانهٔ امکان و منظور
جهان و جهانیان است جناب مقدس حضرت رحمان گلشن وسیع الفضای ایران را
که خیر البقاع لقب دارد بگل آفتاب ماهیچهٔ لواء اقبال نواب همایون ماهها و ضیاکرامت
فرموده همواره همت والا و جلگی نیت مصروف و معطوف بر آنست که ساکنان اهل ایمان
و منازل سالکان خداآگاه بهمین منوال عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد
لهذا دیباچهٔ رستمی در صدارت مرزا ابو صالح صدر ممالک
صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم
فان المحبة هی المناسبة که ذرات کائنات بفروغ آفتاب جمالش یکشور
مشهود و روان مواکب افلاک بهوس پرتو انگی شمع عارضش بیابانه گردانند بزلال کوثر
مثال آیات باهرات قرآنی ارض موات قلوب دل مردگان ادیان مختلفه بالفحوای آنله

انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها احيا فرموده وازهر آيتي منبوع
حكمتي وچشمه معدن بجدائق قلوب ارباب عرفان كشوده وحدائق وياسمن اين گلستان
جنت اثمار شريعت اعضا را بمقتضاي حديث انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي
حواله بآل اطهار وفرقان مجيد كه معدن اسرار است نموده وازانجا كه نواب كامياب همايون
بانوران آفتاب وپرتو آن چراغ اند دوام روز حراست وحفاظت مدينة الاسلام
ملت بيضا ودار الامان شريعت غرا مانند ماه انور كه بنيابت آفتاب جهانتاب عالم آرا
مينمايد بنواب همايون متعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس ومطلع آفتاب ضمير منير
ملكوستي اقتباس آنست كه دار الملك شرع انور ودين مطهر از دست اندازي مخالفت نافرمانان
مصئون ومحروس باشد وبتحصيل اين مامول حاصول اين متمني موقوف برآنست كه جمعي از متدينان
شعار كه بنال وجود شان ازان وجه الاشرف بوده از آب وهواي شريعت پرورش ونشو ونما يافته
آثار كردار وحقيقت سنا وآثار ايشان درين ولايت بمدت محاكمات تحكمان رسيده باشد جهت ضبط
قوانين شريعت غرا وملت بيضا تعين فرمايم كه بنيروي قوت ضابطه شناسي همگي اوقات خود را
صرف پيدا كردن امور وتحصيل مهام نزديك ودور نمايند مصداق اين مقال صورت احوال فلانست
ميرزا محمد محسن طبيب خاصه شريفه حكيم وحاكم على الاطلاق وبادشاه دانا استحقاق
كه هر سرگ را صدف گوهر خاصيتي وهر شاخ را شاخ نشيمن قافله كيفيتي ساخته پرداخته
جهت پاكي چشم بآب تطهير كرده وآبهاي چشم بينندگان از نهفت پرده پالوده بشناخت حكمت كامله ومعرفت علميه
شاملة اعتدال مزاج عالمگير را در ايجاد وتكوين انسان كه عالم صغير است بدين نوع گرامي از ساير انواع

موجودات و اصناف کائنات تاج اعتبار مشروح ساخته و مژدهٔ جان بخش گفت فیروز روی
گواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازهٔ تالیف از دشته حکمت عملی سلاطین و نشان نموده
و ابواب نگرار اسایش همیشه بهار تمدن بر چهرهٔ ایشان کشوده و از نیست که خواص صاحب یقین
و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بنوشد ارد غایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام میفرمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص منشان جهد میفرمایند
و بحمد الله و المنه که نواب همایون ما نیز از طلوع تابان خورشید دولت و تنفس انفاس محسوب
خواص صبح سلطنت بر این اکسیر غایت از آلهٔ سموم هموم از قلوب خواص عوام مینمایند و از این
قانون حکمت پیوسته ملاحظه فرموده اساقه الطاف و احسان میفرمایند و دیباچه رقمی و دیباچه
ثانی فلان بتوجهات شاهانه سرافراز گشته یاند که چون بتشخیصیه طریقه مرضیه سلاطین عظام
این سلسله علیه آن بود که در جلوس اورنگ سلطنت و الا و انکار چاپلوس خلافت گستر
که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان بهار عالم افروز پیروز جوانست لباس نام نامی اسم سامی
مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند اینمنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان مدار گزیده
تا در این هنگام که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بروی
خلوت نشینان اکوان و اکمام کشوده زمین و آسمان شگفته و خندان ایام بهار پیرایه جوانست و بعنایت
قران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده ها تند اثمار و ازهار که بتدریج قدیم بحدایق بروز و ظهور گذارد
جلوه وقوع نموده پیرایهٔ نام نامی بطراز سنیهای مطرز گردید و فرش منابر و وجوه و نامیزین نام نامی
زینت مهمات یافت و در سایندن این نوید جانفزا بعهدهٔ اهتمام فلان شده دیباچه

دیباچه‌ئی که بر صور عبدالرحمان فارسی نوشته

اصطرلاب دیده بینا که نسیم عنبرینی خطوط شعاعیش شبابک طائر آسمان پرواز نسرین
دوام راه گیرار تفاع پرین ست از غوغای صدای ذکر شفع صوتهای انیکاخ صور نگار که
هوای سبوح قدوس در رقص اند و در ثقبه توار حیرت خزیده و مرو ملک جهان نوروش که در
میدان مسابقت عرش نازمیا شد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام و شاغ که بدیهه
توام زادن با بکار اشکارش بلکه بوداز زادن دیرم مضمونیکه قابل تحریر مقدمه حقیقه شناکسی
تواند بود سترون و الکن شدن که اعضای مقال شبیر پرواز نقض زادگان نا فی البال بود
چون عضا و اصطرلاب الکن و بی سخن ست فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی اشکوشت
ادای حذیر و ان سخنه منه و خور شید ما عقل خود را در شبستان جهل مرکب نمود کرم شتاب فرو
عقل بایند مقام را بر فراز کرسی خیال با بین در از دست پنجه اقتدار از جیبدن گلها تا کمه شاخیت
سر سخن کتاب با شد کوتاه و بی قوت و مروم و دیده مقیاس آسمان پیما اندیشه چون ثقبه لبنه
مصور خواب گران چهار سیلوت نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام فروتنی علت ذات الجنب
تهیلو نشینی ذات الکرسی حاصل و ما کیان آسمان ششمین جا جد الجم بلنه پرواز آرصد از عهد
عظمت و جلال لایزال قاصد و باطل ست جز زار اگو هر شبچراغ کر کیانی چون خور پوچ
کودکان بازیچه بی اعتبار و عدد را از شرم اشکار بدیده عینیش چنین شرمناک عرقریزه
موسوی او ناخوش عذار حال دل و خیال که قماش پای انداز شناسش گو لنبار پرنیان بال پرست
چون حامل رسائل الغول با سیر گردانی بکاوه و مغز خرد که پرکار و رزش دقیقه یابی بر رابنه کان الصبت است
حامل رسائل الغول که شرازه بدیه گرفته باشند ۱۲

دیباچه که بسم الخطی قرآن نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ الْخَطَّ فِیْ حُسْنِهٖ خَطًّا فَاصِلًا

جمیع حمدها ثابت ست برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وَخَلَقَهٗ فِیْ اَوْطَانِ الْاَکَابِرِ یَعِیْ وَالصُّحُفِ مُجَاوِرًا وَّمُسَاوِقًا

و آفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده

وَصَیَّرَهٗ مَنْظُوْرَ الْعُیُوْنِ الْاَعْیَانِ حِیْنَ مَا کَانَ نَاظِرًا اَوْ عَیْنًا

و گردانید دیده برای چشمهای سروران وقتیکه شد بیننده آنخط و پر کرد

عُبَابَ بَیَانِهٖ مُتَلَاطِمًا وَّزَاخِرًا وَاَوْجَبَ لَهٗ مِنْ دِیْنِ اِنْ لَّطَائِفَ

دریای موج آنخط را در حالیکه طبایع زبان لبالب ست و واجب کرد برای آنخط از کهربای جود بخشش

مُوَاجَبًا وَّمَرْسُوْمًا وَّاَنْبَتَ وُرُوْدَ مَوَارِدِهٖ بَسَاتِیْنَ نَدْوَةً وَّمَشْمُوْمًا

مشاهره و روزینه رویانید گلهای چمنهای باغهای آن مژه دار و بوی دار

اِذَا تَکَلَّمَ تَکَلَّمَ وَبَلَغَ فِیْ تَکَلُّمِهٖ غَایَةَ الْقُصْوٰی وَاِذَا سَکَتَ

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد

صَمَتَ وَمَنْ صَمَتَ بِخَوَاطِرَ کَانَتْ مُتَحَرِّکَاتٍ مِّنْ مَّاهِیَّاتِ اَزْیَالِ الْعَشْقِ

خاموش شد و هر که خموشید بخواطر بافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مَخْفِیَّةً مِّنْ عُیُوْنِ الْاَغْیَارِ وَالْمَعْنَی الْعُرْیَانُ فِیْ لِبَاسِ

پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های

أَسْتَارُهُ الْكُلِّيَّةُ تَحْجُبُ مَنْ رَدَّتْهُ وَتَرُدُّ وَعَنِ الْأَبْصَارِ حَجَبَتْهُ

پرده‌های سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینایان زیبا

مِنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ الْخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ نَاطِقًا وَتَبَارَكَ

خاموشش که خاموش کرد بلغای خطیبان را بزبان خود در حالیکه گویاست و برتر

اللهُ مِنْ نَاطِقٍ أَخْرَسَ بَيَانُهُ مُجَلِّيَ مَنْ كَانَ فِي مِضْمَارِ الْبَيَانِ

گویاکه عاجز کرد بیانش خود اسب دوست دیرینه که بود در میدان بیان

سَابِقًا عَلَّمَهُ اللهُ بِالْقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِئًا لِلْإِيجَادِ مَا لَا يَعْلَمُ

پیشی کننده آموخت آنرا خدا بقلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا

الْأَفَاضِلُ وَرَسَّمَهُ بِالْبَيَانِ مَا قَصُرَ عَنْ تَنَاوُلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت

الْأَوَاخِرِ وَالْأَوَائِلِ صَارَ بَيْدَ الْأَخْدَانِ وَمَخْزَنَ الْمُوَمِّنِ الْقُرَّانِ

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید

يَجِدُ لَهُ أَنْظَارُ الْأَبِيَّةِ الْجَافِيَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ الْمَعَانِي الطَّامِحَةِ

و سجده میکنند برای آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آید برای آن رمیدنیان معانی

سبحان الله نه سلیل ابر بینیان پنهان در غلطان او در حلقه صحبت وجوه زهره جبینان این

ابرو و نه نگهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان را در حدقه چشم دیده وران

این نگ بوسکه صوت زر در سکه خانه اعتبار از وتمام و گالی کلام سماوی را از مرصع کاری

وحلقهٔ دوائری عرض سطور طرف طرف طرف حروف اوزده کند حلقه ازنه
وحلقه دوازده های خط وربنای سطرها دراز بر سطر قان نادر حروف مانند کند با حلقها
مانند هاید ایتی گوزنا چوب هرباید باخش تا آخر کار الله منظور آتیش وصحیفه
هاست بدینه آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله اوسیند کرده خط
عاقبت بخیر اولد دستی مهر وار حصول وقبول ختمته تمیش خمیس حیش عالم ستای
عاقبت بخیر شدن اوه دازنده مهر حصول وقبول باختم رسیده پنج لشکر عالم گیر
وعوم جهانبانه سی بیع سکونی فتح ایدیب جنابت ثمانیه سیکیه سکر بلوک اتوب
بسیار فوج شاهه آنخط ربع مسکون رافتح کرده مانند بهشت هشت بهشت مشر گذشته
ابجدی سروار ایدوب اعداد لاتناهی لشکر تنک تحت تصرف نکتورمش مضامین مظاهر
ابجد اسروار کرده عدد هابیشمار لشکر را درزیر تصرف آورده ومضمون نهاد فرمانه
والای فرقانی کی گوکده ایکین دورانک شانه تمیش یره نیورمش قواعد وضوابط
بلند قرآنی راکه درکسان بوده هستا آنها باشان فرود آمده زمین را رسانید آنخط
پیوسته منتظم ومضبوط وقلوب اجادی افرادی بربرلرینه متعلق ومربوط سرمه سلیمانی
چشم سوادروشن وآب نهالی طلعتلرینه چکیدن حدیقه لقای خضر سبز ریش معالی کلشن
مدانی مدت اعمار کی مصحف پیر وجوان دوائری دایا افتاده بچشم نرگس چشم تبان
توشه لیق حقنگ رعایت ایدوب مخارج سراسر دوالاتن خانه لری براولان
حق همسایگی را رعایت کرده مخرجهار خانه لری آنخط یک شده

مجهول الخاتمة والعنوانه يوم تبدو اللهم نواحي رحمتك وأوسع من

كرم ابتدا و انتهاء آن معلوم نيست اشعه كلام تعبير نقشه ميكند ۱۲ اى خداى من اطراف رحمت كشاده تر است از انكه

تسكنه بشوط اقلام القلم ونكون بلساننا الذي الهمته

كنم آواز تنگ پاى قلم و تشبيه زبان خود كه كند است

محبة البعض من تلك النعم عفوك عنا وارحم علينا

احاطه كنند بعضى از اين نعمتها بخش از گناه و رحم كن بر ما از

الاتيان بعشر من اشكار هذا الشان وصل على نبيك

آوردن بعضى از شكر شاى اين كار و درود بر نبى تو و كه رهنماى

الانس والجان وعلى آله واصحابه الذين هم كنوز العباد

انسان و پيغامبران او و ياران او آنانكه دوستى آنها براى بندگان است

خطا الامان خصوصا على اخيه وابن عمه وقاضي دينه وصفيه

خطا حصار پناه خاص بر برادر او پسر برادر و پدر او و ادا كننده و فرض انحضرت و دوستى

وصيه امير المؤمنين امام المتقين ويعسوب الدين عليه

جشم انحضرت سردار مومنان و پيشواى پرهيزكاران و رييس دين

الصلوة والسلام اكنون معروض راى رزين و ضمير مينو و رين بنيايان

بدان درود و سلام باد گرانمايه ۱۲

ميگرداند كه از ابتداء صفحه وجود ات اربعه كه عبارت از وجود في نفسه و

وجود في الذهن و لفظ و خط بوده باشد صفحه وجود خطى اصوت دوام كتابت غرض در وراق و حكاكت

وجود في الذهن و وجود لفظى و وجود خطى ۱۲

وحکایت بقا و ثبات و ورود و ان طاق بست آنینکه جان گذشتگان را بعد از انکه استخوان
شان توتیاے دیده اعتبار و خاک شان بازی گاه کودکان حوادث لیل و
نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضاے فنا و هر کس
ز قضا آمده و در پیش و دانست ؛ این قافله چون نیست پس و پیش ندارد ؛
پیش آهنگ طایفه دیگر اند ز ساند جز خط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را
که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده
تازه روئے باکورهاے بهارے بنظر بینندگان در سے آرد و از فرده چیده و
و بر هان تا حصیف هر ذی و هستان گوناگون سخنان را چون ساز کار جرکه فوج فوج و جوق جوق
مناسب مذاق تماشاے هر کس نگاه میدارد و از انجا بر میدارد و اے انچه سرانجام کار
عقل را تزیدلش حیران سازد کلام مجید نظام جناب مقدس کبریائیست که موجب
احسان آن دریاے بیپایان چون گوهرهاے غلطانش بیحساب و دامان استحقاق
بینوایان کوے امکان ریخته پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را
آگاهے از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و
در کار ست و کنار استم حروف جهت اخوان رو عاسنے و یاران نامور و جانسپاسے
و تنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود و دیباچه که بعد علم صرف نوشته اند
بسم الله و با شد و الحمد لله با تمے نهاے و الا رسخن را ختام و ستایش و نخورست
که بدرخشت ازین نباکه عبارت از کاف و نون است مقترن افلاک و مرتبع

خاک و مسدس جهات و دوائر ثوابت و سیارات را ساخته و قبب توبرتو کرات را
بید و کاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده
و فکرش خواب از دیدهٔ بیداران سرد گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم نطقش
عدم را ارکان اسما و افعال بعضی سه تاسه نواز و بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات
در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس و در رقص و جولانند حرف مدعا در این
محفل انبساط چون بپای کونی نشاط بحرکت شده بخیال وصال دوام در آغوشش
همبستر خزیده و معانی رنگین بر فاقت الفاظ محرم تا بخانهٔ ز لف شاهد منظوم و منثور گردیده
الف که باستقامت علم و انگشت نماست در کعبهٔ کویش همزانوی سکون و حرکت را
از نارسائی رحلهٔ مسعی دانسته بجواز خولنت اعمال را بجا صله افعال در تکاپوی طلب معلوم
و مجهول و بمقام ادای لم و لا بی گفتگو محکوم به و مجزوم ست حروف تهجی در بوستان
حدیش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را زلال همس و خاموشی چون گل در تحیرست مجموعهٔ
طنطنه لا تجهر و از بان و سرمه داد خوانا بنیده و مستعلیات را الهام لا تعلو ابر خاک مذلت
نشانیده عین را زیر وی بنیائی حیثمه امید پیوسته از جداول زبان در فوران و نون چون
ماهی بر خشک افتاده در شباک خیاشیم طپانست این سوداگران طلسمات دوات را که
بضاعت آب حیاتست هر چند بر مرکب با دو جولان زبان جلوهٔ شرار و در رخش ست لیکن
در محفل خطوط بی آنکه بسبب انفاق سرمایه را نقصانی رسد نا نقش ست بخش ست سبحان الله
چه بوالعجب شیوه گانند که گاهی از غایت خلاف لباس یکدیگر میپوشند و گاهی

با فنا وجود خویش را بقاب غیر ممکن شمند نوز و نالش با نهایت بیلاغت در قید تقطیع
و با کمال بے پروائے و سر در هوائے در بند ترجیع اند نفاذ امر شان بحدیست که فرمان
شان بچشم شنیدنے و جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست و لهذا از موقوفات
کمالش وظیفه استفاده مهیا و زبان را از خامه خانه شان شادروان حمد و حیت سنجوری
برهایت آمیزش شاهدیده و رخوه حروفش چون سنجین صفرت جهل مرکب شکسته
و بساط ذات اماله اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهے شگرف بناے
که مسکن شاهدان معانے و موطن تجرد نژادان کلام ربانے و روح آسمانیست کارے
از خراب بے صوت آبادی شگرف پذیرند و زمانے او بجنبش کنے قوت و شدت گیرند کارگاهے
که پادشاهان را در فرمانده از انیشان ناگزیریست و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار نیاز
هر حرف گرانبار کاروان سخن و در هر جا هر یک ترجمان زمان نکته پردازان هر فن ست هم
شاهد زیبا عذارست و هم گلگونه رخسار هم صدر نشین جمال ضمیرست و هم پرده کشاے اسرار
آلهٔ کبرا این چه قدرتست که از یک چشمه کار پرستش چندین بحر بیکران بجوشیده و این چه
کرامتست که جهانے را خلعت کشف ما فے الضمیر پوشیده عقل در اندیشش بعین بے کار گردش
دایره آسمان حیرانست بلکه در دریافت سر نقطه سویدائے زمین بنظر سرگردانست اگر مستمغان درباے
عطاے بے انتها در صدد ادائے محمدت در آیند و هاز اکاسه در یوزه عطیه محمده نموده باشند زبان
سوال انفعالے تازه که قدرت سکالش حیرت کشوده از ین احسان بیپایان چه تواند گفت
که با نهایت پیدائے و کمال هویدائے که ستیر حقارا در پرتو خورشید ظهورش مایه اشیاء پرافت نمی نیست

بهنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک سالک بنجاح و فلاح پا
آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر سعدین مشایخ بشر و مبین آیت
امّ الکتاب قضا و قدر اسخی رسول ثقلین و متجمّ صغرا و کبرای نشأتین انگشت نامای مقدار
درگاه قدس و مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته تا مه تمام را از فروغ هلال نامل
اعجاز کاملش شکست در کار انداخته و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین
متینش بکسوا انداخته صلے الله علیه و آله و سلم خصوصا علی آخیه و کاشف غمّه و مفرّج
دینه و قاضی دینه و حضور عنیه اسد الله الغالب مظهر العجائب و مفرّق الکتائب نور الهدی
الاعظم سرّ مبدا لاکتم و برهان مدّ لاتم و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف
پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که چون علم صرف
بمدار علوم و منشار قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بان مشید و در رعایت خبایای
فرقانی باسباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام شان در مهام آن پیش و مجاهده
غرض شان در سباق سبحث و فحص بیش بوده معادن اینه را شکافته و گوهرهای
گران بهای رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار
تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن بمصداق این عهد را بنا بر اشتغال علوم عقلیه از توجه
این علم شریف غفلت حاصل و مشاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت آثار محیا
و مقامها و باوجود آن بعضے را نیز از راه صعوبت مسالک و عورت مناهج از تقاضے
تسوا مخ آن شوارد بدیهیت این متاع گرامے کم خریدار است چون در ینوقت بعضے از خلان

که ندای اعجاز انتما و آن من شبه محک عیار اینده عوی ربوبیت اخلاص بیمعنی است و از انجا
ست که جان عارف هم از ذکر حق خاموش نماند و در جوش و خروش آید و هم از شور عیان فریاد و فغان
خوش نوا و در خروشش میباشد نالهٔ زار یکه شیرازهٔ حلقهٔ صوفیان صاحب حال تواند بود
از دایرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشکی که رنگینی صد چمن گل تواند شد از
ظرف پیمانهٔ دل عندلیب زائد نه سحر خیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل زبانه
میکشد مقفل تسلیم زاهدان هرگز گرد آن ندیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار
بسته زبانی نگوش نکته سنجان بستان عرفان نرسیده از نیقراره در مقام سنگلاخ
صدای بیپردگی بیچه آهنگ نالد که از دیوار و در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادای
نشود و تبسم طاسخن بیجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد و خاموش است
شرمنده نشود و هماے اوج سعادت نیایش ایزد پرا آشیان ازان والاتر است که صید
دام حرف و صوت سخن سرایان شود و پرواز گاه عقاب اقبال ازان بالاتر که نشانه تیر
چشم بسته افهام بنی نوع انسان باد از آن پرد زبان طوطی مقالان را درین مقام
زخم دندان ندامت سینه باز میسازد و طائر شوق که بشعله پرد اے شمل ست از دهشت
این مطلب پرے اندازد و اگر بدانے که رنگهاے پریده صید کدام میر شکارست سراز
آشیان طوق گریبان برنیارے و اگر به بیند که پرافشانے ماے طاوس تنگ رنگین
چه قدر معتبارست جواهر ثمین عبارات را و ما عداد خرف ریزه نشمارے معلم مکتب خانه زاید
که پیش از شور انگیزی انا افصح ما مده کلام بے نمک بوده تبوا لا اعنی نکته پیرایت دیگر یکویم

عروه دارالعلم
۱۰۹

چه گویم راهی سبیل حدیقه حرفا زا بمعموره بحر و تسلیم راهنماست و نگر بکدام راه پویم مگر بوی
گلهای معرفت رسید بشر عندلیب ناطقه نواطراز بهوای پرواز این چمن پرافشانه
و نغمه پرداز گردد و در شکارگاه رصید گاه امکان که ببلبل طلبش جبرئیل امین ما اللهُ بِجَوَابِ مُسَلِّم
لوا وجز آسمان روی نیاز باین میزه خاکدان نیاورد و حصول مطالب جهان کذران از شکار زبون
و صید لاغر بیشمار و چون نوع انسان شکار شیطان زار بدست مبحر نما از جان شیرین سیر نموده
و باز مردم خوار حرص از در درگاه تعلیمش چشم خواهش نکشوده مرغ ولهای کافران تا
صیاد آیات اشاعتند بدان دام فضیلت خوار اندر دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بهلهای بیزور و دست
عدل و احسان مانند شیمن آهنین مرغان قوی بازو دست قزل قوش مادهٔ نهنگ شریعتش
رام و فرمان پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان مدام حیاگر فتار و اسیرست نه تنها مائل چشم
و مرغزار و سایط مرغ عدو شکارست بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز
طراز حضرت حمید کردگارست بلی خود را مام ازان گرسنه میداشت که شکار کفارش
در نظر بود و با وجود رسیدگی بنهایت چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز نیاسود
چند شاهباز یکه تاز چشم از ما سوای دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته
ست چنین بازی از حضیره اسلام بر نیامده و بهای بدین همایونی در قلهٔ قاف امکان
بال همت نکشاده صلوات الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین
و بعد بر ضمیر صیادان معانی و سیر شکاران شکارستان نکته دانی

بنکته دانی که بال اذهان بر اوج آسمان طیران دارند مطبع میگرداند که غواص دریای معرفت
در هیچ قطره فرو نرفته که سراز دریای بیپایان برنیارد و جویای که هر شبچراغ حقیقت فروزه
ندیده که چشم بر پیش رهش ندارد و سوخته و برشته آتش شوق نمیداند که هر شرار
سرمایه چراغانی دل تشنه بیخته سازد و ذوقی میدهد که آب گوهر هیچ دریای عمانیست
حضرت مولوی را پای تعقل برشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ لزان علم و اسلام نشسته
است و گرنه در چمن هر کار سرای لاله رنگ جمع بچون در یکدیگر نگنجیده و در معدن هر شغلی
گوهرهای گران بها نهفته نفته است و جواهر گران بهادران کالست که تیشه نقاب
از جبین بدان رسیده و طراوت سایه پرورد گی در جمال شاهد که دست مشاطگان پرده دار
جمالش نکشده هزار رشتان از گلهای کلاب کشیده چه نمی تواند یافت و بهوی کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند رسانید تا گل سبا بگیسوی فشرده مردم دام پرداز دانه شهد از حقه سر بمهرها
طومار عمر دراز است یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه بسر وقت آن
نرسیده و دیده صیرفی رموز پروانی آن نقدی ندیده شغل بیشه کاری و جواهر فروشی است
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه آبی بسر و زرد چشمانش را گرسنه
نرگس شهلا در نظر است بجوزن نقد لعل خام از سنت طبع آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل بچشم
از هر چه در نظر آید بسته اند شبیکه بتنگ تعلیم معلم شان شبکه بیخوابی و هدر وزشان در سیاهی
سیر تر بچشم پر لعل فرمان مطبع تر انداز ازادگی چون سرو لباس بستانی و تا بستانیشان بقناعت
و کشت زار بجز و توقناعت شان بی آفت سنبلزه که گل دام صیادان در خاک نشسته نگ نقش و نگار آن

با انکه بنیازی و تندخوئی مثل ست در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میان شکار جهان با همه
در عرض گاه سیاه شعور با انسان که خلاصهٔ جهانست دلیر و بزم خوش نگاه رعنا غزالان
غالب حریف ست و چون ابناء نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطریق
سائر علوم در ان باب بکتب و رسائل پرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که بیشتری از کارگزاران
این امر جلیل ترکان میباشد بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف
و تدوین نه پیموده اند و با وجود وضوح و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایب بغیر
از فرد زبان شتلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از متاخران کتب
نشنوده و امروز که عهدهٔ این شغل گرانسنگ به بیرایه وقت فلان هر هفت نمای دارا
بر سر آنچه ضمیر ایشان را اشراقات غیبی چنان پرتو داده که در ین من کتابی مرتب گردد که
دیده وران را شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را بسبب ارتباط بآن جناب
حاصل و با اعتقاد و شریف ایشان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الاداب را
قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته انچه از بعضی ایشان و دیگر
خان و الاشان بلندمکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد
بفحوای الما مور معذور در پیشگاه انکار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانیده التماس
از دقیقه شناسان رهرو بار یک بینی انکه اگر بر خطائی وقوف یابند بر جناب مجابا
ننازند و باز اعتراض بر ین صید ضعیف ننمایند و با اصلاح آن پردازند و الله الموفق
للمستعان تاریخیکه بر وقایع حال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته

ستایش خالقی را سزاست که زبان محبت سگال را از گفتار تلخین کسوت طاوسی در بر
کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را
بمقتضی قدرت جلاء آئینه گیتی نمائی داده که شاهد رضا و تسلیم در مرآت ای جلوه
نمود نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بینیازی درهم پیچیده و فلک کرسی را از طلسم
غاشیه بر دوش کشیده از خط شعاع خورشید عالمتاب ظاهر است نور شفق کشیدگی بیگاه
شوخ چشمان ازان رنگذرد و بر اوج بستایش گیتی روان بادبه جاه و جلال و عظمت
لباس دا پیش یکورق از دیوان عظمت و اجلال شنوند زهی جاه و زهی شان و زهی
تعالی شانه الله اکبر زبان بثنای فهیم بیان در توصیفش از پیچ و تاب کند انگشتم
مار ساچون تاب در دام مانده و دلهای بحر و نشان لامکان سیر ساچون دانه در دام
افشانده و جمن پیرای انفشش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت
مشغولی گریش زبان سوسن و ابر سرشاج اعتبار کشیده خواب بیدلان را از دیده بیدار شوق
تماشای گلزار در گریبان جمن سخته و به تیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب بیداری و خواب را
درهم آمیخته دست قدرتش از سر و برفاخته تیغ عاشق نواز بکشیده و نخمه عدالت کیش بیدلش
بگفاف جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بر هم دریده مثنوی ساخته
از لطف بیپایان خاکیان ۞ چار حد باغچه کن فکان ۞ دیده ام این باغ بیاراز رنگ و بوی
یک گل رعنا ست شب و روز او ۞ چون قدمش نیست بجز در آ ۞ اول از و مانده نظر سرنگون
یکورق از دفتر او روزگار ۞ یک گل خودروست ز باغش بهار ۞ قدرتش آورده بروجود تبغ

یوسف روز از چه بار یک شب ؛ کوه چو سر رشته فرمان نهاد ؛ ارزگ کاشف کرسل داد
گل سر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین لطف خلق او لب گشوده مهر آسمان مانند طلبگار رنها
ماه نوار پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی بر وهم نموده
خواب را ۱۰ ۱۰ یک دور نمای بیداردلان ساخته که بان جزئیات اقلیم اقتدا دگی و تسلیم را
توانند دید و از بن گستان انموذجی بود گلهای سیر اعتبار توانند چید شاد روان کالبد انسانرا
بستون استوان و مناسب بفنن افراشته دار نمرآیای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
چهره جان آرا داشته سیکی راز شعله شوق چون مواغ لاله بر تخت بلند پایه عزت ناکشیر نشین
میباز و دو دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار سه انداز دو در سنجال اگر خانه خاصه
بیان باز بان چو بین در سیر نخل شیخ سکالی در اید عیوب پوشیده خود را بانگشت بدرم
نموده باشد در نگار عیب پوشی را زین آنکه نقش را بصفحه صفحه سیه زده بدرگاه
حکمت که مرآت حقیقت نمای اشیاست از نفائس محدث چه تحفه برم که چون
نگاه واز آمینه باز بمن دلنشو دبیت ای حیرت صفات تو نبذ زبان ما ؛ انگشت حیرتست
زبان در دهان ما ؛ با شوق دل چه سانم که تا آنکه چون حباب زبانم را آب کرده باز هم
سر گشته بحر تنگ ظرف این آرزو میباز و بیت ورد باهم وصف او چون بوی در برگ گل
است ؛ میتوان از من شنیدن نام جانان چنین ؛ ورنه این نعمت حقیقی که پیوسته
از در و شب بسفره الوان گستراند ؛ و قسمت و در دز دیک از مائده احسان بیک نسبت
رسانیده خاکرا مدحیه خانه تحریر بلیغه آدم بیت ۱۰ ۱۰ ۱۰

اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایهٔ ذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری
رسانیده اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیراز و جمعیت بست و باشاره
انگشت تلمیع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست اطفل چهل روزه که دست پرورید قدرت
او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه
در وی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ازین منبوع حکمت اسلی بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب انبیاء مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال
حیوان دلگذار وجود انسان بدیار غربت الازهار بنی هاشم رسید شب مختلفه اشهر
در هم پیوسته صوت وحدانیت پذیرفت و از حوصلهٔ قلب مطهر سطلی سر بر آورد و از زیر
حوض سر شار از دو جانب بنیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین
ادراک ما صدق لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح
ابواب مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز صدرة المنتهای بالا دستی
خمیر مایهٔ سرشت وجود بلندی و بالایی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد
و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سر چشمهٔ انهار متنوعه اصول و فروع شب معراجش را
باندک خسروان انجم علم آفتاب پیکر بسته و از نجوم درخشان درع گوهر نگار شسته و فیروزه
در برگرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خویش دلیل و سفر
لامکان خیال مستبشش بارباب دثوار از جناح جبرئیل صعبت آنکه چون مه دید
خورشید جهان آرای او با کثرت اصول در تماشای مدیحهای او چشم

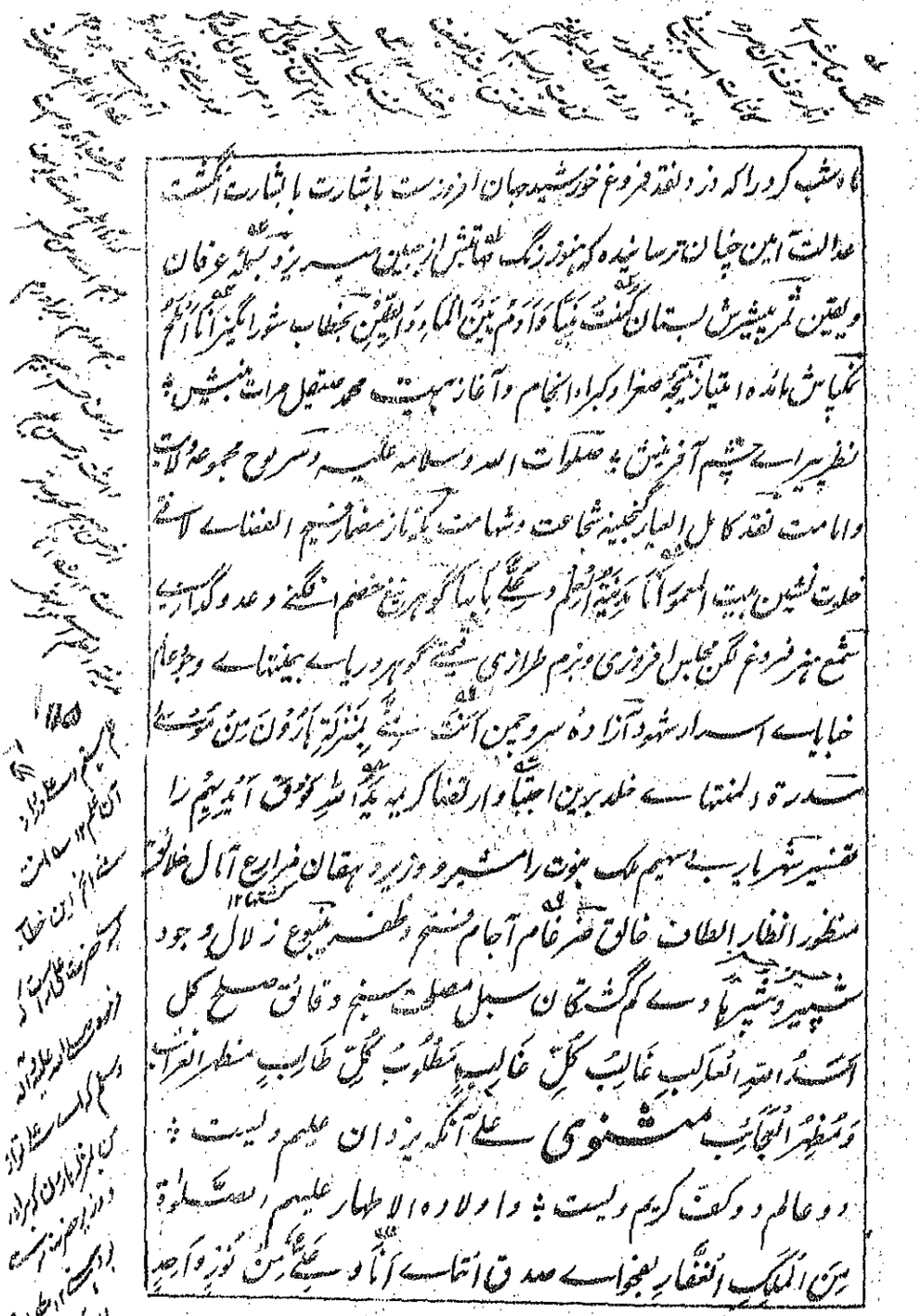

متصل گردیده ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از این مارستان سبز
و ریحان ایشان امید که این گم گشته بیابان صلح و امیر سلسله پاورسگ را بنیز
از این سلسبیل فیضی و از این چشمه سار غیضی نصیب گردد و بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین
و بعد بر مرآت خاطر مستاجان جداول باریک بین و رصدبندان فلک مسن آفرینش
که بتوسط سماعیل انواز تجلیات شائسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع
میگرداند که چون بمقتضای استنظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید
دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر مشیت و تحکم ست برهان اشکال و هیئات آنکه
چشمهای صغیر السیل توسل با نهار عظیمه و رودهای بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش
بیقراری دارد و چمن پیرای این نزهت آباد اعنی سیلاب خوار امواج بحر طوفان بیم و امید
محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که
بهمت معنوی خاکروبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار داشته
بمسالک مسالکها باو انتماع نتواند شد همانا در هنگام سکالش این مرام دیده بخت بیدارش
انتظار گذاریده که دعا را اجابت و آبغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب بار دوش گشته دو
دولتخواه حضرت خدایگان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان گوهر بحر و قیقه یابی آگاه و دقایق
سلطنت و پادشاهی ابوج سعادت آسمان بلندی علی المعارج مربی دار جمجاه کل عالمیان بها
گشتن غلاف غلطی نهال برومند حدیقه دولت چنانچه آبروی گوهر هر دو مرتبت جوهر شمشیر
اعداریز و شجاعت تورزیده بنیاد قوت بازوی توانای معلم درس غزالان علوم و آداب

طرز والی بحجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیراشے دست ظفر و نصرت روشنائی
دیدهٔ فتح و فرصت شعشعهٔ خورشید جهان کشائی پیرایهٔ عرایس اورنگشی و ملک آرائی
یکے از محبوبان بزمگاه عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوهٔ خاکرائش همکاری سرمه سلیمانی
برتری نازل ترین پایه مرتبه بلندش سروری اوکین پایه سریر قدر ارجمندش بمعلی فطرت دانی
سوادخوان صحائف غیب و شهود نکتهٔ دے از اندیشه عالم خیالے اسرار وجود علینک
دورنمائے ضمیرش آیندگان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت
گوش برآوازش صدائے طفلان حوادث را از پشمینه عدم شنیده مکامن عنیش مرایائے تجلیات
ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرائے محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت پرورده
دادار آسمان و زمین حاکم مطلق العنان سعت آباد ما و طین مفخر تاج و تهیم صاحب طبع رسا
و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون مهم جان بخش نسیم
روح پرور دیده بینا را موسی اعجاز کستری بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر لوای عظمت
و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین نازنین خرد سال بزرگ
فطرت درویش پرور و الا مرتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب بادشاهی
تاشیر انوه سعادت سندی عالج معالج پایه بلندی مشکی رسائد بیشائی سایه پرور عنایت لایزالی
سویدائے دل مقبلی آبروئے مرآت روشندلی سحاب گوهر بارش همت متوجه دریائے جرات احتشام
بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خوشخرام حامل کوکب عدالت طراز نامل داورے
و مظلوم نوازے شهپر شاهین تیز بال خصم انداز صدائے کوس بلند آوازه سراپرده فتح

۱۱۷

[illegible] الجمین [illegible]
[illegible] حسین شجاعت
[illegible] دلم اراده کرده است
[illegible] شاعر بگسویش [illegible]
[illegible] استکمار [illegible]
[illegible] دیباگذ [illegible]
[illegible] بنگاه [illegible]
[illegible] بنگاه [illegible]
[illegible] و سیاه [illegible]

متین مذهب و ملت رحم معقول دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه
سفینهٔ ارکان نظم گر نبود بندگیش در نظرش فاخته بیرون کشد از طوق سر ؛ دیده خورشید
گمهان اوست ؛ گل بچمن غالیه گردان اوست ؛ آنکه کند حرف سخالیش رقم ؛ رویدش از
پنجه چو ناخن دمم ؛ گیرد اگر زیر لوایش قرار ؛ سایه خورشید بخوبی فرار ؛ حفظش اگر عود بر آتش
نهد ؛ دود چو زنجیر زبیم گسلد ؛ بسکه بود عارض او نورفام ؛ پای بهر جا که نهد در خرام ؛
از پی نظارهٔ جان در بدن ؛ عنبک ازان خاک توان ساختن ؛ عدل و از بسکه کند بار خواست
نسبت همجنسی ظالم خطاست ؛ گر شکند شیشه بصحن چمن خونرنگ پرد از رخ سنگ این ؛ سنگ
که زنی بنود در گلشن ؛ شیشه شود بسکه گداز دلش ؛ خسرو فیروز فلک دستگاه ؛
شاه فلک مرتبه عباس شاه ؛ که بپشوائی اندیشه مرا دستاد می فطرت علم اشتهار
برافراشته اند قامت قابلیت و ستور العمل آداب دار کان قافله سالار سالکان طریق
الفبان انتخاب مجموعهٔ انفس و آفاق جاسن مجالس اجتباء و ارتضا آرزوی استحقاق دانای علوم کون و ظهور قضا
دقائق طلعت ؛ نور نور حدیقه دانش و نور حدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و
دول فروردین گلشن بگفته رویی ارادی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوئی حامی بیدست و پایان
بقوت دیندار ماحی نقوش بیگانه دین متین بلرزک خدا آشنای و پیرهن گار سر انگشت خامه اش
گر دکتاب عقده در هم در اجیای رسوم و آداب بتر ؛ منجر طراز عیسی بم تابیان خرمش اعتصاب
جامه و اعطی مسلا ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عقیدتش بر جاسوس هم آورد
ساخته خامه که از نامایش سر افتخار بلند مرغونه مداد حسن خطش چون پیچ و تاب لف خوبان دلپسند شیشه قلوب تاب

ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز بکستن حبل المتین عابران از جرئت
تیغ بیدریغش خود بخود چون رشتهٔ نفس در کار گسستن نقد اخلاص از کیمیا اعتقادش کامل عیار
در تحصیل دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق بیقرار شاهد فقر را بمقتضای الفقر فخری
از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر آبله بجان کوشیده با آنکه غبار
موکبش بر دوش ماه خورشید دست بر دامان تجرد شش گرد تعلق نشسته هر چند بست و کشاد امور موقوف
بتحریک مفتاح خامهٔ دستور تجرد آلهی و رای حضرت شاهنشاهی دل بر چیزی نبسته ماه بدر در عهد شش
از بیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز ستاره معرکه خصم افگنی
افلاش را چون سنان خاصیت جانستانی و در دشمنگیری دیده و دستان سبابیت پاز سر سبابهٔ تفوقی
قدرتا و چون بکعب آدم بر ورق شعله نگار در رقم شگرف بنود خامهٔ افرنگ شوق پیوسته شود از معانی فرق
بالانشین کرسی پایه خشیجان مرکب دیده بینائی گردون گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان
سلطان العلماء اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان ارشد اجدد ابد پیرایهٔ زیارت اعظم آستانه خجسته
از افراد اماثل میاد و مشهود افتد بمقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز تمثال فرمودند و این
مشتاق بیقرار خدمتگزاری و رسمک چاکران ساده سینه آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و نظر و بما
رسیده مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد امین
اخلاص منظور عین عنایت و التفات شده و از حضیض صفت نعال که در حقیقت فروه فلک جاه و جلالست بارج مجلس قرب
برازنده فته رفته از نجابت اخلاص و ارادت طرف التفات و رشحی و ترائد بود تا بجوری نفوذ سر را از انکفاء تیاز نیاید
بیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسلهٔ وجود و عدم پیشکار خامه عنبر خجامه آن بگزیده اوراد ازمان رمضان قرطاس

جولان میدان تحقیق استعارات و تمثیل عبارات با وجود رتبه بلندی نعتی و خداوند گاری مستغنی گردیده
و بنده نوازی بزرگان بطبیعت را بپایه اصلاح میپوشند. عز خود میکنیان از عهده شکر گزاری نعمای انعام
بیرون آمدن متعذر است که باین گردش شایسته لم رهین منت ادای کاش و آغاز حال که بانه رفته
بامول دوری مینمود جهانی از شکایت لبریز گردانیده راه صلحی میگذاشتم که از راه اکنون امکان
بازگشت میبود دگر بار روی آن مخدوم اجل رقم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشد سبحان الله تو
خامه که بندهای ذاتی مانع سیر او از وطن نمیکرد و چه غایت سرکش و سبک خرام ست که عنان
سخن از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای بیانتها رساند آن به که
به نیروی تائید آلهی عطف عنان نوادی مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز باز از تفقدات
و نوازشات که از آنجناب ملحوظ میگردید مانند سایه که عدم انفکاک آن از نور امریست لازم و معین
شمرده خدمت شایسته دوزی را بر خود واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از انجا که حضرت ایزد
مدار خداوند گاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی معرض اعلی حضرت
ظل آلهی نمینمودند پیوسته درگاه اقبال که مرجع بادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان
نام و نعیم ست بودند و چنانچه شعاع را توسط مرآت صافی روشناسی مردم دیده
حاصل میگردد و بیا بنجی خدمت آنوالا مرتبت صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت
ظل آلهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش
آن داشتند که لآلی واقعات زمان ابد توآمان رشته انتظام
در آید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این مزده بهیچدارکه آرزوی بطلوع

شیر عظمت و کامگاری چرا بامثال دیده بینش را اضطراب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب
نموده از هر خبر دوی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد از این جهت اعجاز اثر قلمکار
بر اطراف دیده سرانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم
عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی کشایش یافت سلطان آرزو در رکاب دل
برتخت مراد نشست گنج تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از بار دانش آغوش
باثمار مقصود بارور شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف جریان یافت شاهدان
الفاظ در بزم کتابت معانی در دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت کشود و آوازهٔ شهرت گرسنهٔ چشمان سخن را بهائدهٔ الوان معانی صلا
در داد و تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازهٔ شناسائی حاصل شود
رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فرفخ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب دور گردی
خواب پیش بینی خرم درستی همت جزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم و رنگ تا دیدن
اشارهٔ در عروق رسیدن دعای مستجاب بصیوق راست گوئی میزان استداد
بقاء دوران از مبداء فیاض بتشخص فکرت و خیال خیالم الغام شد بیت در گنج معانی را
کشادم ز زبان تا دل بمعنی غوطه دادم ؛ چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص
کیشان میباشد با وجود بیمایگی و قصوریکی بپذیرائی این امر شرف شد اکنون امریکه
جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پردهٔ دار او باز این
بالغت که بسر انگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی برگزیدگان بزم پرتو اعنی

فرمانروایان سلسلهٔ جلیله هر جا که تقریب سخن واجب میسازد بر گیرد لهذا بر زمت مطلب
نگار واجب ست که بعبارتیکه تشنه لبان فیافا نے خواهش را ازان تشفی حاصل تواند شد
پرده کشای ایام اینچنین گردد **دیباچه شروع القاب آبا و اجداد**
شاه عباس نگرد اے آیینه حقیقت نماے ملت جعفرے ناسخ مآثر
چنگیزے و اسکندرسی غارشش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن
گوهر خورشید فروغ دارا ے گیری مجاهد معرکه خصم اندازے سرافراز شیوه گردن فرازے
فاتح مدینهٔ جهان کشائی بهنیروے تیغ آنگون فروزان گوهر صدف او دارا قرون
تاشیخ بنیان ظلم وطغیان رافع الویه عدالت واحسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل
جالس اورنگ بر تبرے شاه اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان
بخش بحر طوفان ملک آرا اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مدارے شبنم گلهاے
دولت و اقبال نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیاے نقود آرش و اطمینان
شاه طماسپ علیه الرحمة والرضوان را نواب مجاهد جنت مکانے جوهر پلار کا قلیم کشائے
فارس مضاء شیر گوے دولت ربائی سپید هٔ صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و مظهر آثر
شقه طراز علم صاحبکلاهے و تاجدارے ممتاز شیوه خسروے و بختیارے صدر نشین
صفه حق طلبے طغراے مناشیر زبر سنگے و الا نسب مردمک دیده بیدار دولت
آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان مولد
صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار بدایع

ارض وسما جامع شوکت اسکندری وعلم فلاطون حلف الصدق قائل کلمه معجز طراز
سلدنی کلب آستان امیرالمومنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهریار
دانا دل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب بیگتی ستان
فردوس مکان شمع بزم کمالات ازحد وحصر افزون چاشنی طراز نغم الوان اخوان
سپهر بوقلمون دایره مرکز سلطنت کبری مرکز دایره اقبال رسا راتبه افزای
ادراک وظیفه خواران شعور قامع مبانی مشیده فسق وفجور مجمع مراسم
ابراهیم ادهم مقتفای عدل وانصاف وکرم واقف رموز خفی وجلی
شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکان واعلیحضرت جهانبانی متمم
امور سلطنت وحاوی کمالات جامع اسباب اصناف فضائل وانواع سعادت
ثمره وحدت سلطنت وجهانبانی محی مراسم ملک گیری وکشورستانی واقف
اسرار غیب وشهود عالم خفایای منشور ومنضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید
مبانی ولایت ومعدلت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینه اعجاز نمای
سکندر ثانی مهین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه غرائب بخش
خشیجان طراز لباس دارائی وولایت جوهر تیغ جرات وجلادت وشهامت شاه جاه
ثمانی آثار الله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی وآئینه فتح
مصحف جهانگیری وکشورستانی آفتاب عالمتاب جهاندار وجهانبانی گوهر دریای شهامت
وجلالت شیرآجام شجاعت بسالت ابر دست بخش بزرگی وبرتری آخرین پایه معراج بالاتری وسروری

محی مراسم اسکندری و فریدونی خلف صدق سلسلهٔ شریفه قائل کلمهٔ طیبهٔ سلیمانی حامی
گنجینهٔ شریعت غرا از دست اندازِ تصرف حامی سلسلتین ظاهر و باطن تو اتقف و التصوف
ملخلصهٔ هوش پرورای اعدای دین قوت قلوب جنود و مومنین شاه بیت دیوان قضا و قدر
مقدّسته الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکارے اورنگ نشین کرسے
عرش پایه دے اقتدارے اعتضاد و استظهار افعال و اقوال قاصد و غارسے خضر
راهنماے ره نوردان حقیقتے و مجازے گوهر محیط عنان سوله عظیم القدرے و والا نژادے
رابطه رسان تحت روان روح آبے و بادے بزرگ بزرگه میلاد و واقف دقائق اسرار
مبدا و معاد مطرح عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریف نوع
انسان صدر صفحهٔ عاصف هیجان دریاے اضطراب اعداحصار ستوار و حصن حصین آسایش
و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوه موسوی بهادر خانزاد اعلیحضرت جهانبانے
ظل الله رمزهٔ کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق و علیه التوکل

دیباچه که بر علم معاشے و بیان نوشته شده

الحمد لله الذی بدیع السموات والارض الذی ابدع البیان و
جمیل ستایش مرخدائے را که پیدا کنندهٔ آسمانها و زمین ست آنخدا که پیدا کرد بیان را
اعظم المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط لتحقیق حقیقة
پوشیده معانے در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برائے اثبات حقیقت

حقیقة اعمال المؤمنین و اهل الخذلان یجل عن المشاکلة
حقیقت عملهای مومنان و گمراهان بزرگست از اینکه بهمدیگر مانند
الا من وجه و التشبیه و التمثیل و علا من مجانسة الا من
مگر از جهت گرفتن مانند شدن چیزی با او و برترست از هم جنس بودن چیزی که
تصوره الاذهان العلیل العقل فی ادراک ذاته بعقل
خیال کند آنرا ذهن ناقص عقل در دریافت ذات او بر سبیل
العجز معقول و الوهم فی تصور صفاته بخیال الحیرة محمول
عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او بر سبیل حیرت بسته شده
منشئ اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد و ناظم
پیدا کننده اصلهای دنیا بکار گرفتن موافق کردن ضدها مراد از عناصر اربعه
بینها بایجاد وجوه الانسان بجمع الصور و تفریق الاعتقاد الحق
کتاب بهتر آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده براست آنخداوند
فقرق وجود کل موجود من عدمیه السابق و اللاحق ثابت
فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق ست ثابت
الا تحت و الیه رجوع وفود ارباب التجرید مطایا العجز
طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بیادگیهای عجز
و اقدام الاعتراف و قدمهای اقرار ابتامه متضمن
و پیدا کردن آنخدا متضمن

۱۳۵
نام صفحه
شاه شاه
این نام
کتاب
کلیسا
دوم
دوم
دوم

إلقاء النوع بالمزاوجة ومراعات التغيير والنشأة مشتمل على خلق
براے باقی داشتن نوع بسبب باہم جفت شدن ورعایت کردن مثل و پیدا کردن آنچہ
الأبدان في القبور ونشرها في النشور بدى حسن تعليلها
بدنہا در گورہا و پراگندہ کردن در روز قیامت ہر آئینہ ظاہر شد نکوئے علت کردن آنخداوند
من مزايا المعلولات ظهر مع تفريق الأبدان من مظالم الآيات
از آئینہ ہاے علت کردہ شدگان ظاہر شد فراہم کردن پراگندگی جسمہا از جہت ظلمت نشانہا
البينات عنفه لطف كما في صورة تأييد المسيح بما يشبه
روشن درشتے آن مہربانیست چنانچہ در صورت تائید مدح بچیزیکہ شاید
الذم ونفعه كتأكيد الذم في صورة المدح يكون للمنافقين
بجہت دلنمتہاے او چنانچہ تاکید ہجو باشد در صورت مدح براے منافقین
عقابا ونقمة خاموشي هروزه از ذوات در ادا ے شہادت بکیا میش کلامیہ
عذاب است وعقاب ۱۲
خالے از تعقید وضعف تالیف وخلط شہاے مہر تابان ہر یکے زبانیست
موافق مقتضاے حال گویا باوضع وشریف لباس ہیئت موجودات از
کارخانہ جودش استعارہ ایست وبہجت کواکب وزہرہ شید از مشعلہ طور ایجادش
شرارہ ایست در کتاب تالیف قلوبش القیام نکوہ با اناش صنعت از دواج ودر
صحیفہ ابداع غرائب اسلوبش اضمار خبایاے وجنہ ودر ارحام امہات نازل منزلہ
ارواح باد الاے برترے پایش علویات را پستہ مرتبہ عنصریات وباتقدس ذات

کاملش تشریه با تشبیه در ریقه پرآبرو مساوات فقرات عرصه افلاک مشرقات کواکب
ابجد خوانان دیدش را درس بنیائے واجماع موزونه قارے وحمائم گوش برآواز
آن نغمات توحیدش را درشناسائے بہ پیچیدگی غنچہ وکشادگے شمیم در کتاب گلستان
حکمتش ہم لف ونشر وہم جمع وتقسیم وعرایس شاہدان از اہتزاز شباب اکمام طالبان
شیوہ بیلاتگے راشح تجرید وتعلیم سعادت استعدادش سرہا را تاج اعتبار وشرف
بندگیش گمنامان را سرمایۂ اشتہار زبان سخن سرایان فلیق البیان از ادائے شکر
بے پایانش راجل وبیان زبان آوران سحبان نشان از احصائے اعدادش واماندہ
ارباب عقل ایجاد وزندگانے این جہان را باعث اطناب حیات جاودان بعقبے ساختہ وبفضل
مشتہیات نفس را وصل نعم مخلد جنان در قفا انداختہ دیباچہ مختصر اتصال کاف ونونش را
شرح مطول گردش دائمی افلاک از ادائے تفصیل قاصر وناارسا وبنیایان دقیقہ شناسان را
در تماشائے کنہ ذاتش عنکبت بنیائے پردہ تاریکی چشم اعمے وداغ لالہ با وجود ستارہ
سوختگی از پرتو احسانش ہالہ وار وآب گوہر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان
بحر معرفتش دریائے بیکنار ست لہ الملک از آیات باہرہ سلطانش آئینہ والیہ المصیر از بازگشت
سائلان ویارا مکان بدرگاہ احسانش کنایتے سبحان اللہ از من ہیچمدان حیرانرا کہ کلاوہ خام
رشتہ سخن دست آویز سودائے بیخبرے بکدام بازو آوردہ ودل طفل مزاج کہ کلوخ چین عبارترا
از بے تمیزے کاخ رسانند ودسترس خورد نوش میشارد دیگر چگونہ فریب تمنائے خوردہ پا از پلہ
صمت وسکوت فراتر نہادن ودر معرض عرض کمال ایستادن رسم من بعد ویارب مرا چہ افتاد

دور آغاز عمر و آوان صبی و عنفوان نهار بستان نشو و نما که هنوز خط جور محاسن بر خصت
آمیزش ابنای نوع نداده بود و بر چهره روئی مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود
اتفاقی سیر پای تردد و تماشا بود و من دماغ دلکشای دیده خواندن و نوشتن میبود حسن خط
استادان در نظر جلوه شاهدان ماه سیما داشت و خار خار طلب آن هر دم گلشنی
در پیش سینه می کاشت تا آنکه بر دوشنای شمع سواد و روشنائی دیده بسرمه سلیمانی
مداد محرم تماشای پری چهرگان کتومه که در حجال نقوش مخفی و محتجب بودند گردید
جمال ظاهر خطا را پوست آلمغز و قشر آن لب بالسته در اقتضای نقود کمال ساعی
و اذخار جواهر دانش را مراقب و مراعی شد و در همان ایام مشکل مهام رزق مقدر
این سیاه گلستان بهیلاق تگه که عبارت از دو الدا جدست داعی ارتحه را اشغال
نموده و امان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری و پیکر هیولائی افشانده
بهمراهی رحمت و بدرقه سفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نموده و این نا بلد طریق کیست
معاش کا سامان ایثار را تحصیل کمال عاجز و دست چاره از زیر دامن این دو امر متناقص خاجز
گشت و چندی نیز بعد از وقوع این واقعه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجایش
عبارتست چون هنوز سوی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود مقتضی عمر جنس علم سودا نمود
تا هنگامیکه چهره مکسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی ضلیع الغدار گردید و در زمره محاسبان
دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان پیشه خود نشناسان باشد زمام خود سر
رسا و نفس مهیمی طالب تماشای گلزار این ماه سیما گشت سگ نفس باندازه

الاعظم ملک السلاطین فی العرب والعجم ظل الله فی العالمین ناصر الحق والدین
کرده باجاه پناه پادشاه ان عرب سپهر ایوان پادشاهان عالم نگهبان شهریار بلند بخت
الیکادی ناصر العباد ماحی ظلم الظلم والفساد رافع منار الشریعة النبویة
نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده منارهای شریعت نبوی پناه دهنده
ناصر مبانی العدل والدین نوشیروان عادل فغفور جم لشکر آفریدون سپهر شکوه
نشان نهاد علمهای دین پشت کننده بازوی مهر بانی آنکه پشت او بر پشت
اکرم قتال متوکل بعمله الاقبال السلطان بن السلطان ابن السلطان ابن
اقبالش جای فرود آمدن شتران آرزو پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سخنم و عالم اسرار
سپید و سیاه ۞ شاه فلک مرتبه عباس شاه ۞ سر فرازی یافت و چون
عقل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فتور تمام از تحصیل علوم نشئه
بعضای عربیت بر رشته گره بیفگنم گر نکشایم ۞ بیکار نیستم گر روشن کار
ندانم ۞ درین حدود بفراغ اشتغال بکسب آن مشغول نمال و داشت بنجا طلب
رسید که چون در علم عربیت رساله کرده ام اکثر مسائل بوده انرا بایجاز
مخل و اطناب مخل عاری باشد بزبان فارسی نگارشی نیافته و ازینجا
که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز فهرست رسائل و مرآت جمال

۱۳۱

ستر ۱۲ عدد مفتم
بخلاف بخط فاد
بکسر و ضاد معجمه
بطلاق پشت کننده
سه سر نهاد
انشکافته و پاشیده شده
بستر آبهای نمایان
ملاء سوراخ حیاض
اصل بکسر اول و سکون
ثانی بیخ درخت

شاهد ان بستار فرقانیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل وچون اغلب
اهل این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که مسمّی
بمرآت الاعجاز است بمقتضای نامه در سنه سبع بیل مطابق هزار و شصت و شش هجری
صفا و جلاییست مامول چنانست که چون مراحل انیصحائف را جواد قلم در عرض
دو هفته پیموده اگر اهل دیدار بر خطاے وقوف افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح
آن کوشند بعد التوفیق و یباچهٔ رساله که در علم اصول نوشته شده
بعد الحمد و المنة گفتن گویندگان را بنجیال سخنے آرد که بسبب ابرام لام ملکیست
لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس سخن
بدین دو گوهر از عهدهٔ اتمام آرایش آن برآمده باشند معاذ الله بستایش
حضرت واجب بوابجے خیال محال و بمراحل شتے دور از محل نزول قافله استعمال
چه توفیق او را حمد بر نعماے بیغایتهاے موجب حمد جداو دعوے او را سپاس
ستدن مطلے سلسلهٔ لاتناهے ست هرچند لب از ین سخن بستن کلید قفل حاجه جستن
بخت حضرت نبوے پیوستن ست اما اگر دیدهٔ بینش بعینک دیده ور بینے نگرداند که
بفحواے اَلْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ کشتی نشینان این دریا را خلاصی جستن خود را در عباب تیار و مجار آن
حمد دیگر اندا ختن بلکه درین کشتے طوفان نزاد خود را باختیار باختن ست و در خیال چنین
توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت غرق این بحر بیکران بمردن سپردن
و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مردنست چون شاهد بست و کشاد و تمیز

بردہ کلاہ ریست کہ خسروان سلیمان شان تماشاے آن مے آیند و مانند چنین پیرایان دست
نوازش بایاے آن میکشایند شاہین دعا آنکہ ریحان خطے کہ از زمین بہائین این
سفینہ دمیدہ بتجدد دست بادشاہ گردون سیر و نہال حروف نقوشش دست نشان
صاحبقرانی شبنیہ نظرست نہ ہے کیخسرو بلند مکان کہ کرسے خطش از شرف کتابۂ عرش را زیر دست
و بکتبہ ضمائیش طاق فلک را پست میداند و دودہ مداوش ازدہ و دمان مار تجلے و معانیش را
در شیوہ اعجاز ید بیضائی حضرت موسویت ہر بیتے چون خانۂ کعبہ مبدگان را از حوادث
زمان بیت الامان و ہر سطری خط امان از عمہاے غلامان فدویت نشانست خط شریف
این اعظم سلاطین ذیشان و رباع امکان لمعہ ایست از شاخ طوبے و رو ضہ خبان
کہ الوان اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرون ست بخست از بین آمینہ ہنر نما
مینماید کہ این خسرو بیمثال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را یکقلم مسخر ساختہ
و مرکب بیشے از سایر سلاطین پیش تاختہ و دیگرے آنکہ بعیار بندگے ہر یک از غلامان را
تا چہ غایت شناختہ است اگر بازاے این منشور امتیاز و افتخار کہ علے مر اللیل
و النہار باعث سرافرازیست از این خاکسار بست بعد و انفاس نفیس حیات نثار
سازد ہمان رہین این شکر گذارے و مشغول الذمہ و ام سپاسدارے ست
اگر نہ ہنر خود گویا بودے من قاصر بیان بچہ زبان تعریف و توصیف آن میمودم
و این اوراق دور و دراز را بما قدام کدام بیان سے پیمودم توفیق اللہ تماشا یافتگان را
چشم روشن و سایہ خاطر گلشن کہ غریب سبزہ از کلزار صحیفہ دمیدہ

وعجب گلی از جو بهار خامه سر بالا کشیده نقوشش را رتبهٔ کشف قدر از جبهه
عیان و معانی را فروغ مهر بدر از جبین تابان است لیند انم از جا کردن یک عالم مطلب
در قالب این حروف تعجب نمایم یا از کنجیدن خود با این خوشدلی در پوست حیرت
بر حیرت افزایم و یکدل از آتش شکرگذاری در جوش و زبان بیان بمقتضای
عجز از ادای آن خاموش ست بیت یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار ؛
کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار ؛ آرزو بحصول موصول باد و بیاچه که
حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده رنگینی مجلس
سخن از اسم بزرگ تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشت بمیامن طغرا
دو حرف کن آراسته و این حدیقهٔ غریبه الاز هار را از سبزهٔ بیگانه نقصان ناتمامی پیراسته
غناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران این جایگاه دست
بر پا داشته و سائبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت بر فراز ساکنان این محفل والا
افراشته از بهار همیشه بهار این گلستان را از چشمهٔ خورشید درخشان و ماه تابان آبداده
و از رزق مقدر خوان نعمت الوان در پیش تماشائیان این گلزار بیخزان نهاده و صدهٔ
این مجلس را بوجود وافر انجود خلاصهٔ آفرینش و مقصود تماشای این بنیش عشرت غای ایجاد نتیجه
صغری و کبرای مبدا و معاد بهین ثمره و وجه امکان فائده ترکیب بمفرح اخشیجان نخبهٔ بستان
بیت القصیده دیوان رسالت و فیض خاتم پیغمبر خاتم سلیمان گزیدگی و برتری محمد عربی صلوة الله علیه و آله
و شیر آجام قدرت آلهی سیف مسلول یدالله فی تحت شرع متین خضر راه هدی طریق یقین کاسر بنا

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده توانا بود که بنوایی قدرت ناطقه
از بحر بیکران معنی گوهر شاهوار معنی انواع موجودات و اصناف مکونات را
برآورده بر کنار خوان شهود و بساط اظهار و نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان
حروف تهجی علم و الاف فصاحت و بلاغت کرد مانند سخنه طوبی در بیع قلوب هر یک
از ساکنان ربع مسکون شاخی نمیر و عضنفر شهپر از هر افراشت به نیروی حکمت کامله اش
چندان تنوع و جمال بمعنی که در طرف تقریر در نیاید و در قالب گفتگو نگنجد و آنمقدار متاع اعجوبه
کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان توسن نیروی از کشیدن این عاجز نا شد تر از آن
بیکینه و زنانه بهمن سنجید چنانچه گوهر منثوره سیارات را در اصداف ارکان بسبعه سموات
بحر هیولانی رشته بینش نمود و صاف سمائی رنگین را در ساغر گردان بحر بر تشنه لبان حقیقت
در نهایت بیمود و قصه طویل احسان بپیرایش بقراض لب بستن سکران بسیط جهالت
کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لامتناهی
مجمد و رنشود از همراهی فیض شامل و لطف کاملش هر بیزبانی را
رجزخوانی نیست و قریب و بعید را از عزایای نوال افضالش راتبه
هر روزی مقرر پوشیده رویان معانی و پروردگان مضامین از تمایلش آیات
اظهارشش با نهایت و حجاب در ستار الفاظ تو بر تو عریان و سطح و گنج خفا
و دقایق نکات با وجود بستگی با قفال اغلاق بر روی نقابان زمین سخن
فتح از هیچ مفتاحی گران بزم شکرش جان کوشش را آواز آن نغمات

تحمید و سماع و از دستگیری بر دانستش پایهٔ قدر افتادگان گو گمنامے در بلندے
دار تفاع کاہل قدمان بادیهٔ سے ببدرقگے توفیقش بانداز بیشے بر پیش افتادگان
در شتاب و در تل مبرق رفتاران دشت پیمایند و دامنگیرے بغشش اقدام سبکتاز
در خلاب و وحل ہنرمندان سر آمد در حین ارتکاب مدیح سکالش اعجمی و مقتضب دیده و دران
دو بین را در ہنگام تماشاے بستانسراے رنگینش چشم بنیش در نقاب آئین
محتجب نہالے کہ با آبیاری بینشش از صدقهٔ دل بالا نکشد بحثت و برکند و ہر سر کہ
نه از ہواے ابتهاج اعتبار ماند حباب متموج باشد در بزم امتیاز بزیر افگند دست
ارکان کائنات نظر باصل اصلش از تاخیف و تعالات درست اند یشان جدید النظر
در اعتبار کنند دانشش را تاخیف و دراکه از فیض ذیال و ریاضتش حاصر و مشعل
فروزان دلائل لم و ان چون آوارگان ظلمت آباد گمگردہ راہے از تگاپوی لاحاصل
خائب و حاسر و ہماستے از ذوق بفرمان نافذ امرش چون امراجوف
از سیه مخروف و تلاش متلاشیان بتحصیل کمال بے اعانت تمیلش موقوف
مکفوف عزم ہاے حاشان از تیغ بازے قضاے حمتش رسوا و اخرم
و دل و زبان کوتہ اندیشان ہرزہ درایان از نارسائے عد التش اخرب و
اکم تمالے شانہ و جل برہانہ و عظم شانہ کہ بیت المعمور امکان را کہ در آرائستگے چون
طاق ابروے خوبان جفت نداشت بوجود وا فراجود مقصود معماے آفرینش قبلهٔ
بنیاستے و بنشینش حلاوت اثمار شاد و اسباب ایجاد نتیجهٔ صمغرا و کبرا ی مبدأ و معاد رسول

ثقلین فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا مستفاد گردانیده نوای
صیت بلند آوازگیش سمع المسامع ساکنان ملاء اعلی رسانید از مرغولهٔ اشعر مشکین
مرسلش حقهای حواس ارباب مشام عنبر بو و عطر آگین و از طراوت گلهای
حدیقهٔ ملتش روضهٔ چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی
نگین با آنکه پایهٔ دون شاعری را شعار ساخته بصوب والای جاهش نسبت صاحب
دیوان محشر و مرجع خلائق در یوم النشور یابن شفا عشق بند ترجیعی مختصر ساخته
مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر بود نه منت گزار
در تحمیل بار تکلیف است مطلبش سبکباری حاملان اثقال معاصی بود نه گرانی بار
سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخواری است ازین بالاتر متواند بود که
ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مصدق الکتاب المبین
علی ابن ابی طالب را المضمون صدق مشحون کتاب مبین ساخته
مظهر خود پیرایهٔ اتحاد پوشید که اطاعت پیشگان را بپذیرد فتنه
یک فرمان و دو آمر اصم مقتضی و ازین تحصیل رضای مرتضی
خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین و
الطاهرین و بعد بر لوح اظهار مینگارد که محتاج عنایت بغایت
رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز اهتمام

تمیز و شعور و بدایت نشو و نما بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ
و میش انتباه و غفلت و ادوان اکدش عجیب و افاقت است پیوسته
خاطر از در و طلب ناتوان و سلوک سلک بیدردان برخاطر گران بود واز
ملاحظه الف ابجد بنجا طر سیگذشت که چه دیده رویا دیده و حصول باشد و از سوادان شاعر
فرشت در نظر داشت که رنگ ناوائی که چون بنجار در یا لازم و دوات عموم
باکرده کاران ست از آئینه ضمیر تراشد تا بر افروختن شمع سواد و روشن شدن کام و زبان
و بهرسیدن بر توشناخت شاهدان این کمال باحسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب
و دلال و دوات و غلیظ و سین هر سطلبی میتاخت بعد از انکه چشم باهل محرم خلوتیان محفل
گردید و حجاب نامبنائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون ببلبلی که در گلزار پر گل
یا خورشی که در خلکده پرتل افتد هر علمی جداول را در خشک زدن قریب و هر فنی
علیحده غار تگر آرام و تکیب سی بود و درین چه شبهه که گم گشتگان برادی محقق
که دو چار خوان پر نعمت گردند در ترجیح هر یک بر دیگری استیصله شود و در تحصیل کام
حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود بعد از ازل
بیاید تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معراج ارتقاء
مدارج کمالات ست در نظر بینش و بحجان یافته نقد اوقات گرامی بدل
قیمت انجنس شناسی گردید و دماغ وارسیدگی از بین نشاء پندار و دبالا
رسید هر چند که دل و مشتغال این امر احسن پیوسته مستحسن معمر بود اما بحکم علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

بجائے رسید کہ باوجود اشتغال شبانہ روزی لحظہ از فکر خانے بنود و در ہنگام عشرت
بستر آرام و راحت دل خواستند از احراز سعادتے نے غنود چون ارباب ثروت و اصحاب
جاہ و مکنت کہ مشوق خاطر خواہ را در پیرایہائے مختلف برخود عرض دہند از عزائب
اسلوب ہر دم سیر بہار ستانے تازہ نمایند بعضے از خرائد و اغانید مضامین در بیاض لطائف
و برخے در جامۂ شراعجوبہ کارے اہل بینش را جلوہ ظہورے یابد بمقتضائے حسن طلب
شیئاً وجداً وجداً در شیئے بکام خواہش فہمیدگان مطلب ساختہ شد و نقش
از رنگ خیال نجامۂ سوی وقت پرداختہ آمد بدین علیک و در نمار و شفاش در دستان
گوید بد و آوازہ گنجوری سعدا باقاشے و او دانے رسید و چون علم عروض آئینہ
بدن نماے شاہدان موزون خیال ست و در پرداختہ آن نیز سگالش بکمال آمد
و درین ایام کہ زمان فرمانفرمائے صاحبقران زمان و ممہد بساط امن و امان
قبلہ و کعبہ پادشاہ شہریار سے و کامگار سے غنہ ناصیہ جہاندار سے
سلطان سلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل
پادشاہ پادشاہان زمانہ قرار گیرندہ بر مسند عدل
والاحسان آفتاب عالمتاب و برفعناہ مکاناً علیاً عالیقدر بیچ
و احسان بلند کردیم آورا مکان برتر
والقمر اصطفیناہ فی الدنیا عاماً مناراً لاسلام ہادیٔ قواعد
و در آخرت برگزیدیم آن را و در دنیا آباد کنندۂ منارہائے اسلام و دیدبان سازندۂ اساس
احکام کہف الثقلین ملاذ الہدی فی الخافقین
پناہ ثقلین ملاذ الہدی فی الخافقین
پناہ جن و انس پناہ نیکان در مغرب و مشرق

الذی انتهت سؤال السائلین الیٰ کبریائه والحضرت یا ملتمس
آنکه منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازهٔ آن و سبز شد باغهای
العالمین و فیض احسانه ممحی مراسم العدل والاحسان
عالم را فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قاصع نوائر الظلم والعدوان منور معالم العلم بانواع
دور کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای عالم بنورهای
الهدی مسجل مناشیر الفضل بامضاء الثنای ممهد
رهنمای مسجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده
ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشیّد بنیان
ستونهای پادشاهی بعدل و انصاف استوار کننده بنیاد
السلطنة بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار
پادشاهی بسبب دور کردن ستم و بیراهی آگاه رازهای
علویه و حکمیه کاشف استار علم الانسان ما لم یعلم
علمها و حکمتها کشاینده پرده های آموخت انسان را آنچه نمیدانست

عیار نقد بقبض شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کبیتین اقبال فال مراد مقتدای
مصحف کمال شمیم از اسرار بهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صافی رای و روشن ضمیری
تیرے کمند خصم بندی پسندیده طبع و شوار قبولی و مشکل پسندی زمان کوتاه بلند اقبالی و جوان بختی

۱۴۳

ورباع اشتقاقات وقنوی لیست وبلند آشکار و نهان وقصیده مجازات اعمال
انس وجان بحر طویل حرکات زمان وترکیب بند اصناف حیوان وترجیع بند اقسام
موجودات بیش از قیاس برشته انتظام والتیام کشید وصف نعال نشین مجلس ما
یعنی انسان خاکی بنیاد را که درین بحر بیپایان محیط بیکران از زیردستان موجه پیرو
غواص عنایت شامله الحضیض فرومایگی وقعر بی وجودی باوج تاج امتیاز وسر فرازی
برکشید واین مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل ومنزل مقصود سالکان سبل گردانید
ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل ویاقوت را که بصفای آب وتابش اعتبار حالی
وسیران انظار جوهریان قیمتی یا بحسب قیمت غالی اند لعل شتاب در آتش تابش
که از در بند جمادی خلاصی جسته متوجه بیت الله انسانیت گردند وراهروان نبات
یعنی گل ولاله را که تاجداران اقلیم شگفتگی وانبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر
هوای محمل این نزهت آباد گسترده میباشد که خود را بتقرب بمقربان غاشیه وپاسکه
بقبول ارباب عرفان بلند نرغالان از هوس ورافت این بیلی شیرین صفات
چون مجنون بیابان گرد وبساط عناصر وسعت کده امتزاج ومیدان مزاج ازرد وخورد فعل
وانفعال ومشکست وظفر وکسر وانکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم درستیزاند
وچنانچه این گوهر را ازین کان واین درر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیدند همچنین
دل موزبانرا از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان آن
ست برگزیده یکی را خواه نخواهی منصب بحر وغواصان معانی ودیگری را رتبه محرمی

عاشیه وپاسکه
اول غاشیه وپاسکه
آنرا آورده
اسلاف قدیمانرا
وشکر شکن

ترجمانی داده و از دیده و سخن باین گلستان همیشه بهار بخیران گشاده و صلای عام
رخصت دخول آن بهشت آباد و عموم آموزه و ازان درداده و منادی عنایتش ندا
بشارت انتهای ان یشاء گوزا آمخت العرش تنفا نیتها لسان الشعرا بگوش
هوش ارباب مرافعت رسانیده و در خیال من بیچیدان قاصر بیان یعنی سیلی خوار
امواج حادثات طالب طریق خلاص و نجات بچه زبان طریق حمد پوید و بچه عبارت
شکر عطایای لامتناهی گوید چون ایتان مدان فوق طاقت انسان و خارج
از وسعت آباد بیانست عطف عنان ازان داده بمیدانی نموده بروح در یافت
نکته سنجان گمارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین بستان سخن در بشاخ
افنان این بوستان ست دران گلستان فصاحتنشان رخصت صفیر دریافته
دگاه بیگاه به پرواز خیال بسیر آن بوستان بیجران شتافته جهت سخن
شناسان که چشم براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای
رنگارنگ سخن بدست خیال بسته لایل در کندن این معدن روح فرسها در ابوصل
شیرین مقالی یعنی سخن شیرین بپیوسته نقد فرصت جنبوج و گوهرهای چند
فروزان در مخزن بیان درج نموده این درج را بهر جز بکارت دوشیزگان
سخن نسبت و این عروس ایرده بر چهره دلربایی بغیر از دیده دل واکردن نچون
مخزن را قفل ناچار و گنجینه را حارسی درکار ست که ناشناسان را ازان دست وصول کشیده و پنجه
تصرف بپیچیده باشد اما باین شیشه الصنم القفل ایجه مقفل گشاد آنرا بمفتاح دریافت

۱۴۶

سخنوریدکه تمین بیاض سفینه را شجر سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمود ارنقش
ارزنگ سازد و فرشی نگون که جامهٔ گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گرداند
برای مسند نشینان بساط سخن اندازد و از قلمرو ناز آهوچشمان نرگستان اشگفته رو ئی باغ
خیال آراید و از فصیحهٔ کلام شکر لبان شیرین سخن برای نقل مجالس مستان سعادتخوانی
ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ مے و مزهٔ باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد بیت
ما مے ندیده ایم که نقلش بود زخون ؛ غیر از شراب بیخش اشعار ما مزه ؛ سوداگران
استقرار و تتبع از هر مصر از امصار و قطرے از اقطار مانند سنبوغ آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین رزم خوئے و الفت و تبریز سلامے و صحت
و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلاے تشنه لبے و مفارقت و چین زنجیر
زلف و خطاے بے پروائے و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور
عقوق اولاد و سپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان آرزو و وصال و قندهار
شیرین سخنے و حلاوت و سبزوار نونهالان سرو قامت و بحرین دیدهٔ تماشا و
حیرت و شام غریبان بیکسے و غربت و مکه یکدلی لب شاهدان و مدینة الرسول
پیغام وصال مشتاقان و کربلا صبر لایزالے و مکران کمر معشوقے و دلکوئی از هر
متاعے که با فتهٔ دست خیال استادان وقت پیشه هست بسته بسته آورده اند و در
انتخاب هر متاعے بجاے پاے وقت و ایستادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده نیست که
قباے شاهد که در کارخانهٔ خیال از موے میان زلف بتان و خط گلرخان باتمام رسیده

ورزیدن و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان و زردی رنگ دلباختگان انجام یابد
نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظاره
گل برگ آن هرمتاعی بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستانیست
که انوری نوری ازین انوار و ماهرخی برگی ازین ازهار و فردوسی نهالی ازین اشجار
و رودکی نهری ازین انهارست چرا صاف باطنان روشن دل که توفیق تماشای
آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض و جدول ازو فراغت بر بیشت نخواهند و
باکمال آرمیدگی سیر این بوستان ننمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در بیابان
بی تعلقی و سودا گله گله لیلی در جرگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان
برای خوشوقتی دوستان و باغ سوخته و چراغ افسانی چنین افروخته باشد روا نیست
که آتش طبعان پروانه وار بطواف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های بوقلمونی
نماز و نیاز حسن عشق این روضهٔ همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را
از تاراج این و آن زاله بستن تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی
گل از باغ نقصانی نیست چندانکه مواد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای
تازه بر جا و این شمع فروزان بدستور بخت صاحب غنیاست سخن کوتاه و قصه
مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه ظهور کشیده سخن ست که از دریای
محیط تجرد بقصد وجود پای در گل زندگان گلزار تقید نهاد و بند صورت
تصور می و تقید بیقگشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد

واز انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازهٔ آوان بکوچهٔ موزونی
دریافت و انا یان درے آید و گاهے در بنفشه زار خط رحل قامت بے اندازد و مانند آبزند
و خطام و پرتو چراغ در تاریکے شام جا بجا تازه رو بے مجلس اصاحب غازه سے گرداند
مدتی یا قوت روح یعنے نفس همدم و شبهاے دراز در خلوتکدهٔ پرده دل محرم بود چنین مهمانے
لامحاله بضیافت گرامے و کفران نعمتش نمک حرامیست ازاکه دیدهٔ بصیرت بنیاد و آئینه دل صفا جلا
باش. بے اختیار بطرف کوی این لیلی نژادان آید و مانند مستان لایعقل کے خود دارے
بنماید و آزاکه غبار دیده تمیز سد راه گشته طریق تکاپل پوید محمدے و اوراس و گیرکسے چه گوید
و سیاسیه که بلسب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آید نیایش
و ستایش کریمے را سزد که جامهٔ اعمار انس و جان از تار زبان و پود انفاس رهم تافته
و رشتهٔ زرین خطوط شعاعی جهت اتمام طلس گلباف سپهر بدست قدرت تا قته خامه
صورتنگار هیولے را جهت خوش نشینان گلشن وجود بمشجر قابلیتهاے شاخ بر شاخ
مفرد بش ساخته و در خلوتخانهٔ مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد
انداخته آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزه هاے مخملی نموده و گرد شرر را
بگرد کشائے خارمانند قفل عنچه از هم گشوده صندوق سبز خاک را لبریز گوهر شاهوار قدرت کرده
مصلح هوا را که انفاس حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کنم عدم بساحت بسیط آب و آتش آورده آب را
مغل شتاب و آتش از انست که نان وزی خواران را در مغل دارد و در گرگل ابر بهار از ان سرشار است که
بقطرات باران نعمتهاے الوان بمردم میشارد و در ساندن ارزاق بی پایانش که دست قدرت ضامن ایصال است

اشیا با آسمان برگرد و این بسم حقیقی با وجود پاکاران اعشاب و اشجار و دستیاران اوراق هزار بار
رسانیدن طائف مقرره و مواظبین خوان انعم فرد ست به بیرون و فرمان هر کن و یفکون بات که خدمتگار پرزیان
تواکه شیرین حرکات میباشد از نصب خدمت شمشاه بر خواب و شمشاه بیدار و در حالت بیداری
و خواب این خارس مخازن نقود ارکان دیده بانان لطف پنهان کوتوالان قلعه سمان
بنیا دخبردار از سرور و بی برف و دم سردی زمستان تموز گلهای بهاری برای
پختن اثمار گرم و از گرم خوئی و چیپان اختلاط تا تشبستان و ربیع و نهای
سخت کنایت است از سنجوان اثمار نرم ست در شگفتیا و قدرتش دریای محیط و عمان چون
ماهی بر خاک طپان و در ادای تسبیح قدرتش زبان آتش بیان شعله
از بیم سهو و خطا بر خود لرزان ست نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون
دانگان مهربان بشیر بفتح اوراق و اغصان سے پرورند و ریشهای درختان
چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش نازپروردگان روائح حدیقه گلهای
بوستانے راسته گسترند بمفتاح کشاد و کارش طیور از ریاض عدم
بقلعهای دلبسته بیضه ها در سے آیند و غنچهای گلهای بهدایت و سیاقت
خضر راه نمایش با پائے بدامن پیچیده از رکن مکاسن شاخها برفراز
منبر طنور برآمده و جلوه گرے نمایند چراغ درخشان برق را
بفتیلها رقطرات ریزان باران برسے افروزد و این رشتها که
تا بیده دست قدرت ست قبا های اندامے برای موزونان

سروشش دمید و زد و گفت صورت آتشی بخواب اصلح خیز و بساط
صورت هوای بجای خیالی صوت مای برسی آید و گاهی بفرمان
قهرش چون ناخن سباع گره از رشته وجودش میکشاید قوت غاذیه را بسان
سخن بسلاز خاموشان جایگاه نه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان نپذیر
و مصوره را مبادا بخانه موهر موکاغذیت خوشش قلم در پذیرائی تصویر
و در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته هیچ را نمودار شب ظلمانی و در
حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگ ماه شبهای تار را
خاصیت مومیائی استخوان و کاسنی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
خود دامن بمیان بستور و در ایاد و پژوهش فرمان خارخس کلفت بفراشی و بسطرنج
خاطر اول بر کنار ست عقد اخوت سیارگان باد و دران آسمان در تربیت گوش
برآوازآن سکیان محکم و حال لبالبع کلیه او تشویشش چگونگی ماند بود اشخاص
کائنات در هم و مبهم ست فرس فراست در یابندگان دقائق از معقولات اول و شوائب
و عقال حیرت دیده بینائی حکمای حقائق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب
در خواب غفلت ست و لهاذا بدلها بیرشته و بیوند محکم بسته و بال اوان طیور رنگهای عشاق را
بطپیدن در هم شکسته انسانرا که در ضعف نعال مرکبات جای دارد کمند بلند دوی
آسمان از عقل و اندیش کرامت نموده مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت
اطاعت پیشوائی ثقلین و راهنمای خافقین لذت برلذت افزوده این گزیده راجون عقد آخر

نامے عدد جامع فضائل پیشینیان ساختہ و انگبینہ خاطر انورش را از رنگ ہوا حسن خیال
اغیار پرداختہ نور شمع ابد فروغ شریعت غرا در از دراعہ ظلمت ادیان منسوخہ چون ماہ
عصاے موسے سراپا دیان نمودہ و بہ پرتو این چراغ خورشید ضیا بنیاے شبہ ظلمت
جہل مرکب را زدودہ این آسمان خورشید نشان را از دوازدہ برج امامت کہ بہ اشعہ
باہم اثر قران السعدین ست موجب احکام شریعت کردہ و بشنودہ فرمان این
گوہر والا را دست بدست بجانشان او امر و نواہے پیروان پیرو صلے اللہ علیہ
و آلہ و بعد بر مرآت اذہان مبارک بنیان معارف منطبع سے گرداند کہ عندلیب
اشفتہ بال پریشان حال خاطر در ہواے حدائق مختلفہ کتب علیہ بحسن نگارش کہ بالیاقت
موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت و خجستہ علامہ رازے منظوم بود گذار نمود و از
گلشنے دیدہ شگفتہ رویانش مانند غنچہ بیم خندہ جلوہ گر و عطر بیش و شاہد انش را
چہرہ لباس زربافت و خوش قماش ابتہاج سیر آن گلستان کہ شنایہ انش را از عطر گلہا
کیفیت بادہ ریحان حاصل شود چنان اقتضا نمودہ کہ این پوشیدہ رویا نراکہ در
ہودج الفاظ غریبہ از نظر تماشا نیان مستور اند بجلیہ پیراہن تہ نامے عبارات و اشارات
کہ حکم آئینہ بدن نما دارد محلے سازد تا بعضے از ارباب فطرت را در تماشاے جمال آن
دلربایان مایلدی طریق بیگانہ الفاظ سنگ راہ و نباشد و این جامہ کہ بادام این دلربایان
گلفام بہ تیزی مخیط حدید بریدہ شد و بکیفیت بسوزن نوک قلم در رشتہ پیچ و تاب محکم
باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکہ اگر خار اعلاقے در پیراہن

شاهد مدعا بینند از اعتراض زهر آلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تثریب ترجیح
نهند دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته شده سخن که بجاده کارے
معانے تازه سامری وار سفینهای گاو زبان را گویا و انوار آثار روح الامین
معانے را در لیالے دیجور نقوش و رقوم دام فریب و دلها نموده کلیمی ست که از بحرا ے تجرد
بروشنائی اشنائی روانه طور نفوس انسان و وادی ایمن دل و شجرهٔ زبان را بنسبت
اغصانها ثابت و فروعها فی السماء در حدیقه مدنیة السلام دهان انگشت نما
گردیده و نفوس بشری که هریک در مصر وجود خود کارکنان قوے و حواس را
مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلے میگردانند و در لقه تسخیر و فرمانبرداری کشیده
بحر نظم را بعصاے قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته و پر نیان نثر را نیز
بهمان عصاے معجز نما که قصب السبق بخوزان لقب دارد بهم بافته بر ساحل
مجمع البحرین لفظ و معنے که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبز پوش خطر را پیشوا ساخته
و با انکه سلیمان وار بساط سلطنتش بر هوا گسترده دیبا شده در غار تار صماخ زحل
اقامت انداخته موسے را از نسبت کلام آواز کلیمے بلند و ادعیه مسیحائی بوسیلهٔ
سخن شخص اجابت را دلپسند ست با انکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست ماده
وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از آلایشش نسبت علو و سفل میبراست ریشهٔ
نهال طوبے مثالش از آسمان بزمین دویده اگر کسے را در صدق انچه خامه صادق
بیان اخبار بآن نموده اشتباه ست کلام خدا که بیان امر جناب کبریا بوده بفحواے

University Library,
Aligarh.
MAULANA ABDULLAH COLLECTION

انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون

ایمانا آمده از اراده اشیا بران گواهست سلسله اعداد معدودات از و برپا و صورت حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف او پیدا و هویداست کاخ مطالب وضیع و شریف از وصوت کار حصول و لمشاطه عذرخواهیش توبهٔ صاحبان افعال قبیحه مقبول و اصله را تا از خود شمرده چندان برخود نه پیچیده که در خانهٔ حصر گنجد و مقدار تا وزن و قدر از و یافته چنان بلنگر نه گشته که میزان بایش سنجد تا آنکه منش فلک توانست بطفیل او اطلس پوش دمسد س جهات بخجل و خوابهٔ روز و شب برای او مفروش ست از راه حسن معاشرت پیرهن دار و در جلد هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بخور نم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس چند انکه از و چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب بآئینی او انموده که شنونده بچشم خود شنفته حظ را از و دریابد سواد چشم خوبان بیمار را معجز مسیحائی موسی عمران ست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس انسش چون متضادین رشته بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون پسته و بادام در آغوش هم نشسته اند سنگ لیلی را آهوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بدخوی گله گزاری در آغوش آهو رضا مند سرمست تسلی ست نرمش را آرامیدگی بهشت برین و بلندی آسمان در زمین غزلهای غزلیاتش و فین ست هر سفینه قافله گاهست که مسافران دیار عدم با متوطنان شهرستان وجود در انجا هم صحبت نیا شند و سواد و بیاض محکمیت که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن آنان میشناسند همزبانیست چون لبهای پیوسته خاموش و سیاه مستیست سراپا هوش راز هر کس را چون سرمه بچشم کشیده

۱۲

و در سواد و جهل مرکب هر سخن نشناسد چون آب حیات در ظلمات پای در دامن بکشید
حدیقهٔ هر بیانیه تا بیارد سحاب دربارش طباع دریادلان سرسبز دریان و گلبنهای هر گل
این بوستان نسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشد و امان مسائل چنین را
کریم میراهن گرفتن دامن معشوق ست از دست نتوان داد و وداع حرمان همزبانی باختیار
ربجان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن ست بسبب قوت روح و قوت بدنست
سخن ایمنیت و غیر ازین سخنست حسب الامر اعلی بجهت خاتمه قرآن نوشته اند
از آثار مبارک فال شریعت مقدسهٔ نبوی و حجتگی احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی
نیکی آنست که پادشاه زمان مالک رقاب دوران بعد لیکن قول و فعل اتباعات
دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری نماید و راه هدایت
برعایا کان طریق رستگاری کشاید ادای سنن بر ذمت همت حق شناسان
واجب داند و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سورهٔ غرائم اخلاص
خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال
باشد چشم خدا ترسان بروش و ریاض شریعت پرور گلشن که اصلح حضرت خدیو زمان فرمانفرمای
ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم کشای قوی دستگاه گوهر بحر و بقیه
و آنکاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی کل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بیمثلی شقیقهٔ خورشید جهان کشائی پیرایه پوش عرائس
داد بخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بهیت فرود فرخ طلعت
گیتی ستانی ؛ شه صاحب قران عباس ثانی ؛ که ضیاے آفتاب جهانتاب فلک سلطنت
و نور ماه تابان آسمان ولایت اند در سینهٔ گوے امتیاز و پیشانی زیبای طالعین
سلف ربوده اند و اوامر و نواهے ایشان را بسمع رضا یافت از سخن سرایان خاموشی
مقال مخدرات عذرا جمال آیات فرقانے شنوده و براذعان فرمان پذیرش انس و جان
از حسن افعال و اعمال ایشان برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که
طاؤسان قدسی آشیان معانی در فضای آن بوج بوج در پرواز و عندلیبان حکم و
حکم بر شاخسار الفاظش هم آواز اند مکان شاهدان بهشت سرشت و امرد سیمای
وجلوه گاه شاهد هر هفت کرده سبع المثانی بفحواے اکلها دائم و مقتضاے قطوفها دانیة
با ثمار گوناگون اعجاز تماشاییان را حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل و
قوت رو است همت والاے ایشان معطے متوجه طراے این همیشه بهار ارم نگار گشته بزلال
صاف اعتقادے که از چشمه سار خداشناسے تراوش دارد چنین طرازاین بوستان
خلد عنوان گردیدند و حسب الفرمان قضا جریان فلان غارس نهال حروف و ناقوش
این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که با ثمار عمر دوام و حصول مرام
که میوهٔ شیرین این حدیقه اند شیرین کام باشند و رقم التحریر
میرزا سعد الدین موسوے شهرستانے

۱۲

بتحریر دزادان معانی و سرخیلان قوافل آسمانی که ازاح اطلاق فروه لاتیدک
بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیاثه قلیب آذان اخوان چون ماه کنعان
منزول میفرماید اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار و رواشن نمازان انظار
و غرف پیشگاه جیب و کنار مشعور و اشعار و ذوق الابصار جلوه گری مینماید و چون خنجر
الیاس در بحر قلوب و بر مکتوبات بخط از تردد و تحاپوسی آید پیوسته در حین طعن
قامت فرزول و رحلت در جامه آندای حرف و لباس تنه نمای نقوش هواوج مشکل اند
کلمات و حدایج عنبر آلود الفاظ که هم الیشا از منزله بال پرواز و هم بشابه پیمانه نشاط باده
اعجاز و هم ترجمه بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرق و راهزنان است میباشند و این قشنگ
و این پوشیده بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند تخلص مزاج که نتیجه آباو اصهات
با آن بزیادگان پوشیده و در رنگ گل رعنا باوجود اختلاف دم از اتحاد میزنند و از آنجا
و از بلاغ آنها از منهج اعتدال چون صوت آمینه ناخوش و نما در نظر ناظران سعادتگر گون
نمایند و از نجاست که اقلام رقم نگار ازا در اصلاح این طفل مزاجان که لبش چشمی شرار
و سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب ادیب در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور
مقالسه نبض مریض بانگشت طبیب است چون زبان روات ثقات بصفت دیانت دار
موصوف و چون علیه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار
و اشعار که در حقیقت منتخب و بهترین طائفه از طوائف تجار خیر مدار متاع غذای
روح و روان دربار اند بلکه بسیلی و شان شیرین حرکات مضغ المجنون طبان و

بجمعه دوازدهم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۱۲ هجری
بالاخانه ناظم ۱۲۱۲ سنه
باکتوبات ۱۲
بپایان رسانیدم
شاطر علی بن محمد طاهر
اسکون عفی عنهم
۱۵۸

هوا پرست که هنر وان سر ریخود سر ے اند بسر سانند شریک غالب شعرا فان کارخانه
خیال میباشند و نسبت با قلان کلام نباج قماش سخن بنسبت گلفروش به پیرایندهٔ
چمن و نسیم مصر تشبیه پیراهن دوست میکشان بدهن ست در خیال گوینده از نگارنده
چون صاحب کالا و مشتری منت پذیرد در خیال هر سے و خیز اندیشش طارے
ست اسیر خصوصًا در صورتیکه ناقل قائل را ستاید و نفع اینمعامله با و عائد گردد
مصداق این کلام صورت حال اعنے مغز الکلامیست که مودبانه و طبیبانه و
مشفقانه بحال مکتبان دبستان الفاظ و زادگان طبع محتاج غایت رلطیف
مجیب محمد طاهر وحید شریف رسیده بخامهٔ وقت پرواز چهرهاے این
دوشیزگان نموده با وجود نهایت وقت بشراکت و همراهے این هائم
با دیهٔ بیدماغے و هاد و تلال آزا بپاے تفتیش و تفحص پیموده این بوستان
پیراسته را شانسته سیر و سراسر دی صاحبان دریافت بل گوینده را زین
منت خود ساخته و قدر هریک از غریب زادگان معانے غریب پاینده سواد
رقوم را بوابجے شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب ذوق تسلیم سبیل
و سینه بان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست و السلام

بجهت خالمته جامع عبا سے نوشته

مرتع درویشانه که نسبت خرقه اش بسلطنت او همے رسد و برجامهٔ مرصع

بادشاهان تفاخر نمایند لباس جامع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران
آل رسول بیدبیضا یکدگر بسوزن اقلام و رشته مداد و حریر و قرطاس و رخیات آسان
بذل جهد بتقدیم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت تطهیر
این مرخلص ظاهر ساخته تقبیل منهج و نساج هر یک را جائزه اجری جدا از خزانه انعام عام
کرامت خواهد شد در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصه الحساب
نوشته شده ایجاز افکار منظومه و جرائد بدایع علمیه منشوره را که حسنش
یوسف و نجح و دلال زلیخائی باشد اشتیاقی دوآتون مارضت کتب و رسائل هر یک را
محتاج مناظره پیرایشی و آرایشی و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشایان
این گلستان که سراسر روی از روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح هر یک
از مطالب بمنت مشاطه عرائس آراسته بزیور هر بهت میدارند انحق نیاز نمند
درگاه بی نیاز محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این رساله
مظرت از سلک توقف بشیمه فعلیت حکم آبا و اجداد و لا دوارد لیکن موفق بتوفیق
حضرت احدیت غیاث الدین محمد گردید اندیشه و نقاش ذهن دقت پیشه
در تحسین اشکال عرائس تکمیله این کتاب و تصحیح خرائد مقام که سکان کرد کسرای
دوائر و صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سی بهار در آرایش اوراق
مزخرفان و تشخیص تقاطیع دجالیوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازالهٔ رمدت
صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیار کشیده و در ربط هر یک از

وحشت زدگان آهو طبیعت این مفازه بیابانها دیده اکنون اثر سمے او درین نسخه
اگر برهان مزیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله متواند شد انشاء الله
فراخورے درخامندے این نمازند شاب و ماجور خواهد بود خالتکه
بهد نوشته میرزا فصیح مرحوم نوشته شده هنگامه گزاران سخن را مژده
که بار دیگر ترکیب این چار عنصر اقتضاے وجود عنصرے طبع نموده و
ساقے خمخانه فلک صافے معانے را در شیشه دل پر حوصله پیموده دریاے
معانے آغاز گوهر افشانے کرده و لسان شعر بدوگارے شیوا بیانی قریب
قصه پردازے و داستان سنجی و شورانگیزے شیرین شده بمژده این خوش کلام اگر
در بیژه وهان کوه غم از صلصب فرهاد و تاج شاهے از سر پرویز برگیرد روا باشد و اگر بحر
و کان سینه و کلیسه خود بشاباش آن پردازند بجا بحمد الله که بزمگهان ظاهر شده که
خامه عنبرین خامه من اگر بسیه چال دوات کذب پیرائے را اسیر شود و در آرزوے
مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورده بفظیکه عنیز واقع باشد بزبان نے آرد و در خصوصیت
گفته و نوشته مراعین صدق و محض تواب باید دانست چندین هرزه سرایم
که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم مصرعه هان چه باشد دست جاے سخن
باز دحام اشخاص معانی تنگی نه پذیرد و نغمتهاے معنے را از مائده خوانے سخنوران کلامان هر تنگی پدید نیاید
دیگر براهیم اگر سمند فکرت درزین باشد گو بجولان در آرد اگر دست طلب باشد شاهستان شاهنشاه سخن
در آرد کن انصاف بالا طاعت ست چه خوش آینده نیاید از دانش طراز یکه او افعی دیگه بنیاید از حیا

دل حزین برگرفته باشد من که وا یافته اوا یاهی نازکم چندین ازین اشعار طرف می بندم که نازنین
از گل ریخوار از مل نه بند و اکنون چشمی خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال سنجیدگی
ملاحظه فرماید و ناخن طمع حدیده الفکرے که بهیولے اوا یاهے نازک را خار و پا پخن را شخدان
سیماند دیگر مرا چه احتیاج گفتن جمعے ابکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محجوب ندارد
و هر دو را ارتقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد در جواب
مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان حاکم متعدد مار
نوشته شده زلال غذب الفت و اتحاد و مار معین مودت و وداد اعنی
نامه محبت خامه فلان که از سر حشیه یگانه دے و منبع دوستے و یگانگے تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه مشحون بریاحین و ازهار بارکشاید
فیض ورود از زبانے دوشته گرد نشان طریق یگانگے و کلفت و هم نخل طراز ریاض
الثیام و الفت گردید و گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در صدف الفاظ آن
بحر مصادقت و ولا مکنون بود بعنوانے عنوان اندیشه وقت پیشه بدست آمد و پسندیده جوهرے
دریافت گردید بر دوستان و رفیقان عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار
بعد این عقل و نقل بر زمست همت کافه انام و اصناف بنی آدم عموما و حکام و کارکنان
شئون که ایشان از بین گروه خیرت پژوه تعدے بکافه رعایا و برایا می نماید خصوصا واجب و لازم
و پیوسته با دریافتگان این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشند لهذا بایشان
فلان که فاتح ابواب آن شده بود سالک طریق آشنائی گردید چون تسمیم انشعب از طرز آن والا جناب

1962

بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود و بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خود داری
می نمود الحال که آن وقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده
باو شمی این امر شریف شده اند بر ین خیر خواه عباد الله نیز لازم ست که مراعات
این امر و تبع که منشا رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد فظیع ست نماید در
باب اجناسی که فلانی باتمام آن مامور ست اشعاری فرموده بودند که تفصیل
آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند که باوجود سبق روابط سلاطین سلف
و دوراندیشی بروج برتری و شرف تحصیل اجناس بطور بخود دیگر در نظر آشنایان
دربار بیگانگی پرده بیگانگی ست مناسب دیده کریمه بحکمتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار
آن گنجور متاع وقیقه شناسی طلب کرده شود و مستور نخواهد بود که تجار خریدار
بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آن دون اجناس
نمایند مرآت حسن سعی و وقوف آن جماعت ست بعضی تفصیلی از مسنوبان درگاه والا
باز یافت نمایند که باین تقریب خدمت سکه خود را بر ایشان گان
باید سر خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب در انست که بعد از اطلاع آن در
سابق طرز دوانی بر تفصیل مزبور ربط سوالف سلاطین جنت مکین را منظور
نداشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دلی نگردیده اند بیقین
حاصل ست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والای سلاطین چندان
وقعی ندارد بخشه باساس دوستی که بمعمار چندین بادشاه

وقیقه عین حقیقت آنگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام
برین امر بغیر از رفع مظنه گفته اند لیشان چیزیست دیگر ملحوظ و منظور نه بوده مظنون چنان
بوده که بدستوری که در زمان نواب فلان این خانه بتقدیر باعث گرانگوشی مغل مذهب
و دوستی طرفین نشده بوده نخواهد شد و لهذا بعد از مفتوح شدن آن بنا نامه موده خاتمه مشتمل
استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان دون
آمده اعلام فرموده بودند که استرداد آن ملک بغیر از این مطلبی نبوده و چنان نیست
که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد هر یک از نفاس بلاد
که رقم اختصاص بران کشیده شود در عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده
خواهد شد و از ان طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع
این مراتب طلبیدا شتن اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دور مینمود چون در باب رفع کلفت
جانبین و اصلاح ذات البین باین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی
اندیش چنان میرسد که چون چشمه سار یگانگی دیگر باره از حرکت آن طرف غبار کلوکلفت
گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که قبل
ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند مسوده
مکتوبیکه از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده
چون طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و مولا و بهارا فروز بوستان صدق و صفا
باده بی غش خمکده اتحاد و گلبسته ریاض یگانگی و وداد عنی نامه صداقت خاتمه

مودت عنوان مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعت فیروز روز
اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس نشاط اندوز خوشدلی و انبساط گشته بروح دوستی
وخلت دماغ الفتیام و یگانگی را معطر و مشام یکانگی مشام الفت و اتحاد را معنبر گردانیده
و از مژده فتوحات مسرت افزا اندازه حاصل گشت الحق که در فشار امکان و سرآبی لقای
آشنایان نامرکیب پسندیده گذشتگان و زبان آوران آیندگان تواند بود همین شیوه دستوره
محبت الفت و التیام است که تخم بستان سرای یکتایی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامیست
گر و هرکه بعینک دوربینی عاقبت بینی شاهدان دقایق آشنی را در بزم حضور مشاهده
نموده و اندوز رسائلش اهتمام و حصول این کام انتظام پذیر ماند یقین حاصل ست که آنحضرت
ارباب فراست که در شیوه دارستگی از همگنان پیش و در مراسم پیش بینی از سالکان
این طریقه در پیش اند بهمه رای رزین و در تشخیص و تشبیه این نباسه استوار خواهند کوشید
چون دستنزار ارسال تحف و هدایا بدستان آمد و شمار ارمغان فیمابین ایشان
بمثابه بزه پود و تار لباس هستی و یکانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا
و این پیرایه خوشنما ست لهذا بعضی از اجناس امیدوار که تیار بود مخصوص گشته بکوشش
از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم
خواندگار نوشته شده پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن
حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر معظم از نسمات سحاب عنایت حضرت
یزدان رحمن و هبوب نسائم عاطفت خالق الس و جان و استنشاق نموده از اثمار مرام شیرین کام

بیشکش ۱۵ زیبا
دم دولابی ۱۲ ب
خلعت خواندگار در
حاشیه نسبه
بعضی نوشته
دوم یکدر
کتاب لغت منقوط
و نقوم و شاید
که خواندگار که
بخط غلط ست
بخط غلط نوشته
بخط غلط نوشته
خواندگار مشهور
بخط غلط نوشته
بخط غلط نوشته

باشد بعد از ابدای تحف اودعیه وافیه وارسال هدایای
ثمینه شکارش بریوح ابلاغ
نمیگارد که بفحوای آیه کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم بر هر فردی
از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین واجتناب از نواهی پادشاهان
سعادت قرین واجب لازم وفرض متحتم است که در ضمن رعایت ایمنی اطاعت خالق
انس وجان وفرمان پذیری پادشاه دوران نیز وقوع آنده باشد چون بنا بر مراعات آن فاده
حال رعایا و راحتی وآسایش بلاد وبساط دوستی واساس مصالحه فیما بین پادشاهان
طرفین وسلاطین جانبین گسترده وافراشته وسرچشمه تناقض وخلاف بکل حکمت
انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض
آیین ولا در باز خواست بندگان اشرف واقدس اعلی مرتکب امر یکه مناسب آیین دوستی
باشد نگردیده اگر خلاف اولیای از اگر آید بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار
واضرار خلائق اند بعتبه رسیده ننادیده وناشنیده انگاشته اند واینگونه موجبه
زیادتی جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسد وشرور شده اند
وخود را مصداق الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها در معروض بارگاه استشاد اولیای دولت ابد
با آنکه درین اوقات سلطان یکه از زمینداران اکراد وسر رشته فتنه وفساد
مکرر بسر راه تجار متردد بین وان آمده مبلغ خطیر از مال ایشان در معرض نهب ویغما
در آورده وچندی را نیز بتیغ بیدریغ مقتول گردانیده با آنکه گوشمال شایسته اولیای
از ایادی تصرف آن کوته اندیشان بد مآل بنیروی اقبال بیزوال مصون از اختلال باهل وجوه

ست که همواره ایشان لیالی و ایام در رعایت ایشان مبالغه نموده اند و بر جمیع ارسنه کمان
و دلخواه طریقی که بمقتضای خیر اندیشی و دریشگاه ضمیر بیضا نظیر بادشاهان سنی الاقتدار
بارعرض مطالب یافته میشود لازم ست که بتخلیع مرعیات آنشیفه خاطر این طبقه علیه
از غبار کلفت منصفی سازند و شرحیکه در باب جنود اورنگ که بسبب توجه بادشاه والاشاه
تسخیر ماوراءالنهر یاسا در امن احتیاط کشیده هرگز بتاخت خراسان نمیگردند صورت
تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه نصرت شعار
بر اعادی و اعدای ظاهر است و ازان باب تصدیع ندادن آن و رسیده آگاهی را
ادعی میداند ایا نیکه در باب منتظم و استقامت شیوه التیام شده بود همواره باب دانش و بینش
ظاهرست که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه بادشاهان اطراف و اکناف بمعاهدت
و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوناگون متفوق و رجحان پذیرفته اند
چون بادشاهان والاتبار سایه رحمت پروردگارند بمقتضای لوازم طینت همواره از
مشرق عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند بیت
و بالمقام که خورشید چهره افروزد بهنور شمع و مشعل و مشعوذ چراغ حاجت نیست
شرحیکه در باب فرستادن ولد علیمردان خان نگارش یافته بود بران حق
نعمت شناس ظاهرست که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس
آلوده غبار کلفت ست و باوجود سفوح قضیه جانگداز مستغرق بحار رحمت فراوان میشمرد
ارکان خان خاقان رضوان مکان عیسی بهشتیان که تاسوره لما هنوز نمکسوفان تابستان

وجلوس نواب همایون اشرف واقدس واعلی بر اورنگ بلند پایه جهانگیری وکشورستانی
که وقوع هر یک بیگانگان آن اسیله آشنائی و آشنایان آن الحک عیار محبت آزمائیست
هرگاه نوازم تهنیت وتعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا
جرات اظهار اینمعنی میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده باجراء
مهمات مسرور میسازند نامه که بیکی از سلاطین کامگار نوشته شده
مرات مصفای دوستی ومحبت وعینک دورنمای التیام وگلشن
گلستان همیشه بهار الفت ومودت وبوستان پرداخته از خس خار کلفت و
مشاد است نامه مراسلات رقم فلان که در سیمولاچیراغ افروز محفل ائتلاف
والتیام وبزم آرای مجلس ارتباط وانتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتائی
از هر گلستان محبت در اهتزاز وعندلیب شوق مکالمه غالبا بنه در پرداز آمد الحق
در عالم عشق وفشاد سیمولائی باریک بیان دقیقه شناس بهتر از دوستی ومحبت
امری نشان نداده اند وچه چیز نشریفتر از اینمعنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر وکبیر خرامان
محنت واندوه بر ناوپیرا زنیض تبسم خنده این مسیح صادق نفس ست خوش
کسی که بعد دگر سته تائید اسبی در استحکام این مبانی رفیع البنیان کوشش نماید
قلم جلادت رقم کرنگ طراز از هر گلستان صداقت ومراسلات ست وهمین همیشه
بهار نامه محبت ختامه مگانشته بود که شخصی را که قبل ازین بمطلب خزینه کار نزد فرستاده بودند
بی نیل مقصود مراجعت نموده آمد عرضداشت مشارالیه مشتمل بران دقیقه شناس

که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که دران سال بنابر وقوع آفت و سموج
کلفتی که فیمابین پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود و خبرزه کم حاصل و سیئی آن بلد قضا
تلخ و ناگوار بود بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه مزبور از
دایره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده والا ظاهر است
که این مقدمه قابل آن نبود که مستلزم مضایقه ذالقه اهلیت را مرارت آمود گرداند و در باب
آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع رو دست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان نوعی الاقتدار
ست نه در ایامیکه منهل عذب دوستی قدیم تبازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف
و غبار آلوده شده بود و نه درین ایام بهیچ وجه من الوجوه صدمات صعب و رود و
این حماعت شده و خواهد شد و شرحیکه در باب صداقت و محبت و التیام و ائتلاف این طبقه
علیه و اند و دمان ولایت نشان که قبله آمانی و آمال جهانیانست تحریر یافته بود و در اوقات
مراتب آگاهی محض مثبت است که بمقتضای بالود تتم الاجتماعات از نتایج و دوستی این
سلسله علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان بیدریغ بیاپانست گلشن اقبال آن دولت قرین
اهتزاز یافته و از آثار سعادت این دو دمان والا و حوصله اقبال منتسبان آن دولت
حضرت و نظارت پذیرفته در منصوصات تحریر بتقسیم نیامی مثبت الارکان که حوادث
روزگار و رشکبر زلزل آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود بافاده و
نازل ساس حق شناسی که والد او که رب النوع او بود دوازده هزار دینار رقم
داشته و بیان سیاحات و افتخار منیو دار اشراقات انظار خورشید انوار جامع

کمالات کوشنے و الحق حرافت رموزات سعیدی و سیاسی اعلی حضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور انظار جهانیانست رسیده و حق
نعمتهای چندین ساله را نسیاً و منسیاً انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی
بسیار بعید مینمود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین پادشاه
بطریق اولی نخواهد دانست و این ستم شنیعی چگونه محل اغماء تواند بود اگر اعلیحضرت
فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان را امر خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم
که هریک ازان به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده اقران اسیر مرگ میگردید
بعد انیکه سیاه نفس رخصت انصراف نمیفرمودند در منصوبت با وجود وقوع این قسم
قضایا اقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای
آن بزرگ کرده آفرینگار باعث آرایش و آرامش روزگار باد گشتن شاهزاده والاتبار
و جنود چغتائی و معرض ابلاغ مرآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این
دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری بهرج شرف خود که عبارتست از
دودمان عالی تبار این گارگاه مدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا
گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی
چهاجقرانی در دوازده سالگی بپیرایه سریر آرای استیلا و اقتدار قبضه فرمانروایان
اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی کشیده بود بعد از ارتحال آن گاه کوهر غرر

ارکان این دولت و اعیان حضرت و سائر طوائف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت
و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر درآمده همگی را از روی حاطر آنست که چون
بمقتضای تقدیرات ازلی از نور عظیم جانشین در رکاب نواب خاقان رضوان مکان جنت مکان
فردوس مسکن محروم مانده اند بملازمتی و تدارک نقد جانی در راه برگزیدگان پیرزادان صرف نمایند
کرا زعهده عشر یکی از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد و افی بیرون آمده باشند
حقیقت مصالحه با پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شده خواهد بود که این نعمت را نور عظیم
دانسته با وجود کثرت جیوش و در نهایت اقتدار و کمال استقلال کرا احکام بامرا سرحد
ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنانچه
نمایند که امری منافی امور مصالحه بیان باشد و قوع یابد و در سطور این مراتب مندرج ساخته بودیم
که ایلچی نکته گزار سخن شناس و فقیه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده
خواهد شد و بندگان اشرف نیز که جان مانند گان قدیم نام همیشه با ایلچی پادشاه والاجاه
فردوس را رخصت انصراف ارزانی و ایلچی کاردان تعین نموده با تفاق فرستادند و از هیچگونه
امر که به بر وفق رضای فردوس بان این دولت عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جانبان از
فروغ خورشید اقبال روشنی و نماست پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت از
مقدمات مکالمات مودت و محبت است مفتوح داشته بادای مهمات ممنون سازند که پیوسته اقبال
بیزوال بهجت انجام باد کتابتیکه میکی از بندگان خود نوشته
اند چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تاثیر

دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانه را در احیا سبب رسوم عافیت و مرهم عجایب
مسیحا نباشد لهذا بوی دمبشر صحت ذات شریف یعنی مسعودت ختامه که بطراز قمیص
یوسف سنه اجفان یعقوب مطرز است دل مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق
بوده در اهتزاز آمد سپاس احمد و المنت که بنور حدیقه دارالسلام استشمام نسیم بهجت
صحت ذات مسعود آن سرگروه ارباب ریاست چون حدقه دیده اصحاب فتوت منور و
معمور و از دست انداز خزان سرد مهر ایام مسرور است امید که همواره
از اصابه عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص
بعین عنایت رحمان بروجه حسن گذرانست و بر بر دست تردد است
خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیب مے باشد و از شنیدن
دل بهانه جو انیسی دست آویز تسلی میسر نشد بخاطر چنان میرسد که نقد فکری
که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح خدام
رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود انچه میسر گردید
روانه بزم سرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
صحت مزاج وارسال پرسش گان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت

کتابتے که به حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه نگنجیدن لا انتها در ضیق عدد احصا چون

برهان سلم دانشمند انست واز نیجاست که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد
القاب جلیله واوصاف جمیلهٔ بیپایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از معقوله گنجیدن دریا در حوض بیجون بسبوست درنیاید خامه سرشته
در مقام بیان امری که از وسع نطاق نطق خارج باشد نایب مناب لسان
مے باشد چه انچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طومار بزبان بیزبانی ادا سے آن
مے نماید لهذا عطف عنان از انواد سے بیپایان نموده بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
کہ از مصقل عنایات خالق ارض وسما مجلاست منقش ومنطبع خواهد بود که رستن سبزه
از زمین قاصر بیان بعد از بارش بطلان باران بیپایان زبان بشکر احسان
گشاده سے شکر بر انعامش زبان کشوده ونست ودرین صوت پوشیده نخواهد بود
که مهبط جود آن حاوی لطف عمیم راهر گاه بهره مندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پایه برین این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریاے عرق خجلت را کرفراغے
از دست وپازدن حاصل آید جز دعاے بقاے ذات ستوده صفات ودوام دولت
قرینهٔ ابهات ازین بحر بے برنے آید امید که پیوسته وساده بر سبک وسنگ بر سنگ وقدر دانے
ومخلص پروری بوجود ساے گراے مزین وارسته بوده همواره محسد اماثل واعیار باشند
ودرسلک نوازش شناسے اظهار بے انحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال ورفع غبار
کلال بر شعاعات سحاب لطف لایزال شده بود شربت این سم ضعاف را اگر آن تریاق ترین
نے بود چال بر گزیدگان آفاق نواب دستار بیود گواهے دل حقیقت منزل آن

عالیجاه که با وجود یگانگی و یکتائی به از شهادت عدلین ست در ثبوت دعوی خلوص
عقیدت این اخلاص کیش کاسنی خواهد بود چه خرید متاع خلوص عقیدت از دکان
بیروستی که در گرد کساد کم شده باشد ثانی اثنین خارق عادت است مورد این اخلاص
چسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدر دانی را فوز عظیم نشمارد
و بچه زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کاملة الحیات ملک الملکات بیرون آید
صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهرست که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد شد
منسوبان آن عالیشان دار الامکان مدرگاه سطح اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در سال
اخلاص نامه تقصیر شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
مژده سلامتی دوستکامی آن مرکز دایره نکوئی و ملک صفاتی بجا آمد سبابی
انسانیت توقع دارد که گوناهی اینطرف در این قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر
ست بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژده جبر این کسر منموده باشند آفتاب پایه
تابانشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی الظلیل باد کتابتی که بوزیر خضر سالک
نوشته اند مرسوم کار نیفتیش نوشته که بهفته منتهی باد و شور آمد شد و ان تنزل
پیوسته بلاغت کرا زعین خامه دوات آن منتخب دوستان در خور آن آمده بود
لب تشنگان وادی شوق را عذب و لبیان و رطب الیسان گردانید
چون تصمیم پیرهن که بعد از سنین یوسفی موجب خصب ارائی ابتهاج
معقوب گردد و بنال انتظارش در اهتزاز آمد اگر چه خشک سال و باغ بی بر و آن

پایه پست که برزیش رگ ابر خامهٔ باران طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر
ازرو غن بنفشه رقیمهٔ مشکینه الفوائح دوستان دوا ئے نمیتواند داشت قوافل
روانح آن گلدسته والاتباعت اختلاف شمال و صبا متواتر باد مکتوبیکه بعالیجاه
حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته شده پیوسته
سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب دارین مهیا
بکام خواهش دوستان باد سعادت و مداد خامهٔ معجز طراز همنشینان رسوم لطف
و احسان که در دیدهٔ بینش نگار عرائس معانیست خانهٔ چشم خلوتکدهٔ دل را
چون جمال آراسته دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و
جواهر سرمه اش رجوعت بینائی افزود و کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب
چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند یک انفاس که در منزل
قلوب رجوعش مقارن دخول میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه
بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بنهایت تواند نمود دیباچهٔ امید که پیوسته
منثور میان کنج احزان را به نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام عظمت و
جلالت و ابهت و شوکت مدام باد کتابتی که بوزیر رشته نوشته
فرستاده اند اعنی شمس الحقایق حال صحیفه الاخلاص راجع زبده
ازان فرزند دلبند و من بدان آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف
حریم عزت بسته عنقریب بنیل مقصد فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات نسبیه

صفات حمیده و که دارند علامت نامدر رعایتی که شیمهٔ قدردانی خدام عالی باشد تلویحاً بذوی
چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمهٔ غائبانه میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده سلامات
بوده کامیاب پیشند کتابتی که بشاه وردی خان بنگر بیگی گرد ستان
نوشته پیوسته مشیطاق آفتاب اشراق و کریایی خورشید اشتیاق مانند نجم در
واستاره بحر سے ہادے گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد بررے آفتاب صفا که
کاشف غوامض استار رموز و وجوه خبایاے اسرار و منبع و معدن لولو و لالو رلعان انوارات
پوشیده و نماند که شیخ خلیل الرحمان یعنی سنهل ایقان رفرزم عرفان افادت و فضیلت پناه
ملاذ مولانا ابراہیما که از اجلهٔ طلبهٔ دار الشعور گیلانست بقصد طواف رکن ایمان کعبهٔ مقصد
شیعیان یعنی بمشهد اشرف اقدس و باقی اماکن متشرفه مقدسهٔ احرام زیارت حریم حرم عزت بسته
و بفحواے و اتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاق
که بآن جناب مقدس القاب دارند و این راه بسبب حسن ایالت آنعالیجاه از خار خس زدود
راہزن مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردیده چون
افادت پناه مشار الیه خلوتکدهٔ خاطر را که از تابش آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد
بفحواے یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم چمن گلشن مسکن ما بنوار و از هار دیده و بهجه
معنوی از زین گلهای آتشی بشامش رسیده گاهی بنا بر اقتباس بعضے از اشراقات سرور دیده و خانه
ایشان و هشت بگمان اینکه رقیمه مشتمل بر اظهار اخلاص مخلص را بخدمت ملازمان سامی نامی رسانده مشعل
و وسعت مشرب او در فهم آداب دخلی میتواند بود خواهش آن نمود که بدین بضاعة الاخلاص متصدی ملازمان

سامعے و گرامی شود ایجاباً کمیسیون خود را در زمرهٔ مادیانگان صفحات مادیه میشمرد و تقیید مسئلهٔ آتیه
یقین که ملازمان را مبادا دواعی که لازم باشد تا مورخ خواهند نمود و سایهٔ آفتاب پایندهٔ ایران

کتابچی که بعالیجاه حاجی علیخان سرواز آذربایجان نوشته

تاسنج وارائے وجود در کارگاه امکان تبارز زین فروغ مهربانان جامهٔ زربفت
کمباف ظلال و انوار و تعاش شب اندر روز لیل و نهار را بمذاقهٔ قاست هریک
از ساکنان ربع خشجان باتمام میرساند دست دولت و بازوی شوکت و پایهٔ آمرگاه
و اعنیت مشغول تحصیل آمال و عین غایت یزدان همایون پاسبان حال و مال خدام
و الاستقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان عالیقدر قالب افزوده اربابِ
کمال بغمارت تخبث شیمردگان خط سال فضل و افضال طراز زرد و دارالقاسم عجده
اعتلا و رسمای معدلت گستر دره التاج پیشرو و برتر سریر و ایوان
دادرس فال مراد گرفتاران زندان یکسیه بوده از طارق حدثان و حوادث دوران
درامان باد بر لوح عرض سمے نگارد که در حینے که این غواص بحر تعجب که در دریاے
بیپایان تفکر غائص و در بیدیهاے بے انتهاے سنے و غایر سائر بود که آیا بچه جهت چشمهٔ
خراب اطوار و عجائب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف زمان و عهد پیشینان
در جوش و دریاے اعجوبه کارے بفحواے کل یوم هو فی شان خروشان بود
اکنون خشک بند و غزالان دشت آنسر زمین را پاے سبک جولانی در کمینگاه
نه در تعجب بر چهره منزویان استار عیون نابینا میکشاید و نه تبسم بر چهره

مصر معمور حسن عایت تهکستگان بچشم روشنی ساکنان اویه بیت الاحزان آید که درین
اثنا صریر خامه اعجاز نگار که چون آواز خضر نوبهار که از شبنم گل وسنبل مهیا شد بر دماغ آگاهی
رسید و سجع صادق بکذب خیال این غلط اندیش از افق ظهور و پیدایی و امید صدای
پای قاصد حلقه اذعان و قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوازشنامچه
که کیفیت باده انفاس مسیحی دارد تازه گردانید کاسه چشم از انوار و از هار آن چون
صحن چمن گلشن و سراچه دل چون مطلع مهر و رخشان روشن شد شخص انتعاش از سوء
این سرور در ضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخه صور رخت حیات پوشید و چون
روزه داران که از عده هنجم بدین هلال عید چشم روشن کردند خروش و فغان
برکشید و الحمد معلوم شد که هنوز تمثال اعجاز بار و دوصحه سحر جلال با بشرت لیک
لذت شهد فائق این خوشدلی در کام و باده هوش پرداز شادکامی در جام بود که مرآت
حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای شکر آن احسان برآید و بزبور کدام عبارت دوش و گردن
عوالس الفاظ و معانی آراید دلرا مرآت عجز و بیچارگی چشاند و در خلوت چاره گری تحصیل
جواهر و آلی ثناگستری و دیع سکالی نشاند و سودا گران اندیشه را که مسافران بحر و بر
خشک و تر اند بطلب معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل خلد شاکل باشد
بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی که
در مخزن دهان و رسته بازار راز زبان و پس کوچه گیسو و چار بازار خط لبست لب
و ابرو و بساط خط نا گوش و در بر و دوش دست فروشان ساعد گیسو ش بهتر

نقد را بهم وقت خریده و بتر از وی نظر سنجیده بحضور آورند که نماید تا رو بود قماش
تحیت نخبت تواند نمود بعد از تک و دو و گفت و شنود چهره گشاید مقصود را گل رنگ سرسازی
دید و از سنجیدن این حرف یار ها بآن گوهر ها سے گران بها خجالت کشید
اکنون چه گوید که با آنکه از گفتنیها سطرے نخوانده ناگفته بر جاے نمانده امید که عذر
تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گرد و کتابتے که بوزیر خراسان
نوشته شده عمرے بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اسعد
سپهر نژادان معانے که چون آب حیوان در ظلمات دیده انسان جنبد
در پرده سواد نشینان نماید از بند قیادت گم کرده راهے بسر وقت مخبون طبعان
گوشه بادیه اعتدال و کناره گیران فیفا از زوایه برند تا آنکه درین ایام سعادت
انجام حسن نفاے عهد آراسته هر هفت شیرین حرکاتے لبشسته روئے
برگ گل سوسن از رنگ اغصان دقیقه یابے و رضا جوئے چشمگزن دلگیر نرسیدند
و تحفه فوائح روائح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در نوائب انجام اکمام
محنون داشتند رسانیدند و انچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند
یغمائیانه برچیدند و بباد داشتن آن ثنا بایش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت
متواتر و متوالے و سایه دوام ترندگے ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار
راتے سلم تعالے باد کتابتے که بعالیجاه سردار آذربائیجان
نوشته شده کمالات لایتناهے فرزدین پژمردگان بوستان

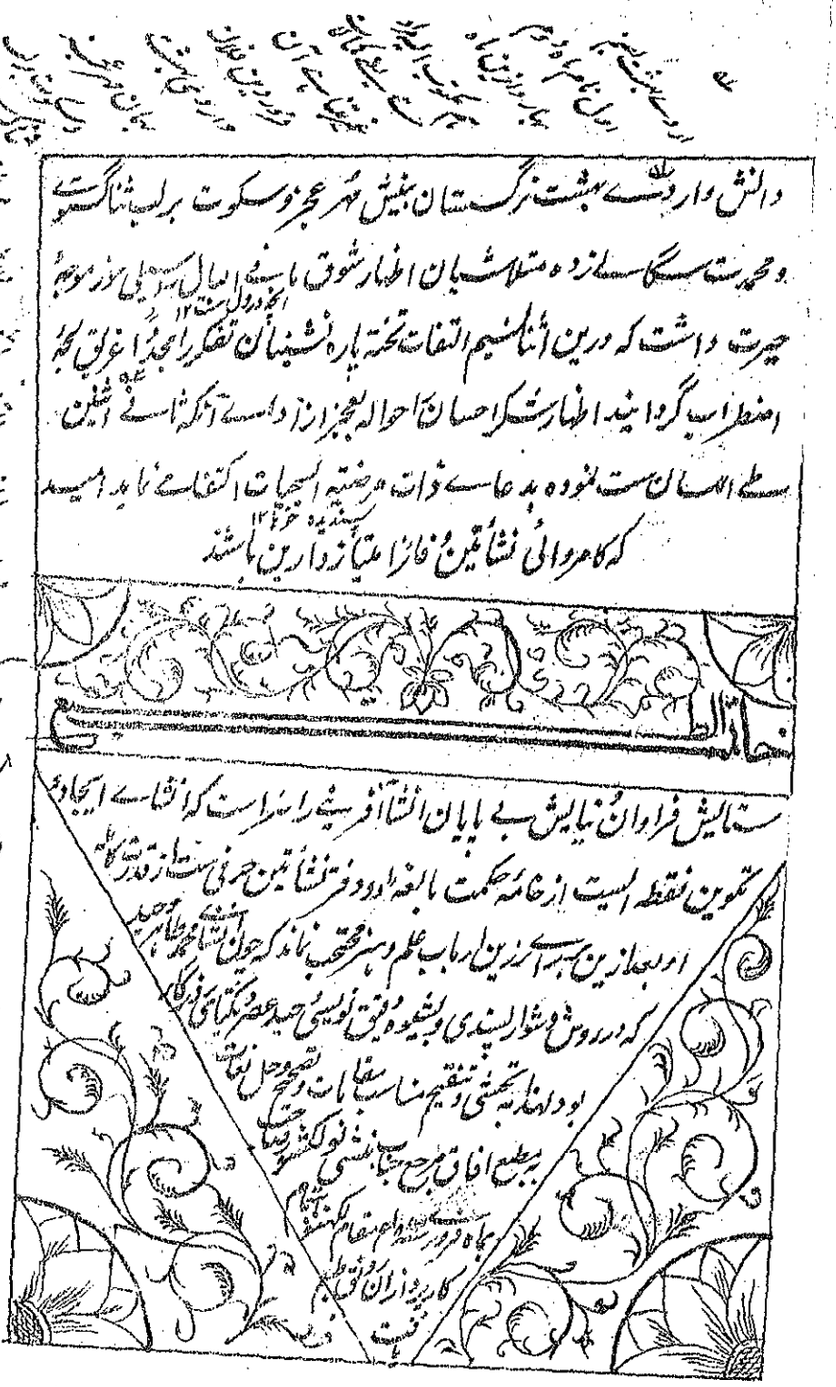

University Library.
Aligarh.
SUBHANULLAH COLLECTION.

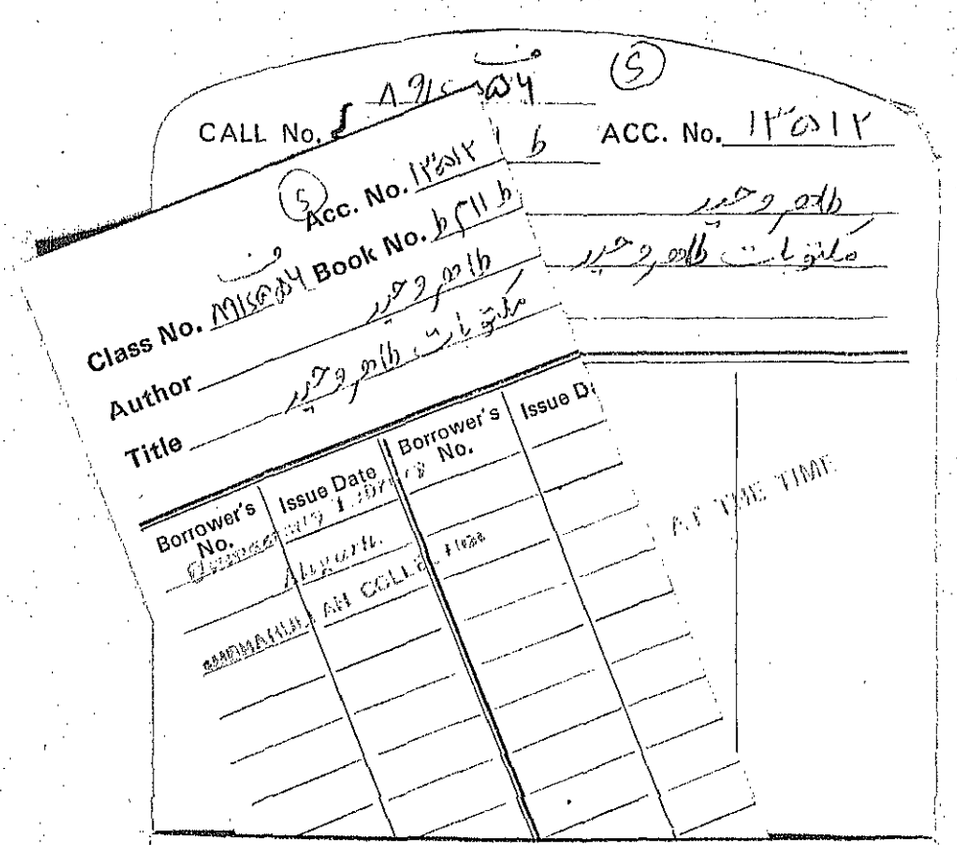

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.